نامه‌ها

علی اصغر حاج سید جوادی

انتشارات مدرس

۳

«دوشنبه ۱۲/۵/۱۳۷۷»
«مقابل دانشگاه»



نامه‌ها

علی اصغر حاج سید جوادی

نامه‌ها

علی‌اصغر حاج سیدجوادی

ناشر: انتشارات تندر

چاپ دوم: ۱۳۵۷

تیراژ ۵۰۰۰ نسخه

چاپخانه: افق

شمارهٔ ثبت کتابخانهٔ ملی ۲۴۱۲ مورخ ۳۷/۱/۲۷

نامه‌اول

بنظر من کسانی که به آینده وطن خود علاقه دارند بایدباتمام خطر های ممکنی که جان آنهارااز طرف خشونت های قانونی دولت تهدید میکند این حقیقت راباز‌گو کنند وباصراحت عواقب فاجعه آمیز سیاسی و اجتماعی این تجاهل راکه از طرف دولت برای فرار ازواقعیت مشکلات و توسل به مانوری نظیر توطئه بیگانگان‌وانمود میشود بدون ترس از زندان و شکنجه ویامرگ های نامرئی بگویند . . . .

صفحه ٤١

جناب آقای معینیان

براثربیانات اعلیحضرت درروز ششم بهمن ماه ۱۳۵۴ مبنی بروجود فساد و ضرورت مبارزه باآن،دولت بلا فاصله دست به اقداماتی از قبیل تشکیل کمیته پنج‌نفــری برای رسیدگی به تخلفات وزراء و استانداران و شهرداران وکارمندان عالیرتبه و همچنین تشکیل ستادمبارزه بافساد دراستانداریها زده است .

طرح مسئله مبارزه بافساد نخست از سوی اعلیحضرت و سپس‌اقدامات دولت بدنبال آن سئوالهای متعددی رامطرح میکند که بدون تردید هر ایرانی آگاه وعلاقمند به استقلال ملی ورشد و ترقی واقعی جامعه را به بررسی‌عمیق و همه جانبه موضوع و تاءکید به صراحت و روشنی آن وادار میکند .

این مسائل بهر صورت در اذهان و افکار عمومی طرح شده است ولو اینکـه بخاطر محدودیت های شدید سانسور درمطبوعات ووسایل ارتباط جمعی و دربررسیهای تحقیقی مؤلفان و محققان مورد بررسی و ارزیابی قرارنگیرد .

شاید طرح این مسائل و دعوت به بررسی ومطالعه عینی وعلمی‌آنها بـرای دولت وکسانی‌که درکنار فساد و همراهاآن ویادرعمق فساد دارای مسئولیت های مهم اداری وسازمانی هستند ویادربخش های مالی واقتصادی عمومی وخصوصی به طور سرسام آور از وجود فساد بهره مند میشوند خوشایند نباشد ،اما بهرصورت این مسائل درذهن مردمی که باطرح مسائل ومشکلات اساسی اجتماعی و اقتصادی جامعه بشکل کنونی مبارزه بافساد ویامبارزه باگرانفروشی ویامبارزه بابیسوادی رو برو میشوند وجود دارد ،متاءسفانه در هیچیک از شاخه های وسایل ارتباط جمعی اعم از مطبوعات و رادیو و تلویزیون و مجامـــع

ومحافل اجتماعی و یاسازمانهای قانونی نظیر مجلس شوراو مجلس سنا و انجمن های شهری و محافل دانشگاهی و حزبی این مسائل برای بحث انتقادی و صریح ریشه ها وعلل اساسی مشکلات که فساد یکی ازعوارض مهلک آنست طرح نمیشود و افکار عمومی هم درنتیجه بخاطر اینکه درمتن فعالیت این سازمانها ووسایل و مجامع هیچگونه کوشش برای شرکت و دخالت واقعی درزمینه بحث و اظهارنظر وبیان عقیده نسبت به این مسائل مشاهده نمیکنند به راه بی تفاوتی و تسلیم و گرایش شدید به تجمل و مصرف افتاده است .

اگر مبارزه بافساد یک ضرورت اساسی و یک وظیفه ملی است بنابراین بـرای این پیروزی دراین مبارزه وجلوگیری از مبتذل شدن آن درنزد افکار عمومی و درنتیجه افزایش ناامیدی و بی تفاوتی درمردم باید نخست قبل از هرکار ریشه ها وعلل اجتماعی و اقتصادی ...اد به کمک ضوابط علمی وواقعیت های ملموس اجتماعی شناخته شود و باصداقت کامل درمعرض آگاهی و داوری مردم قرارگیرد : بهمین علت است که طرح مسئله فساد و ضرورت مبارزه باآن خودبخود درمتن مناسبات کنونی اجتماعی و اقتصادی کشور موجی ازمسائـــل مختلف رابیلا فاصله درذهن افراد کشور ومخصوصا مردم روشنفکر وعلاقمند به امور اجتماعی مطرح میکند . به شائقه همین علاقمندی و دلبستگی به پیشرفت واقعی وطن عزیز و اکثریت هموطنان،من خلاصه ای ازاین مسائل راکه مخصوصا پس ازطرح مسئله فساد و ضرورت مبارزه باآن باوضوح و جدّیت بیشتری مورد سئوال و پرسش قرارمیگیرد دراین نامه مورد بررسی قرار میدهیم . توجه دقیق به متن این مسائل میتواند مارا به عمق مشکلات وآفاتی نظیرفساد برساند و زمینه مناسبی برای بررسی ها و گفت و شنود های گسترده تر بدست دهد .

۱ ــ اینکه اعلیحضرت ضرورت مبارزه بافساد راباآن شدت و صراحت مطرح کردند خود بهترین دلیل بروجود فساد درسازمانهای عمومی کشور است : دراینجا فساد دارای مفهومی عام و همه گیر است ، یعنی فسادتنها به فساد مالی و دزدی وارتشا و اختلاس محدود نمیشود بلکه بطور طبیعی هر فسادی خود زائیده فساد دیگری است ، به عبارت دیگر فساد مالی و دزدی تضمین فساد اخلاقی و فرار ازمسئولیت و اطاعت کورکورانه و تسلیم دربرابر خواستهای غیرقانونی و انجام هرعمل خلاف اداری برای حفظ موقع و مقام اداری و تجاوز به حقوق اجتماعی دیگران از راه پیروی از دستورهای خلاف مافوق و یاشرکت دروضع مقرراتی که برخلاف مصالح اجتماعی واقتصادی عمومی است نیز میباشد .

دراینجا مسئله بسیارمهم اجتماعی طرح میشود وآن کیفیت تلقی دولت و سازمانهائی که بافساد و درکنار فساد زندگی میکنند ازمخالفت بافساد و مخالفین بافساد میباشد . این تلقی ونوع و شکل عکس العملی که دولت دربرابر مخالفین بافساد نشان میدهد باحقوق وآزادیهای اساسی افراد ومسئولیت هاو تعهدهای قانونی دولت دربرابر قانون اساسی واصولی که حفظ و حمایت ازاین حققوق را دربرمیگیرد رابطه ای مسقتیم دارد .

بدون تردید وقتیوجود فساد درسازمانهای عمومی کشور مورد قبول قرارگرفت این مسئله بلافاصله مطرح میشود که وجود فساد بصورت مزمن حتی آنچنان که فساد پس از سیزده سال که ازعمر انقلاب سفید میگذرد همچنان دردستگاههای دولت باقی است خود بهترین دلیل براین امر است که مردم دراعمال حقوق قانونی سیاسی و اجتماعی خود مخصوصا درزمینه نظارت براعمال دولت چه بطور مستقیم یعنی از طریق مطبوعات ووسایل

رتباط جمعی و فعالیت های حزبی و صنفی وچه بصورت غیرمستقیم یعنی از طریق مجالس قانونگذاری و انجمن های شهری آزادی نداشته اند . بعبارت دیگر این مسئله قطعـــی و تردید ناپذیر است که میزان فساد مالی و اداری در سازمانهای دولتی بامیزان شرکـت و دخالت مردم درنظارت بر اعمال دولت و اعمال حقوق قانونی و اساسی آنها درامر دخل و خرج خزانه ملت رابطه مستقیم دارد .

هرقدر نظارت مردم براعمال دولت بیشتر و استفاده آنها ازحقوق قانونی نظیر آزادی بیان و قلم زیادتر باشد خودبخود میزان فساد دردستگاههای دولتی درهمه سطوح آن کمتر خواهد بود و برعکس هراندازه میزان دخالت ونظارت مردم و نمایندگان واقعی آنها در وظایف سیاسی و اداری و اقتصادی و اجتماعی دولت کمتر و حق استفاده آنها از حقوق قانونی و آزادیهای اساسی محدودتر باشد میزان فساد درسازمانهای دولتی بخاطرفارغ بودن آنها از عنصر مسئولیت و نظارتهای قانونی مردم بیشتر خواهد بود .

و بهمین ترتیب فقدان دخالت و نظارت مردم درنحوه اعمال وظایف اداری و سیاسی و اقتصادی دولت طبعاً به افزایش تدریجی قدرت و نفوذ قوه اجرائی دردستگاههای تقنینی و قضائی منتهی خواهد شد و درنتیجه قوای تقنینی و قضائی عملاً بصورت تابـــع و زائده ای از قوه اجرائی در خواهدآمد . دراینصورت هیچیك ازاین قوا گذشته از صورت ظاهر و سطحی خودکه وجود دارند و فعالیت میکنند قادر به استفاده از اختیارات قانونی خود برای نظارت واقعی درکار سازمانهای دولتی وقبول دعاوی مردم درزمینه تجاوزی که بخاطر فساد به حقوق اجتماعی آنها میشود و مبارزه بافسادی که معلول ومولود طبیعی خود-

کامگی واستبداد دستگاههای اجرائی است نخواهد بود .

بدیهی است که به این ترتیب یکی از اشتغالات روزانه و دائمی این سازمانهای که بافساد واستبداد ناشی ازآن خوگرفته اند وبصورت طبیعت ثانوی آنها درآمده است مبارزه شدید و همه جانبه بامخالفین بافساد میباشد . سلب آزادی انتقاد از راه قلم و زبان و تشدید سانسور و نظارت برمطبوعات و سلطه مطلق بروسائل ارتباط جمعی که در اختیار دولت قرار دارد از نتایج بدیهی و طبیعی این مخالفت میباشد .

دولت درزمینه این مبارزه به همه وسایل و اختیارات قانونی مجهز است و با استفاده از این اختیارات هروسیله ای راهم که برای تشدید مبارزه بامخالفین بافساد و سرکوب کردن آنان لازم بداند به صورت قانونی درمیآورد ویااینکه بخاطر سلطه کامل بر حقوق وآزادیهای عمومی و قانونی سازمانهای دولتی درراه حفظ فساد و مبارزه با مخالفان فساداستفاده از همه راهها ووسایل غیرقانونی را نیز برای خود مباح و مجاز میدانند . درحالیکه همه وسایل ارتباط جمعی را دراختیار دارد ،فعالیت این وسایل رابخاطر تسلط فائقه خود برقوای تقنینی و قضائی درحوزه منافع خود قرارمیدهد و بآسانی میتواند هر اظهار نظرمخالفی رادرزمینه فساد و انتقاد برفساد دستگاهها ،باتعقیب هائی که درپوشش اختیارات قانونی انجام میگیرد خاموش کند ویاهر انتقاد و مخالفتی راکه با وجود وادامه فساد انجام میگیرد باتکا به ضعف کامل قوه قضائی و تقنینی و بااستفاده از یک جانبه بودن وسایل ارتباط جمعی بصورت مخالفت باامنیت کشور و مصالح اساسی جامعه قلمداد نماید

مسئله اینست که وقتی وجود فساد درسازمانهای دولتی مطرح میشود و مورد قبول قرار میگیرد هیچ سند ومدرکی نمیتواند ثابت کند که دولتی که درکنار فساد زندگی میکند ووضع موجود اجتماعی و اقتصادی آلوده بافساد را اداره مینماید خود بخود و بارضایت ورغبت تن به قبول مخالفت بافساد ازطرف افراد جامعه بدهد و یااجازه دهد که اشکال مختلف فساد، عمال فساد و نتایج ناگوار سیاسی و اجتماعی و اقتصادی فساد آزادانه وازراه بحث وگفتگو درپارلمان و محافل اجتماعی و احزاب و مطبوعات مطرح شود ،بنابراین اگرفساد وجود دارد طبعا دربطن جامعه و مخصوصاً درمیان قشرهای آگاه وفرزانه جامعه مخالفت بافساد وباعمال مولد فساد نیز وجود دارد. و همچنین بدون تردید افراد و گروههائی دراجتماع وجود دارندکه برخلاف اکثریت خاموش میخواهند بافساد مبارزه کنند وازخطرهائی که ازاین رهگذر درکمین آنها نشسته اند نیز اطلاع کامل دارند .

اما اگراین مخالفت واعتراض بوجود فساد برای ابراز وبیان میتوانست ازراههای قانونی و حقوق قانونی برخوردار باشد نه تنها فساد ادامه نمی یافت واین چنین درزمینه مالی و اجتماعی و اقتصادی گسترش پیدانمیکرد بلکه اصولا بصورتی از قوت وشدت درنمی آمد که اعلیحضرت وجود فساد و ضرورت مبارزه باآن را درسازمانهای دولتی آنهم پس ازسیزده سال که ازانقلاب سفید میگذرد مطرح کنند .

بنابراین نه تنها دولت بافساد و درکنارفساد زندگی کرده است وباعوامل واسباب فساد درحال سازش دائمی و همزیستی مسالمت آمیز بوده است بلکه دراین مدت نیز

به اشکال گوناگون و طبعا با استفاده غیرقانونی از اختیارات قانونی یا باقانونی کردن وسایل غیرقانونی بامخالفین بافساد و معتقدین به رشد و پیشرفت واقعی کشور مبارزه کرده است.

۲ — وقتی وجود فساد و ضرورت مبارزه باآن از طرف اعلیحضرت مطرح و توصیه میشود دراینصورت این سئوال بسیار مهم پیش میآید که وجود رشد و پیشرفت اجتماعی و اقتصادی که دولت در سالهای اخیر مدعی تأمین آن بوده است و پیوسته خود را پرچمدار ومجری اصول انقلاب سفید قلمداد میکرده است به اضافه آنهمه تبلیغ های دائمی وشعارهای مطنطن و آمار و ارقام گوناگون چگونه میتواند درکنار فساد وهمراه باآن واقعیت داشته باشد ؟

این مسئله نیاز به توضیح ندارد که درصورت وجود فساد که خود مبین فقدان عنصر نظارت و دخالت از سوی مردم و نمایندگان واقعی آنها درکار دولت و سازمانهای تابعه آن میباشد چه کسی میتواند حقیقت وواقعیت این همه تبلیغ ها و ادعاها و ارقام وآمار را ثابت کند درحالی که بافقدان نظارت و سلطه سازمانهای دولتی بردستگاههای خبری و تحقیق طبعا ارائه اغراق آمیز آمارها و گزارشهای مختلفنظیر نطق هائی که در هنگام تقدیم بودجه های سالیانه به مجلسین از طرف دولت ایراد میشود درباره تحقیق رشد و پیشرفت امری عجیب و یاکاری مشکل نیست وگذشته ازآن بین چاقی وفربهی ناشی از پرخوری و فساد گروههای مرفه و ممتاز که دربخش خصوصی ازکلیه موهبات فساد و نتایج آن استفاده میکنند بارشد متعادل و موزون ناشی از تغذیه سالم و استفاده عادلانه از امکانات اجتماعی و اقتصادی برای همه مردم فاصله زیادی وجود دارد ، حتی افزایش نرخ رشد اقتصادی که از برنامه ریزی دولت ایجاد میشود اگر بصورت صحیح یعنی دور از فساد

انجام گیرد دلیلی برتوسعه اقتصادی نمیشود زیرامیان رشد و توسعه تفاوت بسیار است
وممکن است نرخ رشد سالانه دریک کشور بسیار زیادباشد درحالیکه آن کشور از توسعه
اقتصادی بهره ای نبرده باشد . همانگونه که افزایش درآمد سالانه دلیل برتوزیع عادلانه
ثروت بین همه افراد کشور نیست . بنابراین گذشته ازآنکه افزایش نرخ رشد باتوسعه
اقتصادی دریک سیستم سرمایه داری واپس مانده رابطه ای ندارد اصولا دریک نظام اداری
دولتی که فسادآن مورد تائید قرارگرفته است چگونه میتوان به گفتار ها وآمارها و گزارشهای
دولت درزمینه افزایش نرخ رشد اعتماد کرد و دیگر آنکه اساسا چگونه میتوان افزایش کمّی
را درزمینه های اجتماعی واقتصادی دلیل بررشد کیفی آن تلقی کرد ؟

بعنوان مثال درحالی که هزاران تن پیاز و سیب زمینی و تخم مرغ و میوه و
گندم وگوشت و لبنیات و سایر مواد خوراکی ازخارج کشور وارد میشود وآه و ناله کشاورزان
و کشتکاران کشور از پوسیدن محصولات آنها درمزارع و بی اعتنائی دولت نسبت بخرید
و حمل آنها به بازارهای داخلی بلند است چگونه میتوان سخنرانیهای غرای آقای وزیر
کشاورزی و آمارهای فریبنده او را درزمینه پیشرفت کشاورزی کشور باور کرد و یا چگونه
میتوان بورژوازی کمپرادور و دلال سرمایه گذاری های خارجی رابنیانگذار صنایع ملی تلقی
کرد و یاچگونه رواج خرد کننده مصرف و مونتاژ راکه به نفع شرکت های بزرگ بین المللی صورت
میگیرد برای اقتصاد ملی ما به صورت رشد و افزایش سرمایه ها و صنایع تولیدی ملی
بحساب آورد ؟ و یاچگونه میتوان تجمع ثروتهای افسانه ای و امکانات محیرالعقول وسایل
تجملی و اسرافکاریهای بی بند و بار طبقه مرفهی راکه درسالهای اخیر درجامعه ما از طریق

تغذیه از فساد روز افزون سازمانهای مالی و اعتباری و اداری دولت بوجود آمده است علامت پیشرفت و رفاه جامعه و دلیل برافزایش نرخ رشد و توسعه اقتصادی و درآمد سالانه مردم دانست .

۳ — مسئله وجود فساد در دستگاههای دولتی و لزوم مبارزه باآن در زمانی مطرح میشود که سالها از اعلام اصول مربوط به انقلاب سفید که انقلاب اداری نیز جزئی از آنست میگذرد. این امری طبیعی است که هر انقلاب اجتماعی از اعماق شرایط و روابط فاسد اجتماعی واقتصادی تکوین مییابد و رشد میکند و هدفی جز رهائی جامعه و اکثریت مردم آن از این شرایط فاسد ندارند. اما اینکه چگونه یک انقلاب اجتماعی میتواند درکنار فساد زندگی کند و اینهمه سال وجود فساد و فشار شدید و روز افزون آنرا بر ارزشها و نهادهای اساسی جامعه تحمل کند جای بسی تعجب و حیرت است . لبه تیز هر انقلاب اجتماعی متوجه فساد و ریشه کن کردن اسباب وعلل آن میباشد . دراین مسئله تردیدی نیست که انقلاب اگر فساد رانابود نکند فساد دیر یازود انقلاب را به انحراف و فساد میکشاند . اگر یک انقلاباجتماعی نتواند پس از سیزده سال فساد مالی و اداری و رشوه و ارتشاء و بی تفاوتی را در دستگاه های دولتی ازمیان بردارد دراینصورت باید انقلاب از اساس یعنی درزمینه هدفها و درزمینه وسایل خود مورد تأمل ومطالعه جدیدی قرارگیرد .

درست درهمین مرحله است که این سئوال اساسی مطرح میشود که آیابدون ایجاد یک دستگاه سالم و باایمان اجرائی و تقنینی و قضائی و بدون اعمال یک تلاش عمیق

وصادقانه درجهت تبدیل ضوابط ومقررات کهنه و ارتجاعی سازمانها و روابط وابسته به آن میتوان به پیروزی یک انقلاب اجتماعی و اقتصادی امیدوار بود .

درزمینه انقلاب اداری ومبارزه بافساد پیوسته منطق دولتی ها و صاحبان مقامات مالی و مسئولیت های خطیر اداری این بوده است که انقلاب اداری احتیاج بزمان دارد و انسانهارا به یکباره نمیتوان تغییر داد . و این درست همان بهانه ای است که برای فراراز مبارزه بافساد و جایگزین کردن عمال فاسد و یامجریان و حامیان روابط فاسد اداری بوسیله افراد باایمان و معتقد به فضیلت وخدمت عنوان میشود . زیرا بااین دلیل و بهانه چنین وانمود میشود که همه افرادکشور و یاهمه کارمندان دولت آلوده به فسادند و باید یاآنها را بتدریج اصلاح کرد و یا افرادتازه ای راکه درمراحل کودکی ونوجوانی هستند برای کارهای اداری تربیت نمود واین هرد و به زمانی طولانی نیاز دارد و درنتیجه باتکیه براین استدلال وجود فساد راباید تحمل کرد و باتظاهرات فساد رادرزمینه های مالی واداری نباید بحساب عدم توجه دولت و یاسازش مسئولین امورد ولتی بافسادگذاشت.

حال آنکه مسئله مبارزه بافساد و کنارگذاشتن افراد فاسد و تغییر عوامل مولد فساد و ضوابط و روابطی کهکانون های اساسی تولید و گسترش فساد درزمینه های اجتماعی و اقتصادی وظایف دولت هستند اولین و فوری ترین گامی است که باید بدون فوت وقت از طرف دولت درمتن یک انقلاب اجتماعی برداشته شود . مبارزه بافساد و دگرگون کردن ضوابط و عوامل تولید کننده فساد اگر به مرورزمان واگذار شود اگر ناشی از نادانی وجهالت نباشد قطعا از سوء نیت و غرض است و بهرحال نتیجه قطعی وحتمی آن غلبه فساد برانقلاب

میباشد . ازاین گذشته مسئله تربیت آدمهای صالح و فارغ از فساد نیز یك فریب آشکار بیش نیست زیرادرهرجامعه ای باندازه کافی افراد فعال و پاکدامن و معتقد برای اداره امور ومسئولیت های مهم وجود دارد اصل مطلب این است که اینگونه آدمها که دراصل مخالف بافساد هستند طبعاً دردورانی که فساد بردستگاهها مسلط میشود خودبخود از زمینه فعالیت های عومی وخدمات برکنار و یابه مقامات و مشاغل غیرمهم اداری گمارده میشوند بنابراین چیزی که درمتن یك انقلاب واقعی اجتماعی احتیاج به زمان ندارد و حتی زمان دشمن قسم خورده آن محسوب میشود همان مبارزه بافساد است که وجه خاص آن یعنی اصل انقلاب اداری یکی از اصول هفده گانه انقلاب سفید بشمارمیرود .

٤ ـ اگرمبارزه باگرانفروشی و تورم وفساد و تعدیل امتیازات مضر اقتصادی و اجتماعی از راه تحول مبانی اداری ووضع قوانین انقلابی و اجرای صحیح و دقیق آنها از وظایف قطعی دولت است و همچنین وضع قوانین مترقی و انقلابی و نظارت دائمی برکارقوه اجرائی و قضائی از تکالیف اصلی قوه مقننه میباشد بنابراین چرا به محض اینکه اعلیحضرت توجه به چنین اموری رامطرح میکنند دولت و مجلسین به یاد چنین مشکلات و مسایلی میافتند ؟ چراقبل از طرح مسائلی نظیرگرانفروشی و مبارزه بافساد دولت ومجلسین متوجه وجود فساد وگرانفروشی و آفات وعوارض مهلك اجتماعی و اقتصادی آن نمیشوند .

آیاسکوت وخاموشی و سکون دولت ومجلسین درقبال فساد و آفات مختلف آن و گرانفروشی وتورم و زیانهای فراوان آن قبل از طرح این مسائل بوسیله اعلیحضرت وجنب وجوش و فعالیت دولت پس از طرح آنها از سوی اعلیحضرت خود دلیل بر اقرار

واعتراف دولت بخود داری از انجام وظایف اصلی خویش نیست و دلیل برقبول دولت نسبت بوجود فساد و رضایت دولت به سازش بافساد و ادامه آن درروابط و ضوابط اداری نمیباشد و سرانجام دلیل براین نیست که تاقبل از طرح این مسائل از طرف اعلیحضرت دولت هیچگونه برنامه و قصد و نیتی برای مقابله بااین عوارض و آفات زیانبار اجتماعی و اقتصادی ندارد ؟ . وآیا فعالیت وجنب وجوش دولت بلافاصله بعداز بیانات اعلیحضرت درمبارزه بافساد و گرانفروشی پس ازآن همه سکوت و خاموشی طولانی خود دلیل برسطحی بودن و ظاهری بودن اقدامات دولت نیست و نشان نمیدهد که دولت هرگز درعرضه فعالیت های خود به ریشه وعمق علل وموجبات گرانفروشی و فساد و تورم توجه ندارد ؟ یعنی اصولا سازمانهائی که بافساد خو گرفته اند و درکنار فساد زندگی میکنند و درسازش و همزیستی مسالمت آمیز باآن بسرمیبرند هرگز بدون روبروشدن بایك مقاومت از خارج ونیروئی بیرون از قوه جاذبه آنها برای تصفیه و نوسازی و دگرگونی خود ورها شدن از بیماری فساد تن بهیچ کوششی نمیدهند . دراینجا یك سئوال بسیارمهم مطرح میشود وآن اینست که دراینصورت چگونه میتوان از حزب رستاخیز انتظار داشت که درجهت تعدیل فساد دردستگاههای اداریکشور و تعمیم عدالت اقتصادیو اجتماعی بصورت یك نیروی مستقل سیاسی درکاردولت و مجلسین نظارت کند درحالیکه کلیه کادر رهبری و سازمانها درجه اول و دوم این حزب از دولتیان ونمایندگان و سناتورهاتشکیل شده است.

اکنون مقامات مهم حزبی دردست کسانی استکه مقامات مهم دولتی رادراختیار دارند و این همان نقشی بودکه دردوران حزب ایران نوین و دولتی که به اصطلاح وابسته

به آن حزب بود بچشم میخورد. درآن دوران اکثریت مجلسین و اکثریت اعضای دولت نیز از حزب ایران نوین بودند و اکنون همه اعضای دولت ومجلسین از حزب رستاخیز هستند و همه مشاغل درجه اول حزبی نیز دردست اعضای درجه اول دولت و همه مقامات و مشاغل مهم دولتی نیز دردست رهبران و زعمای اصلی حزب رستاخیز میباشد درابنصورت اگر وجود فساد دردستگاههای دولتی مورد تائید قرارگرفته است، حزب رستاخیز و مشاغل اصلی رهبری آن چگونه میتواند ازاین فساد برکنار بماند. و دیگرآنکه حزب رستاخیز چگونه میتواند نقش رهبری واقعی سیاسی و اجتماعی رادرقبال دولت و مجلسین درزمینه نظارت برکار آنها ومبارزه بافساد و سایر آفات اجتماعی و اقتصادی نظیرگرانفروشی و تورم ایفانمایند. آیا این گونه پیوستگی و رابطه بین حزب و دولت و مجلسین خودبخود هدفها ووسایل سیاسی واجتماعی حزبی راتحت الشعاع گرایشهای شدید اداری درجهت جلوگیری از مبارزه بافساد و مقاومت دربرابر این مبارزه قرارنمیدهد و درنتیجه اصل مسائلی نظیر مبارزه بافساد و یامبارزه باگرانفروشی رابصورت یك نمایش وسیع تبلیغاتی برای انحراف اذهان از توجه به عمق مسائل وتوجه به ابراز نارضایتی های قانونی ناشی از وجود وادامه این عوارض و آفات اجتماعی درنمیآورد؟ .

• — این دولت دوازده سال است امورکشوررااداره میکند. بنابراین بدیهی ترین سئوال درجائی که وجود فساد و ضرورت مبارزه باآن درسازمانهای دولتی و بخش خصوصی مطرح میشود اینستکه اگر دولتی نتواند درمدت دوازده سال فسادراریشه کن کند و یادر راه مبارزه باعوامل فساد وعلل وریشه های اجتماعی و اقتصادی فساد قدمهای موثرونمایانی

بردارد چگونه میتواند اکنون کار مبارزه بافساد رابرعهده بگیرد یعنی درواقع چگونه میتواند باخودش و یاعوامل و ضوابط فساد که دردرون خود دارد و سالهای دراز درمقابل آنها چشم پوشی و سازش کرده است مبارزه کند دولتی که تاقبل از طرح مشکلات و مسائل اساسی ازطرف اعلیحضرت نظیر مبارزه باگرانفروشی و یامبارزه بافساد هیچگونه برنامه ای را برای رفع این آفات اجتماعی ارائه نمی دهد و اصلا وجود وحضور آنها رادریافت اداری خود و طبعاً درسازمانهای انتفاعی بخش خصوصی اقرارنمیکند چگونه میتواند به نتایج ملموس و مستدلی درجهت مبارزه بافساد برسد .

٦ ـ مبارزه بافساد اگر شامل کوشش برایتغییر روابط و ضوابط اجتماعی و اقتصادی وسیاسی کهنه و ناهماهنگ باشرایط زمانی نشود مبارزه ای عمقی و اساسی نخواهد بود . این مسئله گذشته ازاینکه ازشدت وضوح نیازی به دلیل ندارد فقدان آن درنظام اداری ایران حتی مورد قبول و شکایت برخی ازمسئولین حزب رستاخیز نیز هست . مسئول طرح و بررسی های حزب رستاخیز در جلسه ای باحضور نمایندگان دانشجویان ودانشگاهیان و کارگران و کارمندان توجه به ظاهر سازی و گریز از رو برو شدن باریشه های مسائل را درسازمانهای دولتی بااینجملات مورد انتقاد قرارمیدهد :

برای اینکه جامعه ما به خوشبختی همگانی برسد باید ریشه فساد از بنیاد شناخته شود . آنچه درچند روز اخیر میشنویم اینست که بعضی از سازمانها برای مبارزه با فساد به تشکیل کمیسیونهای مختلف پرداخته اند درحالی که دراین کار باید اداره بازی راکنار گذاشت . اینکه همه کارهای اداری را رها کنیم وکار ارباب رجوع رابخدا بسپاریم و

و به دنبال کمسیونهای رنگارنگ و گوناگون برویم تا به اصطلاح برای مبارزه بافساد راهی بیابیم این خود نوعی فساد ایجاد میکند . نظام اداری مابه شنایات مردم ترتیب اثری نمیدهد . مدیریت درسازمانهای اداری ضعیف است و دولت باید برای کاردستگاههائی که با مردم سروکار مستقیم دارند نظارت ومراقبت بیشتر داشته باشد .

سئوال ما اینست که ریشه فساد چگونه باید از بنیاد شناخته شود ، چــه کسانی و چه سازمانهائی باید درشناسائی ریشه فساد از بنیاد پیشقدم شوند و چگونه وچرا درمتن یک انقلاب برای شناسائی ریشه های بنیادی فساد اقدامی صورت نگرفته است چه شرایط وعواملی ازنظر اجتماعی و سیاسی برای شناسائی بنیادی ریشه فساد ضروری است و چه شرایط وعواملی از نظر اجتماعی واقتصادی مانع این شناسائی بنیادی و مبارزه موثر باآن میشوند و درراه تحقق آن باتمام قوا مخالفت میکنند ؟

آیا پرداختن به ظواهر مبارزه باگرانفروشی وفساد و انجام اقداماتی سطحی و بصــورت داروهای مسکن ومخدر خود شکلی از اشکال مخالف باشناسائی بنیادی ریشه فســـاد و مبارزه واقعی باآن درسازمانهای دولتی نیست .

دراینجا نیز سئوال بسیارمهمی طرح میشــود وآن اینست که درمتن یــــک انقلاب نه تنها ضوابط وارزشهای اجتماعیواقتصادی کهنه جای خود را به ضوابطوارزشهای نو ومترقی و منطبق بانیاز روزگار و اکثریت افراد جامعه میدهد بلکه همانطورکه در همــــه انقلابهای بزرگ تاریخ دیده ایم افراد ومسئولانی نیز که درخدمت روابط و ارزشهـــــای کهنه بوده اند و ازمزایای آنها منتفع میشدند و درحفظ وتقویت آنها میکوشیدند ازمشاغل

مهم اجتماعی و اقتصادی‌واداری برکنارمیشوند و به جای‌آنها افرادی که عملا و قلباً
به اصول انقلاب و تحول اساسی وواقعی اجتماعی معتقد و مؤمن هستند به مسئولیت های
مهم واساسی دولتی گماره میشوند. افرادی که به نظام کهنه وابسته باشند و از نظر طرز
تفکر اجتماعی ومصالح اقتصادی باوجودآن نظام وادامه آن موافق باشند اساساً نمیتوانند
بایك انقلاب واقعی همدلی کنند وکمر به خدمت آن به بندند. زیرا این افراد درمتن
یك انقلاب واقعی نخستین کسانی هستند که مزایا ورفاه غیر طبیعی و افسانه ای خودرا
از دست میدهند بنابراین افرادی که از مزایای یك نظام اجتماعی و اقتصادی بهره مند
میشوند نه تنها بایك انقلاب واقعی که آنها را از آن مزایامحروم میکند موافق نیستند
بلکه باتمام قدرت نیز با آن مبارزه میکنند .

باتوجه به این واقعیت متأسفانه باید صادقانه به این حقیقت تلخ اعتراف
کرد که چهره های مهم اداری کشور ما دردوران انقلاب سفید و دردرون حزب ایران نوین
وحزب رستاخیز همان چهره هائی هستند که قبل از انقلاب سفید نیز درمشاغل عالی
دولتی و یادرمجلسین شورا و سنامصدرکار بودند اگر انقلاب میباید خودبخود مزایا
و شرایط و امتیازات اجتماعی و اقتصادی خدمتگزاران نظم قدیم را ازآنها بگیرد همانطور
که می‌بینیم نه تنها چیزی از مزایا و امتیازات گذشته آنهاکم نشده است بلکه بسیارچیزها
نیز به آن مزایا اضافه گردیده است ، بسیارکسانی که دیروز درحزب توده بودند و بسیار
کسانی که دیروز درقشرهای مرفه وممتاز بخاطر مزایای اجتماعی فراوان خود باحزب توده
امروز درکنارهم‌ها همزیستی مسالمت‌آمیز دارند از مزایای فراوان اجتماعی و اقتصادی‌واداری برخور

و اگر انقلاب سفید فئودالیته زراعی راریشه کن کرد هیچ محقق باانصاف وعادلی نمیتواند این واقعیت راانکار کند که بجای فئودالهای زراعی اکنون طبقه جدیدی از فئودالهای مالی وبانکی وبا زرگانی وصنعتی بوجود آمده اندکه قدرت ونفوذ وثروت ودرآمد آنهابه هیچوجه قابل مقایسه بافئودالهای زراعی نیست . واگر فئودالهای زراعی بطور غیر مستقیم به استعمار خارجی وابسته بودند فئودالهای مالی وبانکی وصنعتی کنونی مستقیما وابسته به شرکت های بزرگ بین المللی هستند .

۷ ــ یکی از اصول توجه به ریشه وبنیاد آفاتی نظیر فساد اجتماعی واقتصادی اینستکه این تنها آدمها نیستند که بخاطر مصالح ومنافع خود روابط وضوابط حاکم برامور اداری ومدیریت سیاسی جامعه را خراب میکنند وآنها را درجهت منافع ومصالح خصوصی خود وافراد هم طبقه خود تغییر میدهند وبصورت ابزار ووسایلی جهت حفظ نفوذ ومواقع اجتماعی خود درمیآورند : بلکه ضوابط وروابط فاسد وکهنه نیز بنوبه خود بخاطر قدرت اجرائی وسنت هائی که از ادامه حاکمیت آنها دراطراف خود ودرمتن خُلقیات وآداب جامعه بوجود میآید، افراد مخصوصا درسطوح پائین اداری فساد میکنند. وافرادی که درسلسله مراتب اداری درتکاپوی ترقی وبدست آوردن امتیاز هستند و از نخستین روزهای خدمت به جای ضوابط سالم وصحیح اداری باروابط ناشی از قدرت ها وتبعیض ها وخاصه خرجی ها روبه رو میشوند پیوسته درمسیر سقوط درفساد و جذب درجریان عادی بوروکراسی بعنوان مهره های بیروح وبی اراده قرارمیگیرند. این افراد بخاطر فقر واستفاده از حد اکثر مزایای اداری وزندگی پرتجمل وجهت حفظ

موقعیت شناکردن درجریان شیوه های عادی اداری از طریق رشوه وارتشاوکم کاری وفرار ازمسئولیت وقرطاس بازی وبی تفاوتی درلجه فساد وتجاوز به حقوق اجتماع غوطه ور میشوند بعنوان تازه ترین مثال همین آقایان افسران وامرای نیروی دریائی که باتنزل مقام ورتبه برکنار شدند ویابه زندان افتادند به قرار شایعاتی که رواج دارد میلیونها تومان ازخزانه ملت به اشکالی که پیوسته ازمردم پوشیده مانده است حیف ومیل کرده بودند وخود وهمسران آنها درزندگی پرتجمل وافسانه ای غرق شده بودند رطین امرای جوان ودریابانها ودریادارهای موقت طبعا در اوان خدمت ودردرجات پائین افسری مردمی منحرف وفاسد ومتجاوزبه خزانه عمومی نبودند بلکه این انحطاط وتنزل اخلاقی وغوطه ورشدن درفساد مالی وهوسرانیها ولذتهای مختلف جوانی به ناچار بامناسبات وروابطی که مشاغل عالی آنانرا دربرگرفته بود همراه بود که درنتیجه آنها را به راه انحراف ونزول از اصول اخلاقی سوق داد .

این مسئله قابل انکار نیست که فعلا آنهامردمی متخلف از اصول شناخته شده اند ومستحق مجازات میباشند اما بهرحال آنها قربانی شرایط محیط ومناسبات وروابطی هستند که راه را باچنین سرعتی وشدتی برای گرایش آنها به سوی فساد باز کرده است مسئله دیگر آنست که اگر دستگاه اداری دارای مکانیزم صحیح ودقیقی برای نظارت در کارکارمندان دولت درسطوح مختلف اداری باشد هرگز صبر نمیکند که از پیشروی بسوی فساد وغارت خزانه عمومی از طرف افرادی نظیر امرای نیروی دریائی ویامعاونان وزارت بازرگانی وسایرمتخلفین تابدین حد ادامه یابد بدون اینکه مسئولین مافوق

و دستگاههای نظارت متوجه شـــو نـد . و درصدد برآیند که درگامهای اول افرادی راکه به سوی فساد کشانده میشوند باز شناسند و از توسعه فساد و ادامه آن بوسیلـــه افراد متخلف و منحرف جلوگیری نمایند . بنابراین همیشه در فسادها و رسوائی هـــای بزرگ و غارتگریهای کلان در دستگاههای دولتی این سئوال مطرح میشود که چگونـــه دستگاههای مسئول و ناظر ازمقدمات ایجاد این رسوائی ها و ادامه آنها بیخبر میمانند و یاچگونه اجازه میدهند که یکرشته متوالی از فساد و رسوائیهای مالی بطور زنجیره ای در سازمانهای مختلف دولتی ایجاد شود بدون آنکه متخلفین درمسیر تعقیب قانونی وقضائی قرار گیرند و به کیفر اعمال خود برسند ؟ .

۸ ــ درحالی که اعلیحضرت خطاب به مردم گفتندکه از فساد نگذریـــد و فاسد رامعرفی کنید آیا درهمین مثال افسران نیروی دریائی می بینیم که هنوز مردم و افکار عمومی جز از طریق شایعات از حقیقت یك چنین واقعه مهمی خبرندارند و دولـــت همچنان مردم را درجریان واقعی قضیه نگذاشته است و همچنین این خود دلیل بـــر اینست که مردم از بسیاری از انحرافات وفسادهائی که دردستگاههای دولتی میگذرد اعم ازمقاطعه کاریها و معاملات ووام ها وخریدها وتبعیض ها وخاصه خرجی هـــا و اسرافکاریها یامطلقا اطلاعی ندارند و یااز طریق شایعات به اندکی از هزاران نمونه آن واقف میشوند. وقتی دولت اصولا درزمینه فساد سازمانهای اداری حقایق را ازمـــردم مکتوم میدارند و مجلسین شورا و سنا بکلی درزمینه فساد یعنی فسادی که وجود وضرورت مبارزه باآن از سوی اعلیحضرت تائید و تاکید میشود مطلقا خاموش و ساکت هستند و

مطبوعات به هیچوجه اجازه ندارند از سطح ظاهری نقائص و شکایات عبورنموده وعمق و ریشه بنیادی فساد راموردبحث وگفتگو قرار دهند بنابراین مردم چگونه میتوانند با فساد مبارزه کنند و به اصالت این مبارزه و اعمالی که دولت دراین زمینه انجام میدهد ایما بیاورند و چگونه افراد فاسد و سازمانهای فاسد و اعمال فاسد رادرسطوح مختلف اجتماعی و اقتصادی معرفی نمایند .

بعنوان مثال مطالبی راکه از فساد امرای مخلوع نیروی دریائی ایران و رشوههای مربوط به معامله هواپیماهای نظامی و دستگاههای مخابراتی برای ایران یك فرد فرانسوی میتواند در روزنامه معتبری نظیر لوموند از قول مخبر ایرانی این روزنامه درشماره اول و دوم فوریه ۱۹۷٦ آن بخواند آیا یك ایرانی میتواند درکشورخود و درمطبوعات ایران بخواند. و یاهرگز میتواند این مسائل را درمذاکرات مجلس شورا و مجلس سنا به صورت سئوال و درخواست توضیح از زبان نمایندگان و سناتورها بشنود ؟

آیا وجود این کتمان و سکوت دائمی دولت دربرابر افکار عمومی درزمینه مسائل اساسی اجتماعی و اقتصادی و فسادها و رسوائیهای مالی درسازمانهای اداری و ممنوع بودن مردم از طرح این مسائل و اظهارنظر انتقادی درباره آنها خود موجب عدم رشد اجتماعی و بیداری وجدان سیاسی درمردم نمیشود وراه ورود آنها رابه میدان تمرین برای شرکت و دخالت درامور اجتماعی و ایجاد علاقه به مسائل عمومی نمی‌بندد و بجای روحیه تفاهم و بردباری و همکاری درآنها روحیه ستیز و بی‌تفاوتی و تجاوز به حق دیگران وخود خواهی رادرآنها تشدید نمیکند ؟

۹ ــ اکنون درداخل کمیته پنج‌نفری برای رسیدگی به تخلفات درسطح عالی و یادرسایرکمیته های مبارزه بافساد افرادی درکارمبارزه بافساد نظارت میکنندکه خود سالهابعنوان عضو همین دولت ودستگاه و درراٌس مقامات وزارتی و سایرمناصب عالی دولتی و باشناسائی کامل نسبت بوجود فساد وحضور آن دربافت اداری و سازمانی دولت درکنار فساد و یادرعمق آن ناظر و حاضر بوده اند بنابراین چنین افراد چگونه‌میتوانند کار رهبری مبارزه را عهده دارشوند .

۱۰ ــ درچند سال قبل بدنبال طرح انقلاب اداری بعنوان‌اصلی‌از اصول‌انقلاب سفید به دستور اعلیحضرت شورائی بنام شورایعالی انقلاب اداری برای بحث و تدوین و رهبری اصول و مقرراتی که باید درزمینه انقلاب اداری و ازبین بردن فساد و تعدیل بوروکراسی خردکننده اداری مورداجرا قرارگیرد تشکیل شد و درجلسات‌متعدد این شوراگفت و گوهای مفصلی از سوی افرادی که دارای گرایشها و دیدهای متفاوتی درمفهوم انقلاب اداری بودند انجام‌گرفت. اما این شورا بااینکه به دستور اعلیحضرت تشکیل شد و افراد آن به حضور اعلیحضرت معرفی شده بودند درمراحل‌اولیه فعالیت دربوته فراموشی افتاد و نظیر نوزادی خود درپیچ و خم نظام بوروکراسی و قطعا درزیر فشار گرایشهای ارتجاعی و مخالفان بانفوذ انقلاب اداری و مبارزه بافساد خفه شد . اگر دراصل انقلاب اداری جز مبارزه بافساد اداری‌وطالی سازمانهای دولتی و تحول اساسی درنظام اداری مفهوم دیگری ندارد بنابراین آن شورا وکمیته های وابسته به‌آن چرا در آغاز کار تعطیل شد و یاچرا اصولا سازمان دیگری برای ادامه کارمربوط به تحقق هدفهای

انقلاب اداری جایگزین آن شورا نگردید .

۱۱ــ همانطورکه میدانیم پس از پیشنهاد اصل انقلاب اداری بعنوان یکی از اصول انقلاب سفید دولت در وزارتخانه ها وسازمانهای دولتی کمیته های برای اجرای این اصل و مبارزه بافساد و قرطاس بازی درداخل سازمانهای دولتی بوجود آورد. این کمیته‌ها نیز نظیر شورایعالی انقلاب اداری مدتی در قالب همان اصول کهنه اداری و بوروکراسی حاکم برضوابط وروابط آن تشکیل شدند وطبق معمول همه این کمیته ها وکمیسیونها و اجتماعات به نشستن وگفتن وبرخاستن اکتفا کردند . شاید امروز نیز این کمیته ها همچنان وجود داشته باشند. اما این سئوال مطرح میشود که آنها دراین مدت چه کردند و نتیجه کار آنها درمبارزه بافساد و قرطاس بازی و تعدیل فشارطاقت فرسای بوروکراسی چه بوده است ؟ . طبیعا جواب مطلقا منفی است زیرا طرح مسئله فساد وضرورت مبارزه باآن در سازمانهای دولتی ازطرف اعلیحضرت خود بهترین دلیل براین است که این کمیته ها هیچ کاری درزمینه انقلاب اداری که نتیجه حتمی و فوری آنها قطع ریشه فساداداری است انجام نداده اند. دراینجا همچنان این سئوال اساسی تکرارمیشودکه دولتی که در زمینه نظارت برامر انقلاب اداری مخصوصا پس از طرح آن بصورت اصلی از اصول انقلاب سفید کوچکترین گامی برنداشته است چگونه میتواند باهمین ابزار ووسایل آلوده به فساد بافساد مبارزه کنند .

۱۲ــ سازمان بازرسی شاهنشاهی درچندین سال قبل برای نظارت براصور سازمانهای دولتی ورسیدگی به شکایات مردم درزمینه نابسامانی های اداری و مالی این

دستگاهها تأسیس شد و از روز نخست درایفای این وظایف بعنوان چشم اعلیحضرت درنظارت براجرای صحیح وظایف دولتی معرفی شد و بافعالیت این سازمان درحوزه وسیعی از اختیارات قانونی و بازرسی های متعددی که از سوی هیئت های اعزامی این سازمان به استانهای مختلف این کشور به عمل آمده است انتظارمیرفت که پس از این همه سال سازمان مذکور باکسب تجربه های فراوان از نزدیك و بررسی های مداوم درکیفیت فعالیت سازمانهای دولتی و زندگی طبقات مختلف مردم کشور ونیاز های اساسی آنان بطور عمیق ریشه های اجتماعی و اقتصادی نقائص اداری و نارضایتی های عمومی را دریافته باشد و درنتیجه از تجربیات خود زمینه مناسبی را برای ایجاد تحول اداری و مبارزه با فساد و تأمین نیازهای اکثریت مردم جامعه ما عرضه کند. اما اکنون که پس از اینهمه فعالیت درامر نظارت برکار سازمانهای دولتی و شکایات مردم از طرف سازمان بازرسی شاهنشاهی مسئله فساد و ضرورت مبارزه باآن ازطرف اعلیحضرت مطرح میشود جای آن دارد که پرسیده شود که سهم ونقش این سازمان در جلوگیری از فساد اداری و تعدیل قرطاس بازی چه بوده است ؟

ماجراهای مختلف تخلفات مالی واداری که این سازمان تاکنون باآن روبرو بوده است کدامها هستند و پرونده آنها درچه مسیری قرار دارد وازنظر تعقیب قضائی بکجا رسیده است ؟

می بینیم که سازمان بازرسی شاهنشاهی نیز بااینکه درواقع مأمور مبارزه بافساد در سازمانهای دولتی و درنتیجه جلوگیری از تجاوز بحقوق مردم دردستگاههای اداری بوده باتوجه به طرح وجود فساد از طرف اعلیحضرت خود ناصر برفساد بوده است و

و همچنان این واقعیت باردیگر مورد تائید قرارمیگیرد که مسائل اساسی اجتماعی واداری واقتصادی مخصوصا درسطوحی که به تماس بافساد وافراد وگروههای دست اندر کـار فساد ختم میشود همچنان از افکار عمومی مکتوم میماند وازطرح وانتشار آنها بوسیلـه مطبوعات و سایروسائل ارتباط جمعی جلوگیری میشود متأسفانه آنجائی که فساد ازافکار عمومی مخفی میشود همانجائی است که مردم از دخالت درامور اجتماعی وآگاهی سیاسـی برکنار میمانند و مسئولیت ها درسطوح مختلف اجرائی وتقنینی و قضائی تحت الشعـاع کانونهای اجتماعی و اقتصادی فساد قرارمیگیرند .

۱۳ ــ این مسئله احتیاج به تذکار ندارد که فلسفه دموکراسی تأمین و تضمین نظارت دائمی از سوی نمایندگان واقعی مردم برفعالیت سازمانهاعمومی میباشد . بافـت دموکراسی بصورت انتخاب وگزینش ونمایندگی از دوعامل اصلی تشکیل میشود : اول مسئولیت انتخاب شونده یعنی وکلا دربرابرانتخاب کننده یعنی مردم و دوم مسئولیت کامل دولت دربرابرمجلس . دراین میان احزاب درگرایشهای مختلف اجتماعی وسندیکاهای کارگری و انجمن های اجتماعی و مطبوعات نقش خاص خود را درنظارت و ارزیابی انتقادی برکاردولت و پارلمان و اجرای عدالت به وسیله قوه قضائی ایفامیکنند بطور خلاصه نظام انتخـاب و تفویض نمایندگی از طریق انتخاب ووجود مطبوعات ووسایل ارتباط جمعی و احزاب و سندیکاها به شرط استفاده از آزادیهای قانونی کاملترین و پیشرفته ترین وسیله برای تأمین نظارت مردم برکار سازمانهای دولتی و دخالت مردم درامور اجتماعی وعرضه نظریات انتقادی و آراء وعقاید سازنده مردم وگروههای اجتماعی درزمینه وظایف وبرنامه های دولت بطور

اعم میباشـــــد .

دردموکراسی های غربی بخاطر وجود دائمی این نظارت ووجود آزادیهای کافی برای ارزیابی فعالیت سازمانهای دولتی پیوسته فساد مالی و تبعیض های اداری و بی‌تفاوتی وفرار از مسئولیت درسازمانهای دولتی یك استثناست نه یك قاعـــــده .
اگر درجامعه ای فساد به صورت یك قاعده همگانی یعنی بیماری مسری و مزمن ناآگاهـــی ازحقوق اجتماعی و اقتصادی وجود داشته باشد مسئله تجاوز به این حقوق به اشکـــال مختلف نیز بعنوان عارضه اجتناب ناپذیر این بیماری وجود خواهد داشت .

مرز فساداز جائی که دزدی و رشوه و ارتشاء رواج دارد آغاز نمیشود بلکه از نقطه ای شروع میشودکه اکثریت جامعه از وسایلی که آنان را به آگاهی اجتماعی ووجدان سیاسی و احساس مسئولیت میرساند محروم میشوند . دوام جهل و بی‌فرهنگی حتی اگـــر میلیاردها از بودجه عمومی کشور صرف گسترش کمی و سطحی آموزش وپرورش شود درمیان اکثریت مردم جامعه خود بهترین‌وسیله برای دوام فساد درسطوح مختلف‌آن‌میباشد .

سازمانها و گروههائی که دردرون دستگاههای دولتی ووابستگان آن دربخش خصوصی بافساد و همراه باآن زندگی میکنند واز وجود آن بهره مند میشوند واز مبارزه با آن نه بصورت سطحی و ظاهری بلکه به شکل بنیادی باشدت جلوگیری مینمایند درست در همین نقطه فلسفه وعلت محدود کردن آزادیهای اجتماعی و سیاسی را تا سرحد فقدان کامل آن توجیه میکنند و میگویند چون بخاطر همین جهل و نادانی اجتماعی وآگاهـــی سیاسی، مردم قادر به استفاده از آزادی نیستند بنابراین بافقدان آگاهی اجتماعی و شعور

سیاسی درمردم استفاده ازآزادی تبدیل بههرج و مرج و گسیختگی نظم عمومی میشـــــود .
بنابراین بخاطر مصالح عالی جامعه و حفظ نظم عمومی که وظیفه اصلی دولت است محدودیت
آزادی برای جلوگیری ازهرج و مرج از طرف دولت امری مجاز و مشروع میباشد .

ازنظر مخالفان مبارزه بافساد یعنی افراد وگروههائی که درمشاغل و مناصب
عالی دولتی وبخش خصوصی ازوجود فساد و قدرشـ... ازآن بهره مند میشوند کـــــار
استدلال درهمین نقطه پایان میباید ، اما واقعیت چنین نیست و توقف دراین نقطـــه
جز فرار ازبرابرحقیقت وکوشش برای پوشاندن چهره واقعیت معنای دیگری ندارد زیــرا
تعبیر مخالفان دراینجهت که مردم بخاطر فقدان آگاهی ورشد اجتماعی ظرفیت استفاده
ازآزادیهای اجتماعی راندارند اینست که بخاطر مصلحت به اینگونه مردم نباید آزادیهائی
راد که حدود آن را نمیشناسند وراه اخلاقی ومدنی استفاده ازآنها رانمیدانند در
نتیجه مردمی که به بهانه مصالح عالیه و حفظ نظم از استفاده ازآزادیهای اجتماعـــی
محروم میشوند همچنان درجهل و ناآگاهی نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی ومسئولیتها
وحقوق قانونی خود وراهها ووسایل استفاده ازاین حقوق محروم میمانند وهرقدر این‌مردم
از حقوق‌قانونی اجتماعی و سیاسی خویش درزمینه نظارت براعمال سازمانهای دولتی بی‌اطلاع
باشند دست این سازمانها برای استفاده از فساد و وسایل مختلف آن بازتر ومسئولیـت
آنها در پاسخگوئی به افکار عمومی نسبت به اعمالی که درحیف و میل اموال عمومی و ثروتهـــای
کشور انجام میگیرد کمتر خواهد بود .

بنابراین بخوبی ملاحظه میکنیم که مسئله ضرورت محدود بودن آزادیهـــــای

اجتماعی و استفاده ازحقوق اجتماعی برای مردمی که نسبت به این حقوق و آزادیها جاهلند خود وسیله بسیارموثری برای ممانعت از رشد و تربیت اجتماعی و بلوغ سیاسی افراد جامعه و احراز صلاحیت کامل فرهنگی برای دخالت درمدیریت سیاسی و اجتماعی جامعه خود میباشند .

حال آنکه نقطه آغاز شرکت و دخالت مردم درامور اجتماعی واستفاده آنان ازحقوق‌آزادی های قانونی برای نظارت درکاردولت و سازمانهای دولتی هرگز آنجائی نیست که تمام مردم جامعه به حد کاملی از رشد و تربیت اجتماعی و سیاسی رسیده باشند. زیرا از آنجا که باوجود فساد و بااینکه کار تدارک و تاءمین این رشد و تربیت دردولت برعهده سازمانهائی است که خود آلوده به فساد ند و بخاطر مصالح گونه گون خود در جبهه متنفذ مخالفین مبارزه بافساد قرار دارند بنابراین ظاهرا باید آن رشد و تربیتی که مورد انتظار است هرگز به دست نیاید . گذشته ازآن دریك ارزیابی عینی وعلمی به این نتیجه میرسیم که بی نظمی ناشی از جهل ونادانی مردم دراستفاده ازحقوق و آزادیهای قانونی گرچه این بی نظمی بسیار موقتی و زودگذر و قابل مهارکردن میباشد . هرگز باهرج ومرج وناامنی‌ناشی ازاستبداد و اختناق که مولود طبیعی واجتناب ناپذیر فساد است قابل مقایسه نیست . همانطورکه گفتیم آن هرج ومرج را بخاطر شوق وامیدی که از وجود آزادی‌درمردم ایجاد میشود میتوان به سرعت به ایمان و اعتقاد ونظم وتفاهم درمیان اکثریت مردم تبدیل‌کرد . اما فساد یا استبدادیکه درجوهر و ذات خود دارد همراه باوجود و دوام خود پیوسته برناامیدی و بی تفاوتی و جهل ونادانی

مردم نسبت به اصول اخلاقی وعاطفی ومعنوی زندگی اجتماعی میافزاید و بنحو سریعی روحیه تفاهم و سازش را درآنها معدوم مینماید و بخاطر وجود عمیق هرج ومرج و بی عدالتی اجتماعی و اقتصادی ناشی از شیوع فساد و تشدید مداوم آن طبایع مردمی که مخصوصا ازنظر فرهنگی ورشد و بلوغ اجتماعی ناتوان وعقب مانده اند به سوی تهاجم و تجاوز و بیحرمتی به حقوق دیگران گرایشی شدید پیدامیکند . روحیه خودپرستی وخودخواهی ومیل به استفاده از وسایل اجتماعی رابهر قیمت و بهرشکل برای ارضای منافع خصوصی بنحوی بیمارگونه و سبعانه دررفتار وکردار روزانه مردم منعکس مینماید .

واقعیت دیگر اینست که هرجامعه ای ازهر نقطه ای که امکان داشته باشد باید آزادی و استفاده ازحقوق اجتماعی و سیاسی را درسطح اکثریت مردم خود تجربه کند. زیرا شناسائی این حقوق و آگاهی برای آنها فقط از راه لمس و احساس حضور آنها بوسیله مردم درزندگی روزانه و روابط اجتماعی و اقتصادی آنها میسر میشود نه فقط از طریق آموزش و پرورش . به این علت که بسیاری ازمردمی که در سازمانهای دولتی و بخش خصوصی عضویت دارند ومخصوصا افرادی که صاحبان مشاغل عالی هستند درحالی که بافساد و درکنار فساد زندگی میکنند ازراه آموزش و پرورش و متعلق به محیط های پیشرفته اجتماعی حقوق قانونی وآزادیهای اساسی را میشناسند وحدود ومرزهای آنرا میدانند واز مزایا ومواهب آن نیز درایجاد شرایط ضروری یک نظام سالم اداری و دولتی آگاهی دارند اما نه اینکه هرگز برای احیای این حقوق وآزادایها اقدامی نمیکنند و یادرمبارزه با فساد برای جلوگیری از ادامه جهل و نادانی های اجتماعی قدم پیش نمی گذارند بلکه

بخاطر استفاده از امتیازهای غیرقانونی اجتماعی و اقتصادی فساد دربرابر فساد سکوت میکنند و در مبارزه باآن نیز به مخالفت برمیخیزند بعنوان مثال اگر هریک از پرونده های مهم فساد ورسوائی های مالی سازمانهای دولتی آشکارا ورق بخورد می بینیم که عاملین فساد ورشوه دهندگان و رشوه گیرندگان و دست اندرکاران اعمال اداری ومالی واقتصادی فاسد کسی جز همین نخبگان بوروکراسی و تکنوکراسی یعنی افراد تحصیل کرده نیستند. وطبعا نیازی به توضیح نداردکه اگر دستهائی دراین میان ازبین این افراد به فساد مالی آلوده نباشد اما بخاطر سکوت دربرابر فساد و سازش باآن دربرابر حفظ قدرت اجتماعی و مشاغل عالی اداری درآلودگی آنهابه فساد اخلاقی و آلت فعل فساد بودن آنهاوکمك به دوام فساد و قدرتهای اداری فاسد کوچکترین تردیدی وجود ندارد . کلام خدادراین زمینه درحد غائی بلاغت است آنجا که درسوره جاثیه آیه ۲۳ میفرماید: پس آیا دیدی آنکس راکه هوسهای خودراخدای خویش قرار داد وخداوند اورادرعین دانائی گمراه ساخت . وسرانجام به این نتیجه میرسیم که فقدان قدرت واقعی درنمایندگی مردم درمجالس قانونگذاری و انجمن‌های شهری‌که درنتیجه قدرت نظارت آنها رادرکارهای دولت و تدوین و اجرای قوانین سلب میکند اینست که درتحلیل آخر مجلس دربرابرمردم ودولت دربرابر مجلس مسئولیت ندارند. زیرا هیچیك ازآنها دارای نمایندگی واقعی از سوی مراکز اصلی تفویض قدرت و اختیارات قانونی خود نیستند و مطبوعات در چهارچوب نظم قانونی ومناسبات و سنت های واقعی دموکراسی تأمین کننده مبادله دائمی وسازنده آراء وعقاید حقیقی اکثریت مردم به سوی دستگاههای مسئول وازطرف دستگاههای

مسئول به جانب مردم نمیباشنـــد

دراینصورت باتوجه به روح و فلسفه دموکراسی که موکد بر وجود نظـــارت و دخالت واقعی مردم درامورعمومی خود وظایف سازمانهای دولتی میباشد این سئـوال بسیار اساسی ومهم طرح میشود که پس نقش ارگانهائی که ظاهرا نمایندگی مردم را در کار اعمال این نظارت و دخالت دارند نظیر مجلس شورا و سنا و انجمن‌های شهـــری و حزبی ومطبوعات و سندیکاها درزمینه فساد و مبارزه باآن چه بوده است و چگونه باوجود مجلس شوراو سنا و انجمن‌های شهر واحزابی که درگذشته و حال به اصطلاح پایگـــاه اجتماعی دولت و این مجالس ومجامع راتشکیل میدهند فساد همچنان وجود داشته وعاملین فساد فارغ از نظارت این ارگانها به کار خود ادامه میدادند تاآنجا که اعلیحضـــرت از بالای سر این قدرتهای قانونی و مختار مسئله فسادراطرح و ضرورت مبارزه باآن را توصیه کردند .

نتیجه آنکه اگر دولت درهمزیستی بافساد آنچنان دربرابرمجلسین فارغ ازمسئولیت است و مجلسین درنظارت براعمال دولت این چنین در مقابل مردم خودرا معاف ازسئوال ومواخذه میدانند و مطبوعات ووسایل‌ارتباط جمعی در طرح مسائل و نقائص و بحث انتقادی ازماجراهای فساد این‌گونه درمرزهائی که از قبل بوسیله دولت تعیین شده است گـــام بـــرمیدارند پس برای مبارزه واقعی بافساد راهی جز طرح مسائل بنیادی ضعف هـــا و نقائص سیاسی و اجتماعی جامعه وارگانهای اساسی آن درچهار چوب مسئولیت ها وظایف مجلسین و دولت وجود ندارد .

۱۴ــ مسئله مبارزه بافساد بصورتی که اکنون دولت خودرا باآن درگیــــر نشان میدهد همانگونه که دربررسی بنیادی موضوع ثابت میشود اقدامی سطحی و بسیار نارساست که مبارزه بافساد اگر درسطح دگرگونی انقلابی درروابط و ضوابط سازمانها و شیوه ها ی اجرائی و تقنینی و قضائی قدرت های قانونی دولت انجام نگیرد و درشکـل کنارگذاشتن افراد باتعقیب قضائی آنها به عنوان عوامل فساد محدود شود طبعــــا بابرجای ماندن عوامل بنیادی فساد و کنار رفتن عده ای ازعوامل فاسد دیری نمیگذرد که سازمان دولتی که عوامل‌بنیادی فساد راهمچنان در درون خود دارد تغییر نایافتـه به راه گذشته خود میرود. زیرامشکل اصلی ، مبارزه با ابزار و آلات فساد نیست بلکه مبـارزه باید باضوابط و بنیادهائی صورت گیرد که مولد فساد هستند. درگیری بافساد و آثار ناشی ازفساد جز نابود کردن کانونهای‌مولد فساد امکان‌پذیر نیست . درنظم و سیستم دولت به مفهوم جدید اروپائی آن یعنی (دولت ــ ملت) ونه به و مفهوم فئودالــــی و قرون وسطائی آن یعنی (دولت ــ شهر) مسئله نظارت درکار دولت و سازمانهـــای عمومی و خصوصی به صورت تازه ای درقالب دموکراسی بورژوازی و تأسیسات اجتماعــــی و سیاسی آن درآمد . یعنی سازمانهای اجتماعی و سیستم نمایندگی درسطوح مجالــس تقنینی و شهری و صنفی وحزبی کار نظارت براعمال دولت و سنجش تصمیم های دولت و قانونگذاری مجالس رابامنافع عمومی برعهده گرفتند . درنظم کهنه فئودالی این نظارت درکار قدرت سیاسی درهیچ شکلی ازاشکال وجود نداشت فئودالها و حاکمان مطلق العنان قلعه نشین (دولت ــ شهر) ها برای مردم حتی درنظارت بر مدیریت و رهبری سیاسی

ر اجتماعی قائل نبودند اما درحکومت طبقه متوسط و بورژوازی ملی این حق باتشکیل
پارلمان و احزاب و سندیکاها در انجمن های شهری ومطبوعات آزاد به رسمیت شناخته شد.
این بنیادها درواقع پایگاههای قانونی اجتماعی مردم وافکار عمومی برای نظارت برکار
سازمانهای دولتی و قدرتهای اجرای بشمار میروند .

به کمك این بنیادهاست که باتکیه بر قانون و درزیر حمایت قانون ، فساد و
آفات اجتماعی و اقتصادی هرگز درسازمانهای دولتی از صورت استثنا به کل قاعده یعنی
اخلاق رایج و مباح زمان درنمیآید . این‌سیستم نظارت وکنترل خود بخود بااختیارات
قانونی و همراه با سنتهای خاصی که به فرهنگ وآگاهی و رشداجتماعی و سیاسی مردم بستگی
دارد فساد را نه تنها درکانونهای اولیه وقبل از اینکه بصورت بیماری مسری و همه گیر
درآید نابود میکند بلکه اصولا اجازه نمیدهد که چنین کانونهائی درشکل سیاسی و اداری
دولت وسازمانهای دولتی ایجاد شود . متاٴسفانه وقتی آقای نخست وزیر درزمینه مبارزه
بافساد درمجلس شوراملی صحبت میکند همچنان مسئله را درسطحی ترین پوسته آن مطرح
مینماید . و به طور مطلق مسئله مبارزه باعوامل بنیادی مولد فساد را به مبارزه باعوامل‌فاسد
آنهم به صورت " طرد معدودی " که به قول ایشان " ازخلق وخوی ایرانی وازراه ورسم
ایرانی به دورمانده اند " خلاصه میکند .

بدون تردید هرکسی که از اعمال دولت وگفتارها وتبلیغ های مداوم آنرا
مورد بررسی دقیق قرار دهد احساس میکندکه درحرفهای آقای نخست وزیر همیشه استدلال
و منطق بابی اعتنائی کامل به فهم و شعور مردم تاسرحد استهزا وریشخند مخلوط میشود .

آقای نخست وزیر درهمین سخنان همچنان به ادامه روش دولت خود رادر مبارزه بافساد درسطح ظاهری آن تاکید مینماید ومیگوید " برکسی پوشیده نیست که بخش عمده ای ازتظاهر فساد عوارض وارداتی است و بااجتماع مابیگانه بنابراین هدف ما روشن است طرد فاسد واز میان بردن فاسد "

اینکه فاسد چگونه ایجاد میشود وآیابااز میان رفتن‌چند نفر فاسد وبقای عوامل مولد فساد میتوان بافساد مبارزه‌کرد همچنان برای آقای رئیس‌دولت مسئله ای غیر قابل بحث وگفتگو باقی میماند . زیرا ایشان بخوبی میدانند که درمجلس شورا وسنا وکمیسیونهای پارلمانی و مطبوعات و محافل حزبی هرگز ایشان دربرابر این گونه سئوالهای اساسی قرارنمیگیرد . و ایشان ازنظر قانونی مسئولیتی‌برای جواب به این گونه سئوالها احساس نمی نماید . آقای نخست وزیر درهمین جلسه کمیسیون برنامه مجلس‌درضمن طرح مسئله مبارزه بافساد میگوید: " همه افراد ملت درپناه قانون زندگی میکنند و هرگز به کسی اجازه داده نمیشود که بدون دلیل‌ومدرك تهمتی بردیگری وارد کند . آیا آقای نخست وزیر نمیداند که اکنون افراد بسیاراز زندانیها هستند که باآرای دادگاههای نظامی محکوم شده اند ومدت محکومیت خود را درزندانها گذرانده اند اما دردولت ایشان که همه افراد ملت درپناه قانون‌زندگی میکنند این افراد همچنان درزندان نگاهداشته شده اند ؟

آیادولتی که خود به احکام دادگاههای خود احترام نمی‌گذارد و این چنین باسلب آزادی از افرادی که هیچگونه پناهی ازطرف قانون‌ندارند به قانون تجاوز میکند میتواند حافظ‌حقوق اجتماعی افرادملت باشد و بافساد مبارزه کند ؟ آیا آقای نخست وزیر

حاضراست به این سئوال ساده پاسخ دهد که وقتی ایشان مبارزه بافساد را منوط به طرد
معدودی از افراد فاسد میدانند بنابراین چرا درمدت دوازده سال نخست وزیری
و ریاست دولت این کار را انجام نداد ؟ مگر شناسائی معدودی افراد فاسد و طرد
آنها ازمشاغل دولتی اصولا مشکلی است که آنرا درسطح ملی ومملکتی بصورت مبارزه بافساد
عنوان کرد ؟ .

می بینیم که ایشان بخاطر اینکه هیچگاه بصورتی جدی درمقابل وظایف
و مسئولیت های قانونی خود مورد سئوال قرارنمیگیرد و ملزم به پاسخ نمیشوند طبعاالزامی
نیز به استفاده از منطق صحیح که میتواند همراه باشجاعت و شهامت تاسرحد اعتراف
به ضعف و اشتباه و ناتوانی در امر اداره دولت و مسئولیت های خطیر آن پیش برود نمی بینند .

مسئله احساس مسئولیت وتعهد قانونی امری است که مطلقا به نظام دموکراسی
تعلق دارد و هرگز بااستبداد ناشی از فساد درحکومتهائی که دربرابر مجامع قانونی ملی
کوچکترین مسئولیتی احساس نمیکنند توافقی ندارد . بعنوان مثال درهمین چند روز
اخیر دراخبارمربوط به رشوه هائی که از طرف شرکت هواپیماسازی امریکائی لاکهید بمقامات
دول مختلف پرداخت شده بود میخوانیم که پرنس برنهارد همسرملکه هلند نیز متهم
به دریافت رشوه ازاین شرکت شده است و خبرگزاریها از قول محافل سیاسی هلندگفته اند
که ملکه هلند ازاین اتهام بسیار ناراحت شده است و تصمیم دارد اگر صحت این اتهام
به اثبات برسد به نفع فرزندش از سلطنت کناره گیری کند . ولی مادرزمینه مبارزه بافساد
دیدیم که دونفر از مرئوسین بلافاصل آقای وزیر بازرگانی یعنی معاونین آن وزارتخانه در

معرض اتهام دریافت سیصد میلیون تومان رشوه قرارگرفتند وازکار برکنار شدند وازخروج ازکشور ممنوع شدند اما آقای وزیر بازرگانی نه اینکه درمورد مسئولیت خود مورد مواخذه قرارنگرفت و نه اینکه خود از شغل خود استعفا نداد بلکه به شغل وزیرمشاورو قائم مقامی دبیرکل حزب رستاخیز منصوب شد . آیاکسی هست که به این سئوال جواب دهد که کسی که اگر درراٌس بالاترین مقام یك وزارتخانه درچنین سوء استفاده عظیمی شرکت نداشته است لااقل ازآن بی اطلاع بوده است چگونه میتواند یك حزب سیاسی رابنفع مصالح عمومی و برکنار از فشار و نفوذ عوامل فاسد و روابط مولد فساد اداره کند ؟ .

آیا آقای نخست وزیر ووزیران ایشان که بهرحال طبق قانون اساسی دارای مسئولیت مشترك هستند دربرابر این رسوائی های مالی هیچگونه مسئولیتی ندارند وآیا این نطق های پرحرارت وتائید های آتشین ایشان از مبارزه بافساد ساحت ایشان را ازنتایج قانونی واخلاقی این فسادهایبزرگ مبرا میسازد ؟ .

باتوجه به این مسائل میبینیم که دعوت افراد به شرکت درمبارزه بافساد ازطریق معرفی عمال فاسدبدون اینکه به آنها اجازه طرح مسائل بنیادی مولدفساد داده شود وبدون اینکه مردم مجاز به استفاده ازحقوق قانونی وآزادیهای اساسی خود درزمینه نظارت براعمال دولت باشند به هیچ نتیجه مثبتی نخواهد رسید . بدون وجود پایگاههای اجتماعی وبااتکا به چنین پایگاههائی که لازمه آن حد مطلوبی ازآزادیبیان وارزیابی انتقادی دربرابرشیوه های اداری سیاست های اجتماعی واقتصادی دولت میباشد وبدون وجود یك رابطه زنده وفعال بین مردم وپارلمان ومجالس شهری و حزبی

مطبوعات و رادیو و تلویزیون که از ایفای نقش واقعی خود برکنار مانده اند و برخلاف نظر نخست وزیر کوچکترین نتیجه ای درتعدیل فساد و تضعیف کانونهای مولد فساد از طرد معدودی عامل فاسد و یامعرفی افراد فاسد بوسیله مردم به دست نمی آید .

این تجربه درزمینه مبارزه باتورم و گرانفروشی مشاهده شد که باوجود تبلیغ های مداوم وسایل دولتی و ارتباط جمعی بجائی نرسیده است زیرا دراین مسئله نیز مبارزه باعوامل بنیادی تورم وگران فروشی که عواملی اجتماعی و اقتصادی است به مبارزه باافراد گرانفروش که معلول این عوامل هستند تبدیل شد. و درنتیجه اکنون نه تنها گرانفروشی وتورم از بین نرفت بلکه کمبود مداوم ومزمن مواد مصرفی و غذائی نیز به آن اضافه شد و اکنون مردم درزمینه موادی نظیر پیاز و سیب زمینی وگوشت و مرغ و تخم مرغ به یافتن و بدست آوردن آنها بهرقیمت راضی شده اند و دیگر مسئله گرانی قیمت آنها رافراموش کرده اند

آیا علت ناکامی درمبارزه باتورم و گرانفروشی جز اینست که دولت بجای حمله اساسی و بنیادی به ریشه و کانون گرانفروشی وتورم که چیزی جز عوامل کهنه و فاسد اجتماعی و اقتصادی نیست به درگیری باعوامل ظاهری و تبلیغاتی که نتیجه ای جز تشدید کشمکش های اجتماعی و دشواریهای اقتصادی ندارد اکتفا کرد واز بررسی ریشه های اجتماعی تورم وگرانفروشی که دردرجه اول بشکل استفاده ازنفوذ سیاسی و قدرت اقتصادی تولید و توزیع درآمد ملی و تقسیم اعتبارات ووامها ووجوه حاصله ازمنابع ملی معطوف میشود سرباز زد . طبعا درزمینه مبارزه بافساد نیز همین علل باشدت وحدت هرچه تمامتر وجود دارد و خودداری از روبروشدن باآنها جز شدیدتر شدن بیماری

فساد وتوسعه بیشتر آن تا دورترین زوایای اخلاقی جامعه نتیجه دیگری‌ندارد . در اینجا نیز برخلاف نظر نخست وزیر می بینیم که فساد هیچگاه عامل وارداتی نیست و نمیتوان به این بهانه ازمسئولیت وجـود فساد در سازمانهای دولتی شانه خالـــی کرد و یاوجود فساد رابعنوان یک عامل وارداتی چیزی درداخل جامعه و درسطـوح ضوابط اجتماعی و اقتصادی آن توجیه نمود . فساد یک امر کاملا داخلی و مربـوط به ناهماهنگی بین نیازها و خواست های اساسی جامعه ووسایل و ابزار اجتماعـــی و اقتصادی‌آن میباشد . این مسئله از کثرت بداهت مخصوصا برای دولتی که از دوازده سال قبل خود راسرباز پیشاهنگ انقلاب میداند احتیاجی به استدلال ندارد .

واگر آقای نخست وزیر برای این‌ادعای خود دلیلی دارد بهتراست آنرا بصورت گفت وگوئـــی آزاد و دربرابر افکار عمومی و حاضر بودن برای شنیدن جواب از طریق یک رابطه انسانی دموکراتیک عرضه نمایند نه بشکل حرفهای یک جانبه وبدون پاسخی که وسایل ارتباط جمعی موظفند آنرا بدون انعکاس نظریات وجوابهای واقعی مردم منتشر نمایند .

۱۰ ــ مسئله فساد فقط فساد مالی نیست.دریک مبارزه واقعی بافســاد نخست باید مفهوم فساد درکلیه ابعاد اجتماعی و سیاسی و اخلاقی و اقتصادی آن تعریف شود وتظاهرات و نمودهای آن دراین زمینه ها باصراحت یک تحقیق علمی و عینی نمایانده شود . این طرز تلقی از فسادکه از گام نخست فساد را درمحدوده مالی آن آنهم باطرد معدودی از عناصر فاسد مورد حمله قرار دهیم درواقع ساده کردن مسئله

وفرار از روبروشدن باواقعیت فساداست . فساد مالی شاخه ای از فساداجتماعی و اقتصادی است . اگرعوامل فساد درساخت اجتماعی و اقتصادی جامعه ریشه کن شود فساد مالی خودبخود از بین میرود و از صورت یك قاعده رایج ومرسوم و مباح اخلاقی واجتماعی به شکل امری استثنائی و مخالف اخلاق درمیآید . دراینصورت باید اذعان کرد که فساد درساخت اجتماعی وشکل اقتصادی تولید و قدرتهائی است که ازروابط ظالمانه این شکل تولید و توزیع ثمرات اجتماعی و اقتصادی آن حمایت میکنند .همانطور که میدانید درانتخابات اخیر مجلس شورا وسنا وحتی در فضای پرهیجانی که دولت از اعلام تشکیل حزب رستاخیز بوجود آورده بود وبه دست همین دولتی که اکنـــون رهبـــری مبارزه بافساد را دردست دارد کلیه کله گنده ها وفئودالهای بزرگ مالی و بانکی وبازرگانی وصنعتی کشور به سناتوری انتخاب شدند . این فئودالها چه درداخل سنا ومجلس وچه درخارج از قوه مقننه درمتن همین فساد دستگاههای دولتـــــی ثروتهای افسانه ای خود رادرسال های اخیر بدست آورده اند . میزان درآمد وثروت افرادی که درمتن انقلاب سفید برکلیه اهرمهای اصلی یك سرمایه داری فاسد وبی مسئولیت درزمینه های تولید وتوزیع وخدمات تسلط دارند دردوران همین دولتی که کباده مبارزه بافساد رابردوش میکشد ارقامی نجومی است وکیفیت جمع آوری این ثروتها ودرآمدهــا قطعا باهیچ معیاری ازمعاییـــر گذشته وکنونی فساد درجهان قابل مقایسه وسنجش نیست

بنابراین باوجود این فئودالها درمجالس قانونگذاری ویادرعرصه فعالیتهای اقتصادی ومالی کشور وکیفیت انتخاب وفعالیت آنها دراین مسئله تردیدی نیســـت که

شکل نمایندگی ملت در ارگانهای تقنینی کشور وشکل نظارت ارگانهای تقنینی در سازمانهای اجرائی نمیتواند به مسئله مبارزه بافساد جنبه ای بنیادی و اساسی بدهد .

۱۶ ــ اگر بخواهیم دراین نقطــه از بحث به خاطر مصالح عالی وطـــن عزیز و باتوجه به خطرهائی که بالقوه وبالفعل درعرصه منازعه دائم التزاید نیروها اعتدال سیاسی کشور ماراتهدید میکند حقایق رابدون پرده پوشی و باصداقـــت و ایمان بحقیقت بیان کنیم و درفضائی وسیعتر وعمیقتر از منافع فردی وخصوصی و یا گروهی درچشم اندازهای سیاسی و اجتماعی کشور گام برداریم باید بوضع و موقعی کـه دولت ما بدبختانه بخاطر توقیف های نامرئی واعدامهای نامرئی و محاکمات نامرئـی و بازجوئی های نامرئی وحشتناك و به علت فقدان کامل آزادی درزمینه بحث و گفتگـــو از شیوه های اجتماعی و اقتصادی دولت و مسائل اساسی جامعه درافکار عمومی جهـــان و مطبوعات و محافل بین المللی دارد اشاره کنیم . متأسفانه دولت ما درمحافل سیاسی بین المللی ازنظر شدت فشار و اختناقی که برمردم خود تحمیل میکند وبخاطر شیوههای مهیب ووحشتناکی که درزندانها وبازجوئی ها ومحاکمات سیاسی اعمال میکند اعتبا ری ندارد . هرچند دولت بخواهد دربرابر این بی اعتباری جهانی بی اعتنائی کند و یا آنرا بحساب توطئه بیگانگان بگذارد ، اما حقیقت اینست که درمطبوعات بین المللـــی ومحافل سیاسی جهان دولت ما درفهرست نام چند دولتی نظیر برزیل و اورگوئه واندونزی و شیلی وکره جنوبی قرارگرفته است که باخشن ترین روشهای پلیسی با هرگونه عقیـــده مخالف مبارزه میکند . آیا وجود فسادی که اکنون اعلام میشود وضرورت مبارزه باآن از

طرف اعلیحضرت توصیه میشود خودکافی برای توجیه علت این بی اعتباری سیاسی دولت ما درمحافل بین المللی نیست ؟ .

ریشه این بی اعتباری‌جهانی دولت ما در اینجاست‌که دولت نمیخواهد درچهارچوب قانون اساسی و درقالب ضرورتها ی اجتناب ناپذیر وتحول و انقلاب اجتماعی وعرف و رسوم جاری بین المللی حق تنوع و اختلاف‌عقیده افراد رابه نسبت تفاوتی که درجهان بینی ووضع و موقع اجتماعی آنها وجود دارد بشناسد و مجراها و کانالهائی اجتماعی برای سیر طبیعی و رشد خلاق این افکار وگرایشها دردرون فعالیت های عمومی جامعه و دربستر یک سلسله برخوردهای طبیعی وعاری از خشونت وویرانگری و استبداد بازکند . و برای شنیدن انتقاد از شیوه ها و روشهای خود از طرف مردم حالت تحملی‌از طرف خود بوجود آورد .

متأسفانه همین خودداری از گشودن این راههای طبیعی و سازنده و تعدیل کننده راه را برافکار افراطی و وسایل‌افراطی و توسل به شیوه هائی که همه حکایت از یک ناامیدی مطلق وتوسل به غریزه حمله دربرابر حمله مینماید میگشاید ووسایل مبادله و برخوردهای ملایم و همراه باتفاهم و تحمل عقاید وآزادی مخالف را دربرابر رشد تدریجی شعور اجتماعی و بیداری سیاسی نابود میکند .

دولت برای فرار از واقعیت به رابطه علّی بین خشونت هائی که بنام قانون از طرف سازمانهای دولتی برای جلوگیری ازمبارزه واقعی بافساد انجام میگیرد وخشونت هائی که دراثر محرومیت ازراههای قانونی مبارزه بافساد ایجاد میشود

توجیهی ندارد واین گونه خشونتها راکه مستقیما ناشی از خشونت هائی است که خود
دولت بنام قانون و درپناه قانون اعمال میکند به حساب توطئه بیگانگان میگذارد .
بنظر من کسانی که به آینده وطن خود علاقه دارند باید باتمام خطرهای ممکنی کـــه
جان آنهـــا از طرف خشونت های قانونی دولت تهدید میکند این حقیقت را بازگو
کنند و باصراحت عواقب فاجعه آمیز سیاسی واجتماعی این تجا هل راکه ازطرف دولت
برای فرار از واقعیت مشکلات و توسل بمعاذیری نظیر توطئه بیگانگان وانمود میشـــود
بدون ترس از زندان و شکنجه و یا مـرگهای نامرئی بگویند . و دراین زمینه دولت را
برای غلبه برمشکلات اساسی نظیر فساد مالی وتبعیض های فاحش اجتماعـــــی
واقتصادی به یك مصالحه وتفاهم ملی دعوت کنند واز دولت بخواهند که بـــرای
ایجاد یك زیربنای واقعی اجتماعی واقتصادی جهت مبارزه بافساداز سوئی و بـــرای
ایجاد یك بنیه واقعی دفاعی دربرابر نفوذ بیگانگان از هرسو واز هرجنبه مسئولیت ها
وتعهد های قانونی خود را از راه شناسائی حقوق وآزادیهای قانونیمردم قبول کنـــد
وبه مرزهائی که قانون برای اختیارات ووظایف اومعین کرده است عقب نشینی نمایـــد.
وبگذارد که مردم بحدود طبیعی وسنتی حقوق وآزادیهائی که برای رشد وبلـــوغ
سیاسی وعدالت اجتماعی نیاز دارند باز گردند .

اگر دولت واقعا به این گونه اصول اعتقاد ندارد پس برمبنای چه منطق
با کمونیزم و مارکسیست ها مخالفت میکند ؟ و چگونه میخواهد باوجود این فساد مزمن و این
ثروتهای افسانه ای که بکمك شیوه های فاسد اجتماعی واقتصادی دولت نصیب گروه

محدودی از فئودالیهای سیاسی ومالی کشور و بورژوازی کمپرادور کنونی شده است ازنفوذ کمونیزم درکشور جلوگیری کند. این سئوال اساسی اکنون بشدت مطرح است که مخالفت دولت باکمونیست ها درچه زمینه هائی از اصول سیاسی و اجتماعی مطرح میشود . کمونیست ها دررژیم خود اصولا اختلاف عقیده درمسائل اجتماعی و اقتصادی راقبول ندارند و تحمل نمیکنند وبیان انتقادی آنرانیز درمطبوعات و مجامع مجاز نمیشمارند بهمین دلیل درعرف سیاسی و قضائی کمونیست ها مخالفین سیاسی یعنی کسانی که دارای عقیده ای مخالف باعقیده رسمی رژیم هستند بعنوان مجرمین سیاسی شناخته نمیشوند بلکه جرم آنها جرم عمومی است.ولی درفرهنگ دموکراسی غربی جرم سیاسی به معنای مخالفت باشیوه های رسمی اجتماعی و اقتصادی دولت و هیئت حاکمه وجود ندارد. و هیچکس رانمیتوانند بجرم اختلاف باعقیده اعضای دولت و صاحبان مشاغل عالی ویامخالفت بابرنامه های اجتماعی دولت توقیف و محاکمه و زندانی کنند. وهرکس درمخالفت باسیاست دولت درچهارچوب قوانین موضوعه ای که جامعه قبول کرده استو سنتها و[در] عرف جاری آزاد است . درابنصورت مادرکدام یك ازاین دو جبهه قرار داریم آیا دولت مانظیر کمونیست ها آزادی عقیده و آزادی بیان را درمخالفت باروشهای اجتماعی و اقتصادی خود که درچهارچوب قانون اساسی وعرف و سنن مدنی مورد تاکید و تائید قرارگرفته است قبول ندارد ویامثل دموکراسی های غربی مخالفت باشیوه ها وعقاید اجتماعی و اقتصادی و سیاسی هیئت حاکمه راجرم نمیداند ؟

مسئله دیگر آنست که دردموکراسی غرب رژیم کمونیزم رابخاطر فقدان آزادی

فکر وعقیده وفقدان فضای سیاسی و فضائی لازم برای طرح انتقادی ونظریات اجتماعی محکوم میکنند و میگویند نظامی که درآن همه افراد باید یک جور فکر کنند و همه باید از یک خط مشی سیاسی واجتماعی پیروی نمایند و همه باید زیر فرمان یک رهبری حزبی و سیاسی قرارداشته باشند مخالف باطبیعت بشری ومانع رشد ونمو حیثیت آدمی واستعداد ها و ابتکارات فردی وگروهی است . زیرا دراین گونه نظم سیاسی و اجتماعی سکوت و خاموشی مطلق قبرستان جایگزین آرامش و امنیت زنده و فعال اجتماعات بشری میشود . و درمقابل کمونیست ها دموکراسی غرب را بحمایت از بیعدالتی اقتصادی و تبعیض طبقاتی و اسارت انسان دربرابر سود و بهره کشی انسان به دست انسان متهم میکنند و میگویند درچنین فضائی از بیعدالتی اقتصادی آزادی سیاسی فاقد ارزش انسانی است .

دراینجا هم این سئوال مطرح میشود کهمادرکجای این جغرافیا قرار داریم . . ؟

آیادولت ماهم آزادیهای سیاسی و هم عدالت اقتصادی رابرای اکثریت مردم ایران تاءمین کرده است یااینکه مثل دموکراسی غربی اگر هنوز عدالت اقتصادی راتاءمین نکرده لااقل آزادیهای سیاسی و حقوق اجتماعی رابه مردم داده است و یااینکه نظیر رژیم کمونیستها اگر آزادیهای سیاسی و اجتماعی رامحدودکرده است درمقابل مردم از عدالت اقتصادی برخوردارشده اند ؟ .

آیاوجود فساد و اعلام مبارزه باآن پس از دوازده سال که از عمر انقلاب سفید میگذرد خودبهترین دلیل براین واقعیت نیست که اکثریت مردم جامعه ما هنوز ازعدالت اقتصادی بهره ای نبرده اند و هنوز ازآزادی اجتماعی لازم برای شناسائی حق خود بر

دالت اقتصادی و طلب آن ازراه مبارزه سیاسی محروم هستند ؟

اگر ما نخواهیم که نه تابع دموکراسی غرب باشیم که فاقد عدالت اقتصادی است و نه تابع کمونیزم باشیم که به تنوع دیدها و آزادی انتقادی بیان و ضرورت برخورد عقایـــد اعتقاد ندارد بهرصورت جهان بینی وایدئولوژی‌ما نمیتواند از دو رکن اساسی هدف و خواست انسان درپهنـــه حیات و زندگی خالی باشد واین دو رکن همان عدالـــت اقتصادی و رفاه مادی و برخورداری عادلانه از اسباب و وسائل زندگی و آزادی بیان عقیده درچهار چوب ضوابط قانونی است .

واین ضوابط قانونی ضوابطی است که خود باید ملهم ازاین دو رکن و در خدمت آنها باشد نه ناقض آنها . زیرا قانون به صرف اینکه تشریفات و رسوم ظاهری خود را از تدوین تا تصویب طی کرده باشد خودبخود نمیتواند حامل آرمانها و نیازهای بشری درجهت عدالت اقتصادی وحقوق اجتماعی باشد . وحتی اگر این دو رکن اصلی حیات انسانی درکمال بلاغت درقانون گنجانده شود همانگونه که دربسیاری ازقوانین اساسی کشور ها منعکس شده است دلیل براین نیست که قانون توانائی تأمین آنها را داشته باشـد . کما اینکه دموکراسی غرب وکمونیزم شرق هرگز قبول نمیکنند که عدالت اقتصادی وآزادی عقیده و بیان دراصول عقاید و شیوه های عملی آنها وجود ندارد .

بنابراین قانون اگرمتکی به منافع خصوصی افراد وگروههای خاص از اجتماع باشد و بادردست مجریان و به کمک شیوه ها و روشهای کاذب از محتوی و مضمون اصیـل

خود منحرف شود خود بخود ارزشی ندارد . قانونی که درذات خود حامل نیاز ها و آرمانهای اصیل انسانی نباشد بصرف اینکه برمشتی از حروف و الفاظ تشریف قانونی پوشانده شده است و یابخاطر اینکه از سوی کسانی تدوین و تصویب شده است که آلت منافع خصوصی صاحبان قدرت هستند قابل احترام نیست و بجز قدرتی که با استفاده از ارعاب ووحشت عمومی درپشت سرآن ایستاده است طرفنیعدار دیگری ندارد .

بنابراین اگر مبانی فکری وعقیدتی دولت وشیوه های تقنینی و اجرائی این مبانی بر دورکن اساسی انسانی یعنی تأمین حقوق وآزادیهای اساسی وعدالت اقتصادی استوار است پس چرا این چنین خودرادرتبلیغات ضد مارکسیستی درگیر کرده است ؟ چرا این چنین درمطبوعات به انواع واقسام طرق به مارکسیسم حمله میکند . این نوع حملات به ایدئولوژی مارکسیزم درحالی که دولت به ادعای خود دارای بهترین روابط بادولت های کمونیست میباشد یک نوع حملات انتزاعی و سطحی است که متأسفانه دستگاههای تبلیغاتی دولت ومتفکران و اندیشمندان این دستگاهها به نتایج منفی و محتوی پوچ این نوع حمله های تبلیغاتی توجهی ندارند .

اگر محتوی فکری وعقیدتی برنامه های اجتماعی و اقتصادی دولت حامل پیشرفته ترین ومترقی ترین راه حل هائی است که انسان تاکنون برای دستیابی بعدالت اقتصادی و آزادیهای اساسی شناخته دیگر چه نیازی داریم این قدر به مارکسیسم حمله کنیم ؟ چرا از مارکسیسم ونفوذ آن درافکار جوانان این اندازه وحشت داریم ؟اگر ایدئولوژی دولت و

شیوه های تقنینی و اجرائی‌آن درجهت تأمین عدالت اقتصادی برای همه و تأمین حقوق اجتماعی برای همه گام برمیدارد چه نیازی‌داریم که دربرخورد بامخالفت های فکری واعمال فشار و شکنجه های غیرانسانی درزیر زمین های تاریک تا آنجا پیش برویم که دیگران دولت ما و رژیم مارایکی از " فرومایه ترین " رژیمها معرفی میکنند ؟

این لفظ ازمن نیست بلکه از دونفر از وکلا ونمایندگان مجلس عوام انگلیس است که درمقاله ای به تاریخ ۳۰ ژانویه ۱۹۷۶ درروزنامه لوموند تصویری بی اندازه سیاه و ترسناك و درعین حال شرم آور برای وطن دوستان واقعی‌ایران از چهره سیاسی دولت ما ترسیم کرده اند آیا اینها و دهها نفر از وکلا وکشیش ها و افرادی که برای تحقیق از وضع زندانیهـای سیاسی به ایران سفر کرده اند و سرخورده و بدون دسترسی به هیچ‌گونه اطلاعات وتوضیحات روشن و قانع‌کننده ای از سوی دستگاهها بازگشته اند همه باایران دشمنی دارند، حتی دموکراتها وضدکمونیستهای اروپائی وانجمن قضات دموکرات وکاتولیك هم دردشمنی بارژیم ایران بامارکسیست ها همدست شده اند ؟ .

این نوع برخورد باحقایق جز چشم پوشی از کلیه مسائلی که باتمام موجودیت خود عریان وصریح دربرابر سرنوشت سیاسی آینده وطن ما ایستاده است، درحالی‌که دولت ما تازه میخواهد با فساد مبارزه کند مفهوم دیگری ندارد.وهمه ظواهر وآثاراجتماعی واقتصادی موجود از قبیل شیوع نگران کننده فساد ورکود کشاورزی و سلطه روز افزون شرکتهای بین المللی بر اقتصاد کشور و سنگینی طاقت فرسای‌بودجه های نظامی و انتظامی نشان میدهدکه دولت با روش فشارو سکوت وکتمان و سرکوبی قادر به حل مسائل اساسی

جامعه نیست وجز تشدید کردن بحرانی‌تر کردن وضع به نتیجه دیگری نمیرسد .

بنابراین درآنجائی که دولت باچنین روشهای‌تبلیغی کهنه و از مدافتاده ای بامارکسیسم به مقابله برمیخیزد این سئوال اساسی مطرح میشود که پس‌از سالهای سال که دولت خود راســـرباز انقلاب سفید لقب میدهد و پس از سالها که ازعمر این‌انقلاب میگذرد و تازه مابه وجود فساد و ضرورت مبارزه باآن اعتراف میکنیم چگونه میتوانیــــــم دربرابر ایسم ها و ایدئولوژیهای جهانگیری که امروز دربرابر یکدیگر و بقصد جان هم برخاسته اند مقاومت کنیم ؟ دولت ما نخست دکتر شریعتی و پدرهفتاد و پنجساله او را بجرم تبلیغات اصیل و واقعی اسلامی به زندان میاندازد و پس از یکسال زندان بدون محاکمه و بدون محکومیت آنها را آزاد میکند و اکنون از دکتر شریعتی مقالاتی درکیهان برضد مارکسیسم و مخالفت مارکسیسم بااسلام منتشر میکند . آیاوقتی دو نفر بجرم دانش مذهبی‌وتبلیغ مذهبی بدون هیچ جرم مشهود قانونی و بدون حکم قانونی محکمه توقیــف میشوند و بدون محکومیت قانونی و اجازه دادگاهها ماهها درزندان میافتند و ازجزئی‌ترین حقوق قانونی‌که آقای‌نخست وزیر ادعا میکند همه ملت‌ایران درحمایت‌آن هستند محــروم میشوند چگونه میتوان باور کرد که آنها به میل ورضای خود اکنون درجهت سیاســـــت دولتــی قلم بزنند که باآنها این چنین ظالمانه ومستبدانه رفتار کرده است ؟ .

بنظر ما و باتاکید صریح نسبت به این مطلب که با اعمال این گونه شیوه ها وروشهــانه تنها دولت قادر به مبارزه و برابری‌بامارکسیسم نیست بلکه بااستفاده از مارکسیسم برای سرکوبی هرنوع‌عقیده مخالف به خط مستقیم کشور ما رابه سوی مارکسیسم و مخصوصا

نوع استالینی سلطه کامل سیاسی کمونیست ها که هنوز خاطره آن از ذهن مردم ایران محو نشده است سوق میدهد .

من این حقیقت رابدون پرده و صریح میگویم که اگر دولت به روشهای پلیسی و سلب آزادیهای اساسی برای بیان انتقادی عقاید و نظریات مردم درچهارچوب واقعی قانونی به شیوه کنونی خود ادامه دهد سرنوشتی جز یك سلطه استالینی کمونیزم درانتظار ملت ایران نیست .

هرملتی که از آزادی بیان و ازعدالت اقتصادی درعین فقر و فقدان رشد و بلوغ سیاسی محروم باشد پیوسته مفتون افراطی ترین وتندترین جاذبه های فکری وعقیدتی زمان خود میشود. این حکم جبری تاریخ است . بنابراین دولت اگر میخواهد واقعا باایدئولوژی کمونیست ها مبارزه کند باید کمونیزم راوسیله و بهانه سرکوبی عقاید و افکاری که درمخالفت باشیوه های اجتماعی و اقتصادی دولت وجود دارد قرار ندهد.بلکه روش واقعی مبارزه باهرنوع سلطه بیگانه مخصوصا ایسم ها و ایدئولوژیهائی که از حد اکثر جاذبه اجتماعی و اقتصادی برخوردارند اینست که فضای سیاسی تازه ای برای آزادی بیان وآزادی انتقاد و مبادله افکار وعقاید درچهارچوب یك نظم خلاقانه یك نظم سرکوب کننده و پژمرنده بگشاید . زیرا مردمی که دریك نظم سرکوب کننده از رشد و تربیت سیاسی واجتماعی محروم میشوند و دربرابر مصالح عالی ملی ومیهنی به بی تفاوتی می‌افتند چگونه میتوانند از قلمرو نفوذ جاذبه های اجتماعی و اقتصادی مارکسیسم برکنار بمانند و فشار و یکنواختی سلطه استالینی آنرا درآینده برفشارویکنواختی سلطه

کنونی ترجیح ندهند ؟ .

آیا اعلیحضرت میدانندکه اکنون دهها نفر از روحانیون واقعی ومجاهد اسلامی که جرمی جز تبلیغ اسلامی حقیقی ندارند درزندانها و تبعید بسر میبرند؟ اگر دولت واقعا میخواست برای مقابله با مارکسیسم اسلام را برانگیزد و از مذهب کمك بگیرد هرگز درسرکوبی روحانیون حقیقی ومجاهد اینقدر خشونت و شدت بخرج نمیداد . آیا این سئوال مطرح نمیشودکه دولت از اسلام حقیقی هراس دارد زیرااسلام حقیقی چیزی جز یك انقلاب حقیقی اجتماعی واقتصادی نیست ؟ .

البته میتوان باتنظیم برنامه های رادیوئی و تلویزیونی از طرف مبلغین سیاسی دولت و انتشار مقالات و برپاکردن مجالس سخنرانی ها بیانیه ها و اجتماعات بزرگ و اعلامیه های طولانی باامضاهای فراوان همه این مطالب راتکذیب کرد و به کمك الفاظ و امواج تبلیغاتی طوفانی درجهت اثبات حقانیت روشها و برنامه های دولت به راه انداخت اما هیچیك از این طوفانهای تبلیغاتی باهر مقدار نیرو و قدرت اگر بتواند راقم این سطو راخرد و نابود کند اما قادر به مقاومت دربرابر حقیقت نخواهد بود . وحقیقت ممکن است چند گاهی درپرده ضخیم تبلیغ و بافشار پوشیده ماند اما هرگز هیچ نیروئی برای همیش قادرنیست حقیقت را کتمان کند .

من بحکم ایمان به حقیقت وآگاهی بجریان دائمی حقیقت درمتن وقایع وحوادث تاریخ و بخاطر علاقه به استقلال وطن عزیز و به ضرورت تأمین واقعی عدالت اقتصادی و آزادیهای اساسی برای همه هموطنان مختصری از بسیار حقایق را برای ثبت درتاریخ معاصر

بران نوشتم و شما نیز بحکم صداقتی که طبعا درمقام دولتخواهی دارید حقیقت
مسائل وواقعیت حوادثی راکه در جامعه ما و درزمینه اعمال دولت و هیئت حاکمه
برجامعه ما میگذارد به اطلاع اعلیحضرت برسانید . باشد که ازاین رهگذر مسئولیت ها
بطور قاطع برای دفع فساد و رفع تبعیض های فاحش اجتماعی و اقتصادی در
سازمانهای دولتی مستقر گردد . آنچنان که دولت برابر نمایندگان واقعی ملت مسئولیت های
خودرااحساس کند و نمایندگان واقعی ومنتخب مردم از فضای سیاسی لازم وکافی
برای اعمال مسئولیت های قانونی خود نسبت به نظارت دراعمال سازمانهای دولتی و طرح
مسائل اساسی جامعه برخوردار شوند. و قوه قضائیه برای تأمین عدالت به معنای واقعی
کلمه یعنی عدالت اجتماعی و اقتصادی و اجرای صحیح قوانین مترقی به نفع اکثریت
جامعه از استقلال حقیقی بهره مند گردد. ومطبوعات ووسایل ارتباط جمعی درچهارچوب
نظم قانونی و خلاق که وظیفه آن محافظت از برنامه های واقعی رشد و پیشرفت وممانعت
از ایجاد ونفوذ افکار و اعمال مخرب میباشد بصورت یك وسیلهموثر برای مبادله افکار و
عقاید مترقی و انتقادی و سازنده مسائل ورشد و بیداری وجدان سیاسی و شعور اجتماعی
اکثریت مردم درآیند .

جناب آقای معینیان من خطوط اساسی فکر وعقیده اجتماعی و سیاسی خودرا
دراین نامه بیان کردم و خارج از این عقیده و ایمان هیچگونه وابستگی به ایسم ها
و ایدئولوژیهای سیاسی کنونی جهان و یاسازمانها و تشکیلات آنها اعم ازآشکار و پنهان
و قانونی وغیرقانونی ندارم . بنابراین اگر این عقیده وبیان صریح آن به مذاق دولت

و سازمانهای انتظامی آن خوش نیاید و این ناخوشایندی به قیمت زندگی من تمام شود
باکی نیست.زیرا زندگی به قول سالارشهیدان اسلام حسین ابن علیؑ جز عقیده و جهاد
نیست. و جان حقیر و آلوده من دربرابر حقیقت و بیان آن ارزشی ندارد. اما اگر آنطور
که شایعات بحد اشباع رسیده رواج دارد و مطبوعات خارجی نیز به کرات دارائه
شهود سمعی وبصری وعینی و نقلی خودمینویسند سرویس های امنیتی دولت از هرگونه
اعمالی نظیر ربودن افراد و تعبیه سوء قصد ها و سند سازی از راه تهیه عکس و شکنجه
ووادار کردن افراد به اقرار و اعتراف وعدول از عقیده و اظهار پشیمانی از راه مصاحبه
دررادیو و تلویزیون و مطبوعات برای بی اعتبار کردن افرادی که بخیال آنها مخالف
دولت هستند استفاده میکنند بنابراین هرگونه بیانی ازسوی من غیراز عقایدی که در
این‌نامه ذکر شد اگر به‌نحوی‌از انحادر مطبوعات ووسایل ارتباط جمعی باامضای من
گفته شود ازآن من‌نیست، وبدون میل من منتشر شده است. واگر عقاید و افکاری جز
آنچه دراین‌نامه آمده است بطور مستقیم ازطرف خودمن دررادیو و تلویزیون منعکس
شود طبعا دراثر فشار مالایطاق و اعمال شکنجه هائی‌خواهد بود که ممکن است از تحمل
من خارج باشد ومرا وادار به تسلیم برای بیان عقایدی مخالف عقاید قلبی‌خویش بنماید.

به این ترتیب اگر من دراثر بیان این حقایق به طریقی از طرق جز مرگطبیعی
ناپدید شدم " سرخُم می سلامت شکند اگر سبوئی ". واگر چهره ای جز آنچه
دراین‌نامه ازعقاید خود ترسیم کردم باقلم و یاباتصویر و یابازبان درمطبوعات و یارادیو
و تلویزیون بوسیله خودمن از خودمن ترسیم کردند ناشی از فشار غیرقابل تحمل خواهدبو

نه باصل ورضا و طبعا فاقد اعتبار و ارزش میباشد .

بااحترام ـ علی اصغر حاج سید جوادی

۱۳۵۴/۱۱/۲۷

نامه دوم

درسرزمینی که برای سی میلیون انسان زنده بصورت گورستان خاموش وبرهوتی قضر و خشك درآمده است ،چه وظیفه ای بالاتر از افضل الجهاد برای انسان باقی میماند ؟

و من دراین لحظه هاکه همه ذرات آن ازکثرت خاموشی و سکوت لبریز از انتظار است ،این حقیقت راباز گو میکنم وچه بسیار کسانی که درلحظه های جاودانه شهادت این انتظار راباایثار جان خودبازگو کردند . . . .

" اصل این نامه بوسیله آقای معینیان برای اطلاع مقام سلطنت فرستاده شد و رونوشت آن برای ضبط در تاریخ به ملت ایران تقدیم میشود ".

به عقیده من همانقدر که باید در برابر سازمانهای مخرب شدت عمل بخرج داد، در مورد کسانی که نظر شخصی خویش را به استظهار آزادی ابراز میدارند ملایمت و نرمی ضروریست و اطمینان دارم که در میان ملتهائیکه از نعمت آزادی برخوردارند اتخاذ چنین رویه در طول زمان به مصلحت عموم خواهد بود، زیرا بدینوسیله نه تنها کشور از مفاسد منزه و مصفا خواهد شد بلکه موجب آن میشود که معایب و نواقصی نیز که نیازمند اصلاح است آشکار گردد.

" ازکتاب مأموریت برای وطنم بقلم اعلیحضرت محمد رضاشاه پهلوی "

جنـــاب آقـای معینیـــــان :

در تـاریـخ ۲۷ بهمن ماه ۱۳۵٤ هجری شمسی نامه ای برای شما نـوشتم که در آن دلائل ناتـوانی و بی کفایتی دولت و نظام اداری ـ موجـود کشور را بـرای مبارزه با فساد ـ آنچنان که وجـود و ضرورت مبارزه با آن از طرف مقام سلطنت اعلام شده بـود ـ بیان کـردم و شرایط مبارزه واقعی با فساد را نـوشتم و اکنون با صدور فـرمان اعلیحضـرت مبنـــی بـر تشکیل کمیسیون شاهنشاهی در دفتر مخصوص بـرای نظارت بـــــر جلوگیری از هـرگونه ضایعات و اتلاف نیروی انسانی و تولیدات کشاورزی وصنعتی و تاءخیرهـا و نارسائیهـائیکه موجب ضایعات میگردد ، بـــا برنامه ریزی دقیق و حساب شده و نظارت و بازرسیهـای دائمی ، گذشته از آنکه حقانیت مطالبی که در آن نامه تشریح شده بـود با صدور ایــن فرمان و تشکیل کمیته ٔ مذکور در دفتر مخصوص ثابت شد ، یك بار دیگر فرصت مناسبی برای تکرار حقایق موجود یعنی ریشه هـا و علل همه ضایعات و اتلافهـای اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی که اینك جامعـه ٔ ما و فعالیت هـای روزانـه ٔ دولت دستخوش آنست فـراهـم گردید . اگـر در فرمان ــ اعلیحضـرت مسئلـه ٔ رسیدگی و نظارت بر مسائل مـربوط بـه آزادیهای سیاسی و حقـوق انسانی و کیفیت کار سازمانهـای مسئول اعم از تقنینی و اجرائی و قضائی در ایـن زمینـه پیش بینی شده بـود طبعـا" مـرا از نگارش ایـــن نامه و بیان ریشـه حقیقی ضایعات و اتلافهـا و نارسائی هـای کنونـــی

جامعهٔ ایران بی نیاز میکرد ،ولی متأسفانه باید بگوئیم تا دستوری صریح و قاطع و مبتنی بر ضمانتهای سیاسی و قضائی در مورد رسیدگی به کیفیت ناگوارآزادیهای اجتماعی و حقوق اساسی ملت ایران دراعمال حاکمیت واقعی خویش در قوای سه گانه مجریه و مقننه و قضائیه که اکنون بطورکلّی نابود شده است صادر نشود و این مسئله بطور جدی و حقیقی و با استفاده از عناصر وطن دوست و با فضیلت و پاک ـ دامن به قضاوت و داوری افکار عمومی گذاشته نشود ،هیچگونه اقدامی در جهت جلوگیری از ضایعات و اتلاف نیروی انسانی و تولیدات کشاورزی و صنعتی و سایر تأخیرها و نارسائیها بنتیجهٔ مثبت و مورد انتظار ـ مردم نخواهد رسید ،بلکه بدون تردید دیر یا زود کمیسیون شاهنشاهی مأمور رسیدگی به ضایعات نیز نظیر سایر سازمانهای مشابه به مرض قرطاس بازی رایج اداری کشور و توجه به ظواهر امور و پرداختن به مسائلی که بهیچوجه در قلمرو علل اساسی ضایعات اجتماعی و اقتصادی کنونی قرار ندارد دچار خواهد شد . در اینجا من شاهدی گویا تر و رساتر از بیانات شخص اعلیحضرت در کتاب شیر و خورشید که اخیراً بزبان فرانسه منتشر شده است ندارم . قسمتی ازبیانات مقام سلطنت ـ با مصنف این کتاب در مورد سازمان بازرسی شاهنشاهی به نقل از شمارهٔ ۱۰۰۱۲ چهارشنبه ۱۹ آبانماه ۱۳۵۵ روزنامه کیهان چنین است :

" . . . . حالا مدت درازی است ،پانزده سال یا حتی بیشتر

که من سازمان بازرسی شاهنشاهی را ایجاد کرده‌ام که نوعی داوری نهائی (اومبودسمن) خیلی خیلی پیشرفته است ، باین معنی که افراد خود من در سراسر کشور میگردند تا دادخواستهای مردم را بگیرند و از عدم پیشرفت کارها آگاه شوند . . . . "

و در مقایسه سازمان بازرسی شاهنشاهی با سازمان اومبودسمن سوئد میفرمایند :

" . . . . در هر صورت سیستم ما خیلی دقیقتر و وسواسی ترو گسترده تر است ، حال آنکه در اینجا فشرده و موجز است ، در این جا عملا" هیچ حدی برای صلاحیت ها و اختیارات بازرسی شاهنشاهی وجود ندارد ، زیرا این سازمان حتی صلاحیت قضائی هم دارد . . . . "

نتیجه آنکه وقتی چنین سازمانی با این قدرت و این اندازه اختیارات که حتی به حق و یا ناحق قسمت وسیعی از اختیارات قوه قضائیه و دادگستری را نیز در بر میگیرد نتوانسد در طی پانزده سال و یا بیشتر علل ضایعات و نارسائی ها و اتلاف های اقتصادی و کشاورزی و صنعتی و ادامه آن را در متن فعالیت روزانه سازمانهای دولتی بشناسد و برطرف کند و شخص اعلیحضرت و دولت را در جریان ریشه حقیقی این ضایعات و سیر دائمی این ضایعات در تاروپود برنامه ها و طرحها و فعالیتهای دولت قرار دهد ، تردید در باره موفقیت کمیسیون نظارت شاهنشاهی در این زمینه امری خلاف منطق نیست .

وبه دنبال این نتیجه این سئوال مطرح میشود که وقتی قوه

قضائیه ما در قانون اساسی دارای استقلال است و میتواند و باید با هر گونه فساد و نارسائی و تجاوز اعم از سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مقابله کند، چرا باید اختیارات قانونی و قضائی دادگستری مبنی بر تعقیب و مجازات هر فرد خاطی و هر سازمان خطاکار به سازمانهای دیگر منتقل شود ؟ .

مسئله* اساسی در زمینه* بررسی ضایعاتی که در طی نه ماده در فرمان اعلیحضرت ذکر شده اینستکه ریشه این ضایعات در همین نکته استکه هیچیك از قوای سه گانه کشور یعنی قوه* مقننّه و مجریه و قضائیه که ارگان اساسی نظام مشروطه سلطنتی کشور هستند به وظائف و مسئولیتهائیکه در قانون اساسی برای آنها پیش بینی شده ـ است و تعیین و تثبیت و اجرای این وظائف و استقلال هریك از این سه قوه در برابر یکدیگر علت اصلی انقلاب مشروطه و فداکاریها و جان ـ بازیهای پدران ما بوده است عمل نمیکنند . و اگر این قوا در طی سالهای طولانی که از انقلاب مشروطه و تدوین قانون اساسی ما میگذرد بوظائف و اختیارات قانونی خود عمل میکردند دیگر امروز ـ نیازی به ایجاد سازمانهائی نظیر بازرسی شاهنشاهی و یا کمیسیون نظارت شاهنشاهی و همچنین موادی که در متن انقلاب سفید عنوان شده است نبود . تکامل تدریجی نظام سیاسی و اجتماعی ایران اگر در زمینه ای از اعمال آزادیهای اساسی و حقوق قانونی ملت جریان می یافت و ملت از عوارض دخالتهای استعماری بیگانگان و استبداد سیاسی

و فئودالیزم اقتصادی طبقه‌ٔ حاکمه برکنار میماند طبعاً اجرای همه‌ٔ اقدامهای اصلاحی و قانونی و تهیه و تنظیم لوایح مترقی اجتماعی و اجرای صحیح و سالم آنها در حوزه صلاحیت و اقتدار مشروع سه قوه‌ٔ مقننه و اجرائیه و قضائیه باقی میماند ، بنابراین ریشه و علت همه‌ٔ ضایعات و اتلافها و نارسائی ها اعم از اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در عدول از روح قانون اساسی و انقلاب مشروطه و بی اعتنائی کامل به موادی از این قانون است که شامل حق حاکمیت ملت و حقوق و آزادیهای اساسی آن میباشد . و در این زمان که لحظه حقیقت برای همه‌ٔ ما اعم از حکومت کنندگان و حکومت شوندگان فرا رسیده است بنظر من تنها وسیله و راه جلوگیری از ضایعات و اتلافهای اجتماعی و اقتصادی در مفهوم عمیق و حقیقی آن بازگشت به ضابطه‌ٔ اساسی نظام سیاسی کشور یعنی قانون اساسی و اعاده‌ٔ اختیارات واقعی سه قوه‌ٔ مقننه و اجرائیه و قضائیه بآنها میباشد .

گواینکه از چندی قبل در تعاریفی که از کیفیت نظام سیاسی ایران بعمل میآید بضرورت وجود نظام شاهنشاهی در کنار قانون اساسی تکیه میشود ، ولی این حقیقت تاریخی را نباید فراموش کرد که قانون اساسی ما مولود انقلاب مشروطه یعنی قیام ملت ایران در برابر استبداد مزمن و مخرب سلطنت قاجاریه بود و در نتیجه همین انقلاب و قیام سیاسی و اجتماعی ملت در قانون اساسی ما سلطنت مطلقه و خودکامه‌ٔ قاجار به سلطنت مشروطه تبدیل شد ، یعنی نظام مشروطه‌ٔ

سلطنتی یا Constitutional Monarchy در قانون اساسی ما و در اثر انقلاب مشروطه جانشین نظام استبداد سلطنتی گردید بنابراین قانون اساسی ما یک قانون عام و یک ضابطه کلی و شامل است که وضع و کیفیت همه قوا و نیروهای سیاسی و اجتماعی کشور باید الزاماً با روح این قانون و مواد آن هماهنگ و منطبق باشد . مفهوم مشروطه یا در نظام سیاسی ایران و در نظام سیاسی همه کشورهائیکه دارای نظام سلطنتی مشروطه هستند قیدی است که در آن قدرت سلطنت محدود و مشروط به حدود و شرایطی میشود که در قانون اساسی تعیین شده است . کلمه مشروطه خود بخود و بدون هیچ تفسیر و تحلیلی ماهیت آزاد و دموکراتیک نظام کشور را از سوئی و محدود بودن اختیارات سیاسی مقام سلطنت را از سوی دیگر مشخص میکنند و این امری کاملاً طبیعی است زیرا اگر قدرت سلطنت و اختیارات سیاسی آن در زمینه اعمال قدرت و حاکمیت محدود و مشروط به قیود و شروط پیش بینی شده در قانون اساسی نباشد در اینصورت اصولاً فلسفه انقلاب مشروطه و قانون اساسی و وجود مجلس و استقلال قوه مقننه و قضائیه در برابر قوه مجریه چه مفهومی دارد ؟ . این مسئله ایست که مربوط بنظر شخص من و یا عقاید موافق و مخالف سیاسی افراد و گروههای حکومت شونده و حکومت کننده نیست بلکه اصل خدشه ناپذیر و تفسیر ناپذیر و غیر قابل انکاری است که صریحاً در متن قانون اساسی ما که مولود انقلاب مشروطه است وجود دارد و

اساسا" همانطور که گفتیم اصل و اساس قیام ملت ایران را در برابر استبداد طولانی و خانمان برانداز سلطه قاجار تشکیل میدهد .

در اصول ٢٦ و ٤٤ و ٦٤ متمم قانون اساسی ایران این نکته با وضوح هرچه تمامتر به ترتیب ذکر شده است :

" قوای مملکتی ناشی از ملت است و طریقه" استعمال آن قوا را قانون اساسی تعیین مینماید ."

" شخص پادشاه از مسئولیت مبری است و وزراء دولت در هر گونه امور مسئول مجلسین هستند ."

" وزراء نمیتوانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده و سلب مسئولیت از خودشان بنمایند ."

از این جهت اگر توجه کنیم که قوای مملکتی طبق قانون اساسی ناشی از ملت است بنابر این تعیین شکل این قوا و حدود اختیارات آنها که مجموعا" مبین نظام سیاسی کشور میباشد بر عهده" ملت میباشد و همانطور که قانون اساسی ما گواهی میدهد ملت خود نظام سلطنتی مشروطه را به اختیار و در اثر مبارزه با نظام استبدادی قاجار برگزیده است ، بنابراین علاوه بر اینکه نظام شاهنشاهی بصورت سلطنت مشروطه یا نظام مشروطه سلطنتی در قانون اساسی ما به عنوان نظام سیاسی کشور پذیرفته شده است دیگر تکیه بر نظام شاهنشاهی به عنوان موضوعی مستقل از قانون اساسی و در کنار آن نه اینکه از نظر حقوقی و سیاسی معنائی ندارد بلکه بطور صریح و آشکار مخل

بر این اصل است که قوای مملکتی ناشی از ملت میباشد زیرا ملت ـ سلطنت استبدادی و پر از فساد و تباهی خاندان قاجار را که طبعا" جزئی از نظام تاریخی شاهنشاهی ایران محسوب میشود مضمحل کرد و سلطنت مشروطه را جایگزین سلطنت مستبده آنان نمود و برای تبیین حدود حاکمیت قوای مملکت که می باید ضامن حفظ آزادیها و حقوق اساسی ملت ایران باشد قانون اساسی را تدوین و تصویب نمود . بنا براین نظام شاهنشاهی بصورت کلی و بدون ذکر قید مشروطه در آن خود بخود یک مفهوم ذاتی و لا یتغیر و حامل کلیه آرمانها و خواست های اصیل اجتماعی و اقتصادی ملت ایران نیست ، قانون اساسی یعنی داور و ضابطه اصلی حاکمیت ملت و حدود قدرت قوای سیاسی کشور خود حامل این مفهوم منتهی با قید مشروطیت آن میباشد ، اگر بخواهم نظام شاهنشاهی را به عنوان یک مفهوم ذاتی و بدون قید مشروطیت یعنی حدود و قیودی که حوزه" اقتدار و اختیارات مقام ـ سلطنت را مشخص میکند بپذیریم این سئوال مطرح میشود که نظام شاهنشاهی آنطور که بصورت کنونی بعنوان یک مفهوم عام و مستقل از قانون اساسی مورد تاکید قرار میگیرد بنابراین باید هم شامل سلطنت استبداد و خود کامه شود و هم شامل سلطنت مشروطه ، و یا ـ اینکه نظام شاهنشاهی طبق این منطق باعتبار اینکه سلطان مطلق ـ العنان باشد یا مقید به قیود و مشروطه هم معتقد است که شاه مافوق همه" قدرتهاست و با داشتن اختیارات تقنینی و اجرائی و قضائی در ـ

راٌس همه قدرتها قرار دارد و هم معتقد است که قوای مملکتی ناشی از ملت است و وزرا نمیتوانند احکام شفاهی و کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده و سلب مسئولیت از خودشان بنمایند . اجتماع این دو نقیض در زمینهٔ نظام سیاسی کشور غیر ممکن است .

مسئلهٔ دیگر اینکه اگر نظام شاهنشاهی بدون ذکر قید مشروطه یک مفهوم ذاتی در نظام سیاسی کشور ماست ، در اینصورت دوران پس از ویرانی و انحطاط و استبداد سلطنت قاجار را در کجای این نظام باید قرار داد ؟ آیا در مفهوم نظام شاهنشاهی اگر پادشاه سلطانی مستبد و بی اعتنا به حقوق اساسی ملت باشد باید از ملت قیام برعلیه استبداد و تلاش برای آزادی خود داری کند ؟ و یا اگر رژیمی کلیه حقوق و اصول ناشی از قانون اساسی را که ملت برای بدست آوردن آن به انقلاب مسلحانه دست زده است نادیده بگیرد میتواند در متن حقانیت و مشروعیت نظام شاهنشاهی به حاکمیت استبدادی خود لباس قانونی بپوشاند ؟ .

موریس دوورژه مولف و استاد عالیقدر علوم سیاسی دانشگاه پاریس که معروفیت جهانی دارد و مقاله ی زیر عنوان : مشروعیت سه گانه در اسپانیا " در روزنامه معتبر لوموند شماره ۹۸۲٤ مورخ چهارشنبه ۲۵ اوت ۱۹۷٦ چنین مینویسد : "تاریخ اروپا در قرن نوزدهم نشان میدهد که حقانیت و مشروعیت Legitamacy سلطنت و آزادیهای دموکراتیک با اینکه در اصول خود با یکدیگر موافق نبودند ، اما توانستند

بایکدیگر سازش کنند ، این سازش به انگلستان و کشورهای شمال اروپا فرصت داد که سریعتر و منظم تر از دیگر نظامهای سیاسی به طرف دموکراسی و نظامهای سیاسی آزاد ولیبرال تکامل یابند ، و همچنین این سازش و هماهنگی به سلاطین این کشورها اجازه داد که در حالیکه تخت و تاج خود را حفظ کردند بصورت مظاهر ملی درآیند این موقعیت آنها از امتیازات و قدرتهای مخصوص سیاسی عاری بود ولی با اعتبار اجتماعی و محبوبیت عمومی همراه بود ".

طبق این حقیقت ، وقتی نظام سیاسی کشور سلطنتی مشروطه است بنابراین حقانیت و مشروعیت سلطنت قطعا" و موءکدا" به هماهنگی و سازش بین آزادیهای دموکراتیك باز میگردد . و همانطور که استاد دانشمند فرانسوی در مقاله خود مینویسد مشروعیت و حقانیت سلطنت باید بصورت وسیله ای برای حقانیت دموکراسی درآید و مردم احساس کنند که خط مشی ها و روشهای اصلاح طلبانه اجتماعی و اقتصادی دولت در نظام سلطنتی مشروطه مطمئنترین وسیله و سریعترین راه برای استقرار آزادیهای واقعی و اصیل میباشد .

به این ترتیب اگر بخواهیم نظام شاهنشاهی را بصورتی که رژیم سیاسی ما از عنوان کردن آن وگذاشتن آن در کنار قانون اساسی اراده میکنند بعنوان یك اصل ذاتی در نظام سیاسی کشور قبول کنیم باید بگوئیم که عمل پدران ما در قیام علیه استبداد وظلم و بی کفایتی خاندان قاجار و سلطنت آنها عملی بر خلاف نظام شاهنشاهی بود

زیرا سلاطین قاجار نیز در مشروعیت و حقانیت سلطنت استبدادی خود تردیدی نداشتند ، آنها مردم را طبق تلقی خود از قدرت رعایای خود میدانستند و سلطنت را در صورت استبدادی و خودکامه خود ودیعه ای الهی و امری خارج از اراده مردم و بیرون از اختیار و حقوق اجتماعی آنها میدانستند . اگر نظام شاهنشاهی به مفهوم نظام مشروطه سلطنتی استکه قانون اساسی ما خود پذیرای این نظام است و در مواد آن صریحا" نوع و ماهیت این نظام ذکر شده است و طبعا" برای همه" مردم ایران امری متبع و قابل احترام میباشد ، و اما اگر نظام شاهنشاهی منطبق با قانون اساسی نباشد و به قول موریس دوورژه بین این نظام و آزادیهای دموکراتیك سازش و انطباقی حقیقی وجود نداشته باشد بنابراین طبعا" ملت ایران در برابر این نظام هیچگونه تعهد و وظیفه ای نـدارد .

اینکه میزان حقانیت و مشروعیت نظام سیاسی بسته به مقدار علاقه ایست که آن رژیم به استقرار آزادیهای سیاسی و حقوق اجتماعی و اقتصادی اکثریت مردم نشان میدهد امری است بدیهی و منحصر برژیم سلطنتی نیست ، به عبارت دیگر تحولات تاریخی و دگرگونیهای مختلف سیاسی و اجتماعی در جهان از هزاران سال پیش خود موءید این اصل طبیعی استکه مشروعیت و حقانیت اگر متکی به زور و قوه قهریه و سرکوبی و اختناق پلیسی و تحمیل سکوت و تسلیم مردم از راه خشونت و ایجاد ترس در مردم نباشد طبعا" به میزان علاقه و اعتقاد -

رژیم به عدالت اجتماعی و اقتصادی برای اکثریت مردم بستگی دارد .

این مفهوم طبیعی را ما میتوانیم با بیانی صریحتر و لحنی قاطع تر در اعلامیه‌ٔ جهانی حقوق بشر بخوانیم . ماده ۱۲۸ این اعلامیه میگوید :

" هر کس حق دارد برقراری نظمی را بخواهد که از لحاظ اجتماعی و بین المللی حقوق و آزادیهائی را که در این اعلامیه ذکر شده است تأمین کند و آنها را به مورد عمل بگذارد .

در این اعلامیه جهانی نه تنها افراد بشری در انتخاب نظمی که از لحاظ اجتماعی و بین المللی حقوق و آزادیهای اساسی او را تأمین کند مخیر شده اند ، بلکه وظیفه‌ٔ اجتماعی فرد در قبال جامعه نیز به ترتیب که در ماده ۲۹ اعلامیه مصرّح شده است معین شده است.

ماده‌ٔ ۲۹ - " هر کس در مقابل آن جامعه ای وظیفه دارد که رشد آزاد و کامل شخصیت او را میسر سازد ، هر کس در اجرای حقوق و استفاده از آزادیهای خود فقط تابع محدودیتهائی است که بوسیله قانون منحصراً به منظور تأمین شناسائی و مراعات حقوق و آزادیهای دیگران و برای رعایت مقتضیات صحیح اخلاقی و نظم عمومی و رفاه همگانی در شرایط جامعه دموکراتیك وضع گردیده است

میبینیم که در این ماده نیز الزام افراد در برابر قانون مقیّد است یعنی در منطق این ماده و نویسندگان اعلامیه هر چیزی که با طی تشریفاتی به لباس قانون و بشکل قانون در آید برای انسانها لازم

الا تباع و قابل احترام نیست و هر محدودیت قانونی دارای مشروعیت قانونی نیست بلکه قانون از نظر این اعلامیه باید در شرایط جامعه دموکراتیک وضع شده باشد .

اگر نظام سیاسی ایران که اساس آن بر مشروطه سلطنتی استوار است اصول قانون اساسی یعنی قید مشروطه را در نظام سلطنتی که پدران ما بخاطر آن علیه استبداد سلاطین قاجار قیام کردند و در نتیجه نظام استبداد سلطنتی به نظام مشروطه سلطنتی تبدیل شد رعایت نکند و به حق حاکمیت ملت بر کلیه قوای اجرائی و تقنینی و قضائی احترام نگذارد و به حقانیت و مشروعیت خود را از راه سازش با استقرار دموکراسی و آزادیهای قانونی ملت پای بند نباشد ، در این صورت دفاع از نظام سیاسی ایران را برای مردم وطن دوست و آگاهی که از سیر استبداد بسوی هرج و مرج و بی نظمی و از هرج و مرج و بی نظمی رجعت جبری بسوی دیکتاتوری و خود کامگی نظامی خاطراتی بسیار تلخ دارند دشوار میکند .

متأسفانه این دشواری یعنی دشواری دفاع از حقانیت و مشروعیت نظام مشروطه سلطنتی از هم اکنون و از مدتها قبل در اثر تضعیف کامل قانون اساسی و تعطیل مطلق حقوق و آزادیهای سیاسی و اجتماعی ملت ایران برای وطن دوستان واقعی و علاقمندان به حفظ استقلال و تمامیت ارضی و سیاسی و اقتصادی ایران بوجود آمده است.

مسئله دفاع از رژیم مشروطه سلطنتی بر اساس اصولی که در قانون

اساسی ما در مورد حدود قدرت و اختیارات مقام سلطنت و قوای سه گانه مقننه و مجریه و قضائیه مطرح است یعنی اصل تفکیک قوا و مبری بودن مقام سلطنت از مسئولیت و مسئولیت وزرا در برابر مجلسین و آزادی احزاب و اجتماعات و مطبوعات و لزوم انجام محاکمات سیاسی در برابر هیئت منصفه و محفوظ بودن حریم اعتقادی افراد از تفتیش عقاید مأمورین دولت و حریم زندگی آنها از تجاوز و توقیفهای غیر قانونی اکنون یکی از مهمترین نگرانیهای وطن دوستان و آگاهان و روشن‌ـ فکران کشور میباشد، زیرا متأسفانه امروز با شدتی بیسابقه و همراه با طوفانی عظیم از تبلیغات شبانه روزی سازمانها و گروهها و افرادی که از فساد موجود سیاسی و اقتصادی کشور حد اکثر استفاده را در ـ دستگاههای دولتی میبرند اصول قانون اساسی یعنی پایه های اصلی نظام مشروطه سلطنتی که دموکراسی و عدالت اجتماعی و محدودیت قدرت سیاسی و اقتصادی سلاطین قاجار بود بدست فراموشی و بی اعتنائی مطلق سپرده شده است، و بهمین علت امروز جهت اصلی مبارزه مخالفین از مرزهائی که در قانون اساسی ما برای نظام مشروطه سلطنتی مشخص شده است در میگذرد. به عبارت دیگر وقتی نظام سیاسی با بی اعتنائی به آزادی و حقوق اساسی ملت به مشروعیت و حقانیت خود لطمه میزند و دموکراسی و آزادی را در درون چنین نظامی آسیب پذیر مینماید و از استقرار و تکامل تدریجی و عاقلانه آن در ـ درون نهادهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جامعه

جلوگیری میکند ، در اینصورت چگونه میتوان در برابر مخالفین ایدئولوژیك رژیم و کسانی که اصولاً توافق و سازش بین نظام سلطنتی را باموازین دموکراتیك غیر ممکن میدانند و تاریخ هفتاد سال پس از انقلاب مشروطه را نیز به عنوان سند ادعای خود ارائه میدهند از نظام مشروطه سلطنتی آنچنان که در قانون اساسی ما مطرح است دفاع کرد ، این دفاع بابیاناتی که در زمینه شکل حکومت و قدرت سلطنت ابراز میگردد و با اعمال وگفتارها و تظاهراتی که بدون وقفه و دائم و به اشکال و صور تبلیغاتی مختلف در زمینه پرستش شخصیت میشود و همچنین بخاطر فاصله بسیار عمیقی که بین سازگاری و توافق نظام سیاسی ایران با اصول آزادیهای دموکراتیك به وجود آمده است روز به روز مشکلتر و دشوارتر میشود .

البته این دشواری دفاع ناشی از همان تناقضی است که قبلاً بآن اشاره کردیم ، تناقض از آنجا ناشی میشود که بین تلقی مقام سلطنت از قدرت و کاربرد آن و تلقی قانون اساسی از قدرت و کیفیت استفاده آن بتدریج تفاوت فاحشی بوجود آمده است. اعلیحضرت در مصاحبه خود با مصنف کتاب شیر و خورشید و در جواب پرسش او در باره اینکه تلقی و برداشت اعلیحضرت از قدرت چیست میگویند :

" قدرت یعنی قوه مجریه ، در واقع شاه در کشور ما رئیس هر سه قوه مجریه و مقننه و قضائیه است ، اما بموجب قانون اساسی قوه مجریه منحصراً بشاه تعلق دارد ، لذا برای من در تحلیل نهائی قدرت یعنی وسایلی که انسان برای تحقق هدفهائی که برای خود تعیین

کرده است در دست دارد . در واقع برداشت شخص خودم از قدرت بیشتر جنبه پراگماتیك دارد . این نظر در طول زمان برایم پیدا شده است . حالا سی و چهار سال است که من پادشاهی میکنم و کمترین چیزی که میتوان گفت اینست که تمام این مدت بیش از اندازه آکنده از رویدادها و تحولات بوده است . به این ترتیب شیوه شخصی من در طی این سالها ایجاد شده است و بیشتر در رابطه با اتفاقات وتصادفات و نه در سطح اصول تحول یافته است."

همانطور که میبینیم این گونه تلقی از قدرت و عوارض و آثار گوناگون اجتماعی و سیاسی آن برای کشور ما نه تنها با روح قانون اساسی و قید مشروطه در نظام سلطنتی ایران تضاد دارد بلکه با مطالبی نیز که مقام سلطنت در کتاب ماموریت برای وطنم و انقلاب سفید و در نطق ها و بیانات متعدد در محافل خارجی و داخلی در زمینه دموکراسی و آزادی طرح کرده اند مباینتی آشکار دارد .

تکرار اینگونه مطالب و تشریح و تفسیر دائم دستگاههای تبلیغاتی دولت و مطبوعات و بیانات دائمی و روزانه وزرا و اعضای دولت و مقامات عالی اداری همراه با تاکیدهای غلوّ آمیز از این گونه برداشت در زمینه حدود قدرت و اختیارات نامحدود و مطلق مقام سلطنت در زمینه وظایف قانونی قوه مقننّه و مجریه و قضائیه کار دفاع از رژیم مشروطه سلطنتی و لزوم دوام و استمرار آن را برای حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی کشور به تدریج دشوارتر میکند ،زیرا مقام سلطنت در برداشت و تلقی

از مفهوم قدرت و کیفیت استفاده از آن همانطور که خود بیان میکنند - دارای شیوه ای شخصی هستند که بیشتر جنبه پراگماتیك دارد و بیشتر در رابطه با اتفاقات و تصادفات بوجود آمده است و تحول این شیوه شخصی برداشت از قدرت همانطور که بیان کردند رابطه ای با اصول نـدارد .

طبعاً احتیاجی نیست که اختلاف بین این طرز تلقی از قدرت و کیفیت استفاده از آن با این اصل صریح قانون اساسی که شخص پادشاه از مسئولیت مبری است و وزراء دولت در هرگونه امور مسئول مجلسین هستند مورد تحلیل قرار گیرد ، اگر بخواهیم در اینجا بمثالی از صدها نمونه عملی این گونه شیوه های شخصی استفاده از قدرت و تناقض آن با قانون اساسی اشاره کنیم می توان از فرمان اعلیحضرت خطاب بـه آقای ولیان استاندار و نیابت تولیت آستان قدس رضوی مورخ ۲۵ تیر ماه سال ۱۳۵۰ یاد کرد که می بایست بموجب آن در زمینه تأمین حقوق مشروع آستان قدس نسبت به اراضی واگذاری به اشخاص در - گذشته اقدامات لازم را انجام دهد .

در این فرمان نوشته شده است :کلیه دستگاههای انتظامی و - سازمانهای دولتی و بخصوص مراجع قضائی مکلفند در اجرای این فرمان همکاریهای لازم را با نظر شما انجام دهند" . اینگونه ایجاد تکلیف برای مراجع قضائی از طریق فرمان مقام سلطنت در برابر مراجع اجرائی گذشته از آنکه دخالت قوه اجرائیه در وظایف قوه قضائیه تلقی میشود ،

خواه ناخواه به نتیجه ای جز تضعیف قوه قضائیه و محدودیت استقلال و شخصیت آن در برابر سازمانهای اجرائی منتهی نمیگردد .

در اینجا باز شاهدی صادقتر از آقای ژاك سوستل نماینده کنونی مجلس فرانسه و مخالف سرسخت استقلال و آزادی الجزائر نمی یابیم که بخاطر مخالفت با سیاست استعمار زدائی ژنرال دوگل و همراهی با دست راستیهای افراطی فرانسه برای مقاومت در برابر دوگل مجبور به ترك فرانسه و سالها اقامت در خارج شد ، این سیاستمدار محافظه کار در مقاله ای زیر عنوان " برای دموکراسی جانشینی وجود ندارد " در شماره ۲۸ ژوئیه ۱۹۷۵ روزنامه معتبر لوموند مینویسد :

" .... برای دموکراسی پارلمانی جانشینی وجود ندارد ، زیرا ریشه حقانیت و مشروعیت نظام سیاسی در تنوع عقاید و تعدد سیاسی گروهها ودر رأی آزادانه مردم است. خارج از این شکل دیکتاتوری اعم از اینکه چپ باشد یا راست بطور مستمر آزادی و حقوق انسانی را پایمال میکند . هرگونه تحقق بخشیدن به برنامه های اقتصادی و هرگونه پیشرفت و رشد اجتماعی اگر منوط به از بین رفتن دموکراسی باشد غیر قابل قبول است. برخی ها میگویند یك دیکتاتوری موقتی و گذرا میتواند جهش عمیقی ایجاد کند ، می بینیم که این دوره گذرا چگونه از سال ۱۹۱۷ همچنان در شوروی ادامه دارد ، یك نصیحت بجا از من بمردم مغرب زمین این است که آزادی خودتان را خوب حفظ کنید ، حتی آزادیهای بورژوائی را ، برای اینکه با از دست دادن همین آزادیها هم دیگر فرصتی برای شما باقی نمی ماند ".

اکنون بین آنچه مقام سلطنت در زمینه دموکراسی و عدالت اجتماعی در کتاب ماموریت برای وطنم و کتاب انقلاب سفید و سایر نطق ها و مصاحبه های گذشته خود گفته اند با آنچه که از فساد و تبعیض و ضایعات و بیعدالتی ها در خط مشی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی دولت و همچنین در بی تفاوتی کامل قوه مقننّه و ناتوانی عظیم قوه قضائیه مشاهده میشود تناقض و اختلافی اشکار مشاهده میشود ، به عنوان مثال اعلیحضرت در کتاب ماموریت برای وطنم می نویسند :

. . . . اقدامات پلیسی ممکن است عوامل مخرّب و اخلالگر را موقتــا" مدت یکماه یا یکسال و یا چند سال محدود کند ولی فقط وجود عدالت می تواند اساس حقیقی رفع مفاسد باشد ، هیچ مقرراتی ، هیچ تشکیلاتی ، هیچ اساسی بر مبنای ظلم و بیعدالتی قابل دوام نیست."

اما همانطور که میدانیم و می دانند شدت اقدامات پلیسی سازمانهای مخفی امنیتی داستانی است که اکنون نام ایران را دنیا به آلودگی کامـــل رسانده است ، آنچنان که مجله معروف تایم آمریکا در شماره ۱۶ اوت ۱۹۷۶ می نویسد : اگر چه نمیتوان بدرستی تعیین کرد که درکدامیك از کشـــور های جهان که شکنجه زندانیهای سیاسی در آن معمول است شیوه شکنجه شدیدتر است اما به نظر کارشناسان مطلع بین المللی ایران و شیلی از نظـر شدت شکنجه و اعمال شیوه های موحش شکنجه در درجه اول قرار دارند ، و روزنامه معتبر لوموند در سر مقاله شماره ۹۸۵۲ خود در باره گزارش سالیانه سازمان عفو جهانی در زمینه تجاوز به حقوق انسانی می نویسد :". . . د ر

خاورمیانه ، ایران با هزاران تن زندانی فشار و اختناق سیاسی را به درجه ای از تکامل فنّـی رسانده است که بهیچوجه با جاه طلبی های اقتصـادی و نظامی آن هماهنگی ندارد و وسعت روز افزون تجاوز به حقوق انسانی در این کشور باندازه ایست که این سازمان جهانی را بشدت نگران کرده است .

مجله معروف آلمانی اشپیگل در شماره ۳۷ سال ۱۹۷٦ خود و ضمـن مقاله مفصلی در باره محکومین سیاسی و زندانها و شکنجه ها در ایران می نویشـد : در بعضی موارد در زندانهای مخصوص ایران ماٌمورین شکنجـه گوشت بدن زندانیها را میکنند و کباب میکنند و میخورند ! ! .

در همان شماره مجله تایم در باره انواع شکنجه ها و فرو کردن بطـری شکسته در مقعد زندانی و سوزاندن بدن او بر روی صفحه ای که با حرارت برق به تدریج گرم و داغ میشود و انـواع دیگر شکنجه که در باره دستگیـر شدگان ایرانی بتوسط ماٌمورین شکنجه سازمان امنیت اعمال میشود مطالبی نوشته شده بود که برای وطن دوستان واقعی ایران شرم آور است، امـا متاٌسفانه مسئولین دولتی با تکیه بر میلیاردها دلار درآمد نفت و با حاتم بخشی های سرسام آور از خزانه ملت به قدرتهای بزرگ و با استفاده از یکی از موحشترین و بیرحمترین دستگاههای پلیسی جهان که در برابر قانون و کلیه مسئولیتهای قضائی و حقوقی بکلی آزاد و فارغ میباشد سر خود را بـه زیر برف فرو برده است و ظاهراً بریش همه این حرفها و همه این رسوائیها و همه این افشاگریها می خندد امّـا در حقیقت این خنده ها و بی اعتنا- ئیهـا و دروغهای تبلیغاتی و دهها جشنواره و سمینار و اجتماعاتی که ظاهراً

برای پوشش و اختفای حقایق اعمال میشود مرا بیاد نوشته پرفسور وینهلسم ریکه استاد موسسه تحقیقات عالی دانشگاه ژنو می اندازد که در مقدمه کتاب معروف خود بنام (بحران عصر ما) می نویسد :

" . . . . لوئی شانزدهم پادشاه بی نوای فرانسه هنگامی که از پله های گیوتین بالا میرفت میگفت از ده سال قبل من این لحظه را می دیدم اما چرا نمی خواستم وقوع این فاجعه را باور کنم ؟ همه مردم نظیر پادشاه فرانسه امروز خود را در همین حالت احساس می کنند جز دو طبقه ، بسه استثنای دو گروه ، گروه اول توده های انبوهی هستند که وقوع هیچ حادثه را درك نمیکنند فقط باین دلیل که دل خود را به بیخبی و فکر نکردن به حقایق خوش کرده اند و گروه دوم کسانی که نه تنها وقوع جبری و غیر قابل اجتناب حوادث را احساس می کند بلکه با دلایل جعلی و تسلاهای بیهوده از روبه رو شدن با حقایق فرار می نمایند ، دیر یا زود بهر حال هریك از این دو گروه لرزش زمین را زیر پای خود احساس خواهند کرد .

خشونت روز افزون نظام سیاسی ما در برابر گسترش روز افزون نارضایتی ها ، حبس های طولانی و محکومیت های ابدی برای کسانی که ظاهراً جرمی جز اختلاف عقیده سیاسی با رژیم ندارند و بهر حال اجرای مخفی توقیفها و بازجوئیها و محاکمه ها که بطور مطلق خلاف قانون اساسی و عرف و سنت حقوقی و قضائی کشورهای متمدن است راه داوری صحیح افکار عمومی را بر اعمال آنها بسته است همه خود دلیلی آشکار بر اینست که طبقه حاکم ایران چشم خود را بکلی بر تاریخ و قوانین تحول تاریخی و تاثیر جبری فساد و

استبداد بر مکانیزم قدرت و فرسودگی و ویرانی درونی آن با همه ظواهـــر قدرتمند آن فروبسته است . اما آنچه برای طبقه حاکم ما از نتایج مصیبت بار این تجاهل بی اهمیت است اینست که روزی که چاههای نفت در اثر یغمای بیدریغ آنها خالی شود و روزی که ملت ایران برای گندم و برنج و گوشت و قند و شکر و برنج و سیب زمینی و حتی نفت و بنزین و سایر مایحتاج ضروری زندگی طبق برنامه ای که هم اکنون در دست اجرااست همه امکانات داخلی تولیـد و کشت را از دست داده باشد ـ همانطور که از هم اکنون فاجعه این نابودی و کمبود دائمی در زندگی روزانه مردم شروع شده است ـ روزی است که سران حاکم و آنهائی که میلیاردها تومان اندوخته و سهام و مستغلات در کشور های خارج فراهم کرده اند از دروازه کشور خارج میشوند و سرزمین غارت شده و قحطی زده ما را برای تحویل به استعماری تازه و استبدادی نو تـرك می کننـــد .

آن روز محتوم و مقدّر روزی است که اگر وضع آزادیهای اساسی و حقوق اجتماعی ملت ایران همچنان در حال تعلیق و تعطیل کامل باقی بماند ، رشد اجتماعی و بلوغ سیاسی جامعه نیز در سطح درآمد ووضع اقتصادی کنونی آنها و بلکه نازلتر از این باقی خواهد ماند ، و در نتیجه جامعه فقر زده و غارت شده و محروم از رشد اجتماعی و سیاسی در حالتی نزار و بیمار از خشم و نفرت و عدم تفاهم و خشونت ناشی از ناامیدی و بیعدالتی و تبعیض و گرسنگی و بیکاری به آسانی و سهولت به شعارهای تند افراطی تسلیم خواهد شد ، ملتی که هرگز طعم آزادی و عدالت را در محدوده نظام سیاسی خود

نچشیده است و به حد مطلوب رشد اجتماعی نرسیده ، بر خلاف مردم کشور های غربی که روش زندگی و دموکراسی آنها مورد تخطئه قرار میگیرد ، به آسانی آزادی ندیده و نشناختــــه و لمس نکرده را به نان و قوت روزانه و حداقل شرایط زندگی خواهد فروخت ، هر انسان و هر ملتی اگر به حد مطلوبی از رشد اجتماعی و بلوغ سیاسی نرسد و کیفیت آزادی را در ابعاد مختلف آن نشناسد ، در برابر گرسنگی و محرومیت و مشقت و رنج موجود و فشار و تبعیض و اختلافات فاحش طبقاتی به سهولت تسلیم شعارهای افراطی میشود و به آسانی نجات از گرسنگی و محرومیت دیده و شناخته را که با آنها انس و - آشنائی دیرینه و آباء و اجدادی دارد به آزادی ندیده و نشناخته ترجیح میدهد . و این واقعیتی است که نظام سیاسی کشور ما تمایلی بقبول آن - ندارد ، زیرا قبول این واقعیت متضمن از دست دادن قدرتهای شخصی و گردن نهادن به اصولی است که در قانون اساسی ما برای تعیین حدود - قدرت ارکان اجرائی و تقنینی و قضـــائی کشور پیش بینی شده است.

اعلیحضرت در مصاحبهٔ خود با خبرنگاران خارجی و در برابر سئــــوال مربوط به سرنوشت آینده رژیم بعد از ایشان و با احتمال وقوع یك کودتـــا و همچنین نگرانی محافل آمریکا از فروش مقادیر معتنابهی اسلحه به ایـــران بیاناتی را در میان میگذارند که حکایت از آینده تاریك ملت ایران و تزلـــزل کامل نهادهای سیاسی و اجتماعی ایران بعد از هفتاد سال مشروطه مینماید ، به نظر من اکنون که مسئله سرنوشت ملت ایران و وطن ما در حال و آینده مطرح است و همه چیز حکایت از تزلزل و ناپایداری و عدم استقرار و ثبـــات

سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جامعه میکند وظیفهٔ ما اینست که
مطالب را صریح و عاری از ابهام و هر چیز در برابر ملت ایران
و تاریخ مطرح کنیم ، زیرا سرنوشت افراد و خانواده ها و گروهها
در هر مرحله از مراحل قدرت و در هر مرتبه از مراتب اجتماعی
فرع بر سرنوشت ملت و کشور ما میباشد .

پرده پوشی حقایق ، وگریز از برابر واقعیت ها و ترجیح
دادن منافع شخصی بر مصالح عمومی جامعه و در نتیجه —
سکوت و سازشکاری همان چیزی است که مورخین آینده ما و کسانی
که در سالهای آینده به عنوان نسل های جوان ، تاریخ کشور مارا
ورق میزنند و نتایج ناگوار اجتماعی و اقتصادی این روزها و ماهها
و سالها را در زندگی خود احساس میکنند نامی جز خیانت ـ
بر آن نمینهند . بنابراین آنجائی که طرح و بحث مسائل اساسی
و حیاتی جامعه بکلی تعطیل و معلق شده است و سیر تدریجی
رشد اجتماعی و آگاهیهای سیاسی و مشارکتهای ملّی در تصمیم
گیریهای اصولی سیاست داخلی و خارجی متوقف گردیده است ، چشم
پوشی از طرح مسائل به طریقی علمی و عینی و هماهنگ با
واقعیتهای مشهود اجتماعی خیانتی مسلم بشمار میرود

اگر جامعه ای از طریق آزادی بیان و حق مشارکت آزادانه سیاسی
و اجتماعی در سرنوشت حال و آینده خود دخالت نداشته باشد
و در تعیین معقولترین و سالمترین و متعادلترین اشکال

استفاده از قدرت سیاسی در حیات اجتماعی خود اختیاری نداشته باشد ، بدون تردید حق مسلم و مطلق او از بین نخواهد رفت ، اگر استفاده از این حق مسلّم و مطلق در چارچوب قانون و از راههای منطقی و سازنده باو داده نشود دیر یا زود از طریق خشونت و از راههای انقلابی برای بدست آوردن این حق قیام خواهد کرد ، باینجهت است که در این جا وقتی مسئله جانشینی و سرنوشت رژیم سیاسی در آینده مطرح میشود نظام سیاسی کشور نمی تواند وجود و حضور دائمی این حق مسلم جامعه را برای شرکت در تعیین شکل و کیفیت نظام سیاسی خود نادیده بگیرد و در اینجا خود را به عنوان وکیل تام الاختیار مردم معرفی نماید . در مصاحبه اعلیحضرت با خبرنگار مجله آلمانی اشپیگل نقل از شماره ۱۶ آذر ۱۳۵۵ روزنامه کیهان - خبرنگار مجله سئوال میکند :

" در مورد تجهیز فوق العاده ایران بسلاحهای مدرن در غرب احساس نگرانی میشود ، سناتور آمریکائی " چرچ " اخیرا " هشدار داد که نباید ایران را تا این حد مجهز کرد . او گفت ما بدون شک داریم یك خانه مقوائی میسازیم که روزی بر سر ما و متحدین ما خراب خواهد شد " و در کنگره آمریکا در این باره بحث می شود که اگر حادثه ای برای شما پیش آید سرنوشت ماشین نظامی بزرگ شما چه خواهد شد ؟ آیا حاضرید در این مورد توضیحی بدهید ؟

جواب اعلیحضرت باین سئوال اینست :

" خوب من میگویم احتمالا" سناتور چرچ آگاه نیست که من یک سال پیش وصیت سیاسی خود را کرده ام ، این موضوع را فقط کسانی میدانند که مطلب به آنها مربوط میشود ، آنها میدانند چه کاری باید انجام دهند ، آنها این وصیت را در اختیار دارند . .

میدانیم که مسئله‌ٔ جانشینی پادشاه و انتقال قدرت و نحوهٔ این انتقال در قانون اساسی ما بطور صریح پیش بینی شده است ، و این را نیز میدانیم که در کشورهای پیشرفته و دمکراتِ اعم از سلطنتی یا جمهوری مسئلهٔ انتقال قدرت در حالات و حوادث مختلف هیچ اشکال و صعوبتی ندارد ، آیا هفتاد سال پس از انقلاب مشروطه و وجود قانون اساسی و با وجود تکلیفی که در قانون اساسی در صورت فوت شاه برای جانشینی او پیش بینی شده است نگارش وصیّت نامه سیاسی از طرف مقام سلطنت دلیل بر تزلزل نهادهای سیاسی کشور و فقدان رشد و بلوغ اجتماعی اکثریت مردم ایران نیست ؟ از این گذشته وصیّت نامه سیاسی مقام سلطنت را که در آن مسائی مطرح شده است که طبعا" با سرنوشت ملت و جامعه و کشور ما بستگی دارد چگونه میتوان از ملت ایران مخفی نگاهداشت و آن را بکسانی سپرد که معلوم نیست قضاوت حقیقی ملت ایران درباره صلاحیت سیاسی و اجتماعی آنها چگونه میباشد ؟

اصل مفهوم حقوقی و قضائی وصیت در مورد افراد حق تعیین

تکلیف آنها یا اموالی است که تعلق بشخص آنها دارد و در ملکیّت و در تصرّف آنها میباشد ، آیا میتوان در بارهٔ سرنوشت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی دهها میلیون انسان و یک محدودهٔ جغرافیائی وسیع بنام کشور ایران وصیّت کرد و افراد معدودی را مأمور اجرای محتوی وصیّتنامه نمود ؟

البته مقام سلطنت و اطرافیان و صاحبان مقامات عالی کشوری از طرح مسائل باین ترتیب ممکن است رضایتی نداشته باشند اما همانطور که گفتم اکنون لحظهٔ حقیقت برای همه فرا رسیده است وقتی که یک سناتور آمریکائی با در دست داشتن همه نوع اطلاعات پنهان و آشکار رژیم سیاسی ایران را یك خانهٔ مقوائی آنهم خانهٔ مقوائی ساخته و پرداختهٔ آمریکا مینامد ، سناتوری که در وابستگی او به محافل سرمایه داری و بهر حال به جامعهٔ سنتی و محافظه کار آمریکا هیچ تردیدی نیست و بهر حال از شمار مارکسیستها نمیباشد چگونه میتوان از طرح صادقانه و صمیمانه مسائل حیاتی ملت ایران سر باز زد و یا از طرح این مسائل که بآینده و سرنوشت استقلال وطن ما و همگی نسلهای حال و آینده جامعه ما بستگی دارد رنجیده خاطر شد ؟ این خانهٔ مقوائی که سناتور چرچ آن را توصیف میکند با خرج میلیاردها دلار از ثروت ملت ایران یعنی ملتی که در همین هنگام پایتخت پنج میلیونی آن شبها با خاموشی مدام و با فقدان و کمبود مواد غذائی و فقدان الکل و فقدان

وسائل رفت و آمد شهری روبروست ساخته میشود آنهم نه تنها با سلاحهای آمریکائی بلکه همانطور که اعلیحضرت در همین مصاحبه به خبرنگار مجله اشپیگل میگویند با سلاحهای روسی و با سلاحهای انگلیسی و با سلاحهای فرانسوی و در صورت تمایل آلمانها با سلاحهای آلمانی . این خانه مقوائی هنگامی با این میلیاردها دلار ساخته میشود که بقول همین خبرنگار آلمانی ایران با خرید ۲۵ در صد از سهام کروپ یعنی مؤسسه ای که در تمام بخشهای آن زیان میدهد و با پرداخت ۸۷۵ میلیون مارک باعث شگفتی محافل آلمان شد ، و این شرکت در ایجاد سرمایه گذاری در زوریخ شکست خورد ، و اعلیحضرت در مصاحبه دیگری صریحا" اشاره میکنند که بخاطر افزایش ناگهانی درآمد نفت از سال ۱۹۷٤ پولهای گزافی آتش زده شد ، یعنی در راههائی خرج شد که هیچگونه منفعتی نداشت و هیچگونه تاثیری در بهبود وضع اجتماعی و اقتصادی صاحبان اصلی این ثروتها یعنی ملت ایران نکرد ، خبرنگار اشپیگل در همین مصاحبه میگوید :

در غرب همیشه این سئوال مطرح است که چگونه امکان دارد در اوضاع و احوال کنونی یک فرد کشور را رهبری کند ؟ .

و اعلیحضرت جواب میدهند :

در ابتدا باید گفت که این قدرت تصمیم یک فرد در کشور ما نشان داده است میتوان کارها را بخوبی پیش برد و با طرز تفکر

ملت ما که پادشاه را بعنوان پدر و رهبر و معلم خود برسمیت می شناسند این امر امکان پذیر است ......"

آیا اعلیحضرت از این امر اطلاع ندارند که در هفتاد و اندی سال قبل انقلاب مشروطه و قیام پدران ما در برابر سلطنت خاندان قاجار فقط بخاطر همین مسئله بود که قدرت تصمیم گیری را از یك فرد سلب کنند و آنرا به نمایندگان قانونی و منتخب ملت بسپارند ؟

آیا اصل ۲٦ و ٤٤ و ٦٤ متمم قانون اساسی مبنی بر اینکه قوای مملکتی ناشی از ملت است و شخص پادشاه از مسئولیت مبری است و وزراء دولت در مقابل مجلسین مسئول هستند و وزراء نمیتوانند احکام کتبی و شفاهی پادشاه را مستمسك قرار داده و از خود سلب مسئولیت کنند ، اینهمه دال بر این نیست که طرز تفکر ملت ایران لا اقل از هفتاد سال قبل و از انقلاب مشروطه این بوده است که شاه را از مسئولیت مبری کند .. زیرا تجربه این ملت در سلطنت قاجاریه این بوده است که شاه اگر همه قدرتهای سیاسی را در دست داشته باشد خواه ناخواه خود را از همه افراد و یا گروهها و یا نهاد های سیاسی و اجتماعی جامعه برتر میداند و اجازه نمیدهد که قدرت او کیفیت استفاده او از قدرت بهیچوجه و بهیچ وسیله مورد گفت وگو و سئوال و انتقاد قرار گیرد ؟ .

آیا شکل کنونی انتخابات مجلسین ایران و حتی شکل انتخاب نمایندگان کوچکترین مجامع شهری و روستائی که نمونه از آزادی و

انتخاب واقعی بدور است خود مبین این واقعیت نیست ؟ .

آیا این بیانات اعلیحضرت که در مورد ضرورت مطلق قدرت فردی و رهبری فردی مقام سلطنت در همه مصاحبه ها و گفت و گوها تکرار میشود با اصول مصرح قانون اساسی تضاد کامل ندارد ؟ .

آیا طرح مبارزه با فساد و مبارزه با گرانفروشی و تشکیل کمیسیون رسیدگی به ضایعات آیا آتش زدن میلیاردها تومان پول نفت ، آیا تعطیل کامل کشاورزی مملکت به نفع بیگانگان آیا افزایش قیمت زمین و خانه به صدها برابر قیمت اصلی به نفع مشت گروه حاکم که در همه امور اجرائی و تقنینی و قضائی و در همه رشته های اقتصادی و مالی و بازرگانی شریک و سهیمند خود بهترین دلیل بر این مسئله نیست که کارها بخاطر فقدان نظارت ملت بر اعمال دولت بخوبی پیش نمیرود ؟ دلیل بر این نیست که ملت ایران و نمایندگان واقعی و منتخب او در امور حیاتی ملی ، در آمدها و خرجها و وام دادن ها و وام گرفتنها و در کمکهای آشکار و پنهان برژیمهای فاسد و مستبدی نظیر کره جنوبی و اسرائیل و برزیل و دیگران بهیچوجه دخالت ندارند ؟ .

در اینجاست که این حقیقت را یکبار دیگر تکرار میکنیم که متأسفانه اینگونه بیانات و اینگونه رویگرداندن از واقعیات و عرضه کردن طنی تضادهای فاحشی که در صحنه اعمال سیاسی رژیم وجود دارد دفاع از رژیم مشروطه را برای وطن دوستان واقعی و

کسانیکه آرزو دارند ایران بخاطر ثروتهای فراوان طبیعی و استعدادهای بالفعل و بالقوه فرهنگی و مدنی خود در مسیر یک دوران آمیخته با آرامش برشد اقتصادی و اجتماعی مطلوب خود برسد و از عکس‌العملهای افراطی ناشی از استبداد و فساد گذشته وکنونی برکنار بماند بسیار دشوار و در آینده ای نه چندان دور بکلی غیر ممکن میسازد .

اگر بخواهیم مسئله را با زبانی صریحتر عنوان کنیم باید بگوئیم که بین تلقی مقام سلطنت از قدرت و شیوه های شخصی قدرت که بوسیلهٔ ایشان در قوای سه گانه و فعالیت آنها اعمال میشود و برداشت قانون اساسی از قدرت و اختیارات مقام سلطنت اختلاف و فاصله عمیقی وجود دارد ، یعنی اعلیحضرت در اعمال قدرت و رهبری خود را بطور کلی و مطلق فعال مایشاء میدانند در حالیکه قانون اساسی ما اصولاً " شاه را از مسئولیت مبّری کرده است ، اعلیحضرت کشور را در حال حاضر با فرامین کتبی و شفاهی و بدون مراجعه به مجلسین و بدون صوابدید با وزرا اداره میکنند در حالیکه قانون اساسی ما دولت را در زمینهٔ اداره کشور در مقابل مجلسین مسئول میدانند و هم چنین دولت در قانون اساسی ما بطور مطلق از متابعت از دستورهای کتبی و شفاهی مقام سلطنت منع شده است .

خوب در این صورت این اختلاف و تضاد آشکار که در واقع فلسفه انقلاب مشروطه ایران و فداکاریهای بسیار پدران ما را در

جهت اعاده حق حاکمیت ملت از میان برداشته است در کدام مرجع قانونی باید مورد رسیدگی قرار گیرد ؟ . چه مقامی باید اعمال ـ قدرتها و اختیارات عمومی را با ضابطه قانون اساسی هماهنگ کند ؟ چگونه و از چه راه باید از ادامه این تضاد که بدون تردید جز ـ افزایش استبداد و فساد و تباهی و نا امیدی و خشونتهای وحشتناك و بدون مسئولیت پلیسی نتیجه ای ندارد جلوگیری کرد ؟ .

متاسفانه این مهمترین گره و عقده کنونی مشکل سیاسی و اجتماعی کشور ماست . و من اگر بخواهم فهرست نتایج اسف بار و مخرب اجتماعی و اقتصادی ناشی از این تضاد را بنویسم صحایف این نامه بهزاران هزار برگ میرسد اما نگران کننده ترین وضع کوشش برای ایجاد مشروعیت و حقانیت جهت این تضاد یعنی بین شیوه های شخصی مقام سلطنت در حکومت بر کشور و اصول قانون اساسی در تعیین حدود و قدرت و اختیارات مقام سلطنت میباشد . مسئله نگران کننده اینست که اعلیحضرت در گفت و گوهای خود با روزنامه نگاران خارجی نه تنها وجود این تضاد را نادیده میگیرند و از قبول آن مطلقا خودداری میکنند بلکه راه را بر طرح این مسئله اصولی بعنوان یک اختلاف عقیده بر روشنفکران و صاحبنظران میبندند . طبعا" وقتی مقام سلطنت این اختلاف عقیده را بعنوان خیانت بکشور و مخالفت با رژیم مشروطه سلطنتی تلقی کنند ، برای روشنفکران و صاحبنظران مخصوصا" کسانی که به آب و نان بدون زحمت عادت کرده اند راهی

برای اظهار عقیده باقی نمی ماند . در جامعه ای که متاسفانه شیوه های شخصی جای اصول موضوعه قانون اساسی و اختیارات اساسی قوهٔ مقننه و قوهٔ قضائیه را بگیرد به ناچار حضور دائمی سایه های نامرئی پلیس مخفی و گودالهای موحش شکنجه سازمان امنیت جرأت و شهامتی برای طرح علمی و عینی مسائل اجتماعی در مطبوعات و در مجلسین و در محافل علمی دانشگاهی و مجامع اجتماعی باقی نمیگذارد .

و اصولاً حضور دائمی سانسور و پلیس مخفی که دستهای دراز آنها از بالای سر هر قانون و هر مقامی برای جلوگیری از انعکاس عقاید و انتقادها بسادگی عبور میکند خود به اندازهٔ کافی مانع اساسی برای جلوگیری از بسط و اشاعه فرهنگ سیاسی و اجتماعی در جامعه و منجمد کردن ریشه های تحرک علمی و فرهنگی و ایجاد مجامع روشنفکری و انتشار کتب و مجلات اجتماعی و تشکیل مجالس بحث و گفتگو در اطراف فعالیتهای خلاق انسان میباشد ، در اینصورت اگر آنچنان که میبینیم در جامعهٔ ما و در محافل و سازمانهای علمی و اجتماعی آن حقی برای طرح و بحث این گونه مسائل اساسی وجود ندارد ، آیا بهتر نیست جواب باین سئوال - را به کارشناسان و دانشمندان علوم سیاسی و حقوقی کشورهای دیگر واگذار کنیم و از آنها بخواهیم که با منطق علمی خود باین پرسش جواب دهند ، اگر مقام سلطنت عقاید و افکار روشنفکران ایرانی را —

قبول ندارند بنابراین این مسئله* حیاتی و مشکل اساس نظام ـــ
سیاسی ایران را با استادان علوم سیاسی و حقوقی دانشگاههای ـ
آمریکا واروپا در میان بگذارند واز آنها بپرسند که آیا شیوه* ـ
شخصی قدرت در حکومتی که ظاهرا" به قانون اساسی متکی اســـت
و دارای پارلمان میباشد مفهومی جز حکومت فردی واستبدادی و ـ
حاکمیت مطلق العنان پادشاه نسبت به قوای مجریــه و مقننـه و قضائیـه
دارد ؟

از این دانشمندان واستادان بپرسند وقتی در قانون اساسی
مصرح است که پادشاه از مسئولیت مبری است و دولت در برابر ـــــ
مجلسین مسئول است و احکام کتبی و شفاهی پادشاه برای دولــــت
لازم الاتباع نیست آیا جز این است که پادشاه باید سلطنت کنـــــد
و حکومت از آن ملت و نمایندگان منتخب واقعی ملت است ؟ .

اگر هیچیک از مردم ایران نخواهند و یا نتوانند این حقیقت
را بگویند ولی کسانی که به قانون اساسی کشور و به انقلاب مشروطه
اعتقاد دارند و وجود نظام مشروطه واقعی یعنی آنچه را که در ـ
قانون اساسی ما پیش بینی شده است ، برای حفظ استقلال کشور ـــ
ایران ضروری میدانند باید با وضوح و صراحت عقیده* شخصی خــود
را بگویند ، این عقیده* شخصی در واقع بیان یک حقیقت مغفول و لگــد
مال شده و یک واقعیت موجود است و آن اینست که با اتخاذ شیوه ـ
های شخصی حکومت و قدرت و حمایت از یک نظام پلیسی بینهایــت

خشن و غیر مسئول و با سلب حقوق و اختیارات قانونی دولت به عنوان مسئول مجلسین و مجلسین به عنوان نمایندگان منتخب مردم و مردم به عنوان صاحبان حقیقی وقانونی حق حاکمیت بزرگترین و عمیقترین خلاء سیاسی و اجتماعی را در جامعهٔ ایران بوجود آورده است ، و در ــ نتیجه اعمال این شیوه های شخصی حق آزادی و حق تفکر و حق بیان و آزادی قلم و آزادی اندیشه و تکامل و بطور کلی حق ـ قلم شکستگان در ارتقای حیاتی انسان ، در کشور ما بکلی و مطلقاً تعطیل و معلق شده است .

این نه یک عقیدهٔ کمونیستی است و نه یک عقیدهٔ بورژوائی و حاکی از هیچ نوع تمایل و گرایش سیاسی به آن ترتیب که بصورت رنگی به پیشانی گویندگان آن چسبد نیست بلکه بیان صریح و عینی و علمی یک حقیقت و واقعیت محض است ، بیان این واقعیت محض است که آنچه از انتخابات و شرکت مردم در انتخابات اعم از مجلسین و انجمنها و شوراها به اعلیحضرت گزارش میدهند ، اگر مبنی بر آزادی انتخابات و تمایل و رغبت مردم در شرکت در انتخابات باشد دروغ محض است ، در شهری با چهار یا پنج میلیون جمعیت یعنی پایتخت مملکت نماینده اول انجمن شهر آن با چهل و اندی هزار رای انتخاب ـ میشود و آنهم خانمی است که غیر از قوم و خویش و آشناهای دور و ـ نزدیک یکنفر از اهالی شهر تهران او و همه همکاران نظیر او را نمی شناسد در اینصورت ادعای آزادی انتخابات و یا ادعای اینکه این

افراد منتخب مردم هستند و یا ادعای اینکه مردم در انتخابات شرکت کرده اند دروغ محض است ، قبول این دروغ یا تجاهل و فرار از ـ برابر واقعیات و تسلیم شدن به حوادثی است که دیگر شاگرد جادوگر با گم کردن طلسم آن در خاطر قادر به مهار کردن آن نیست و یا واقف بودن باین صحنه سازیها و دروغ پردازیها از قبل است که در هر دو صورت با کتمان حقیقت به زور و یا با حیله های تبلیغاتی و با اعدامهای فردی و گروهی و شکنجه ها و حبسهای فراوان اصل حقیقت را نمیتوان نابود کرد .

و نتیجه آنکه آیا حکومت بوسیلهٔ شیوه های شخصی و یا حفظ ظواهر توخالی مشروطه از قبیل مجلسین و انتخابات و انجمنها و یا تشکیل یک حزب به اصطلاح فراگیر ، که بهمین علت مخالف با قانون اساسی و وضعیت در آن بر اثر تهدید و زور میباشد خود باز گشت بدوران قبل از مشروطیت و رجعت به سلطنت استبدادی خاندان قاجار نیست ؟

مسئلهٔ شکست های اقتصادی دولت و تورم فزاینده و اسراف ـــ میلیاردها دلار پول ملت ایران برای نجات شرکتهای ورشکسته ای ـــ نظیر کروپ آلمان و پان آمریکن و ژنرال موتورز انگلیس و صدها مورد پنهان و آشکار دیگر و تبدیل ایران از صورت یک کشور صادر کننده مواد کشاورزی و غذائی بصورت کشور وارد کنندهٔ این مواد و همچنین مسئله اختناق و استبداد کامل نظام سیاسی ایران و اعمال و شکنجه های هولناک

غیرانسانی در بازداشتگاههای سازمان امنیت و اعدامها و قتل های سیاسی پنهان و آشکار مأمورین این سازمان در کوچه ها و خیابانهای تهران وسایر نقاط کشور و همچنین پولهای بیحسابی که خرج تسلیحات نظامی و خرید ابزار پیچیده جنگی میشود سه مسئله ایست که هرگز در سئوال و جواب روزنامه نویس های خارجی فراموش نمیشود . اما ما در ایران در حالی که خود شاهد افول کامل ارزشهای انسانی و تصعید هراس‌آور فساد و تباهی اجتماعی هستیم نیازی به استفاده از مندرجات و شهادتهای دیگران در مورد وضع کنونی جامعه خود نداریم ، زیرا خود بشخصه میبینیم که میلیاردها دلار عواید نفت چگونه بدون اینکه ملت ایران مستقیم و یا غیر مستقیم کوچکترین نظارتی در خرج آن داشته باشد به جیب شرکتهای بزرگ بین المللی و خزانه قدرتهای بزرگ وکوچک جهان اعمّ از سرمایه داری وکمونیستی میرود و در بانکهای خصوصی سوئیس و فرانسه و امریکا بحساب دلالان داخلی آنها ذخیره میشود و یا در قمارخانه های اروپا و کاباره ها و عشرتکده های مختلف دنیا از طرف مقامات رسمی و وزرائی که جز فروختن ثروت و استقلال ایران به بیگانگان جزئی علاقه ای بوطن ماندارند خرج میگردد . ما شاهد نزول و اضمحلال قطعی کشاورزی خود به نفع بیگانگان و فروشندگان و وارد کنندگان مواد غذائی وکشاورزی از پنیر و تخم مرغ گرفته تا آرد و برنج هستیم که چگونه ایران بخاطر عواید نفت و فقدان یك سیاست قاطع و مترقی و ملی اجتماعی و اقتصادی سرانجام بصورت یك کشور تك محصولی در آمده است ، مراجعه بآمار واقعی و بررسیها ی حقیقی ثابت میکند که ما بخاطر وابستگی باقتصاد سرمایه داری شرکتهای بزرگ بین المللی در زمینه

صنعت اقتصاد ملی خود را اسیر صنعت مونتاژ یعنی صنعتی که مبنای آن
بر همکاری بورژوازی دلال داخلی با شرکتهای خارجی قرار دارد در آورده
ایم که عاری از زیرسازی صحیح و سالم صنعتی میباشد . و در نتیجه در حالی
که صنایع واسطه و مونتاژ ما از نظر قیمت و کیفیت قادر برقابت با کالا های خارجی
نیست و مصرف کننده بینوای ایرانی محکوم بخرید اجناس گران داخلی باکیفیت
نازل است میلیونها تن کالا های مصرفی در بنادر ما انبار میشود و هزار ها
تن مواد غذائی و مصرفی در بنادر پوسیده و یا از کشتی ها به قعر دریا
سرنگون میشود ، کشور ما به خاطر درآمد نفت محکوم است که چه در زمینه ـ
کشاورزی و چه صنعتی و چه خدمات به صورت یك وارد کننده محض و ساده
درآید ، تشریفات پیچیده اداری و قیود و مقرّرات متعدد و فساد ناشی از
دخالت و شرکت افراد و مقامات عالی و وابستگان مقامات بالا در معاملات و
سرمایه گذاریها و تعلك بیحساب و بیزحمت اراضی جنگلی و اراضی شهری و
رشوه و ارتشائی که مرتب نرخ و میزان آن در پشت دیوارها و اطاقها و کمیسیون
های خصوصی بالا میرود توسعه صنایع و گسترش تولید و بازارهای مصرف و
ازدیاد محصولات کشاورزی و تنوع آنها را عملا غیر ممکن ساخته است. فقدان
یك برنامه صحیح و مترقی اجتماعی و در عوض وجود یك برنامه منظم غارت و ـ
چپاول ، زمین را در محدوده شهرها بصورت یك کالای گرانبها و وسیله ثروت
اندوزیها ی آسان و بیزحمت درآورده و همچنین اراضی کشاورزی را به نفع
صنایع مونتاژ از نیروی مولد و فعال کار زارعین محروم نموده است. در حالی
که در زمینه تربیت نیروی کار و احتیاجات روز افزون مربوط بآن در زمینه تولید

و خدمات برنامه مشخص و صحیحی از طرف دولت وجود ندارد به ناچار کشور ما برای بیکاران رژیمهای دیکتاتوری جهان نظیر کره جنوبی و فیلیپین به صورت بهشتی موعود در آمده است. دهها هزار مردم کشورهای بیگانه با استفاده از حقوقهای گزاف و شرایط مساعد زندگی با خانواده خود بعنوان کار سربار اقتصاد ورشکسته ما شده اند و تعداد دیگری از افراد خارجی که طبق پیش بینی گزارشهای رسمی سنای آمریکا در سالهای آینده عده آنها از پنجاه هزار نفر در خواهد گذشت با حقوقهای گزاف در قسمت های نظامی و به عنوان کارشناس مشغولند و این همه در حالی که زیر بنای اقتصادی - کشور ما هرگز ظرفیت تحمل چنین فشاری را از حضور هزاران نفر خارجی در زمینه های نظامی و سایر شاخه های غیر انتفاعی و غیر اقتصادی و غیر مولد ندارد به نتیجه ای جز افزایش سرسام آور هزینه زندگی و توسعه تورم و کاهش مرتب ارزش ریال و افزایش وابستگی های سیاسی و اقتصادی ایران به کشورهای بزرگ و توسعه شدید فقر و فاقه در طبقات متوسط و کم درآمد جامعه ندارد .

اما این ضایعات و نارسائی ها هرچه باشد در برابر ضایعات ناشی از فقدان آزادی های اساسی و حقوق اجتماعی و آگاهیهای فرهنگی ناچیزاست آنچه که برای وطن دوستان واقعی و علاقمندان به نظام سیاسی مشروطه که قانون اساسی ما و انقلاب مشروطیت ایران مظهر آنست موجب نگرانی شدید است ضایعات فرهنگی و اعتقادی و ایمانی ناشی از فقدان آزادیهای اساسی و فشار شدید و روز افزون استبداد و روشهای پلیسی حکومت بر ملت ایران و

حقوق اجتماعی او میباشـد .

نگاهی بوضع کتاب و آمار و انتشار کتاب و سانسور کتاب و ممنوعیت عملی نویسندگان و متفکرین و محققین مسائل اجتماعی و محتوی برنامه های درسی مدارس و میزان حقوق و کیفیت زندگی معلمان و استادان در مقایسه با حقوق و مزایای افرادی نظیر کارمندان سازمان امنیت و تعداد نویسندگان و محققینی که از قلم و فکر آنها باید آثاری چاپ و منتشر شود و تعداد مطبوعات و مجلات علمی و هنری و فرهنگی و تعداد مجامع و محافل علمی و فرهنگی مبین سطح بسیار نازل فعالیتهای فکری و فرهنگی جامعه ما میباشد . طبق بررسی یونسکو متوسط زمان مطالعه در ایران برای هر نفر یك ثانیه و نیم در سال است ، تعداد بیسوادان کشور نه اینکه از زمان شروع مبارزه بـا بیسوادی یعنی از دوازده سال قبل آنهم با آنهمه تبلیغات و گزافه گوئی ها کم نشده است بلکه باقرارخود دولت و مقامات رسمی آموزشی به نسبت افزا-یش جمعیت افزایش نیز یافته است، همانطور که گفتیم بیائید میزان حقوق و مزایای فردی را که بعنوان مأمور سازمان امنیت در خیابانها و کوچه ها و خانه های تهران وولایات جوانها را بدون کوچکترین مسئولیت و بیم و هراس از قانون میکشد ووضع زندگی و گذران کسانی را که مأمور اختناق فکـری ملت ایران هستند با وضع حقوق و درآمد و زندگی معلمان و استادانی که وظیفه آنها تربیت و آموزش فکری و فرهنگی نسلهای جوان کشور است مقایسه کنید و آنوقت این مقایسه را در کنار ارقام بودجه مربوط به تسلیحات و وزارت جنگ و سازمانهای انتظامی و امنیتی و ارقام بودجه مربوط به آموزش و پرورش

قرار دهید و سرانجام از مجموع این بررسی ساده به ارزش تبلیغات مداوم دولت و دستگاههای خبری و سخنرانی ها و مصاحبه ها ی مقامات عالـــی کشور پی ببرید ، چگونگی وضع فکری و سرگرمی های جوانان و نوجوانان ما و گرایش شدید و روزافزون آنها به تفریحات ناسالم و ارضای غرایز وخواسته های طبیعی از طرق انحرافی و توجه ساده بآمار جنایات و جرایم در داد ـ سراها ، بررسی سطح نازل تفکر و اندیشه جوانان و عطش شدید آنهـــا برای مطالعه و کار سالم و محروم بودن از وسایل مربوط به افزایش ســـطح فرهنگ و معرفت در میان نسل جوان و هدر رفتن وحشتناك استعدادها و ظرفیت های جسمی و روانی آنها از جمله دلایلی است که بی اعتقـــادی سازمانهای مسئول دولتی را به مسائل اساسی و بنیادی اجتماعی ثابت می کند . و نشان میدهد که همه ٔ این ضایعات و نارسائی ها اگر همراه با ـ بررسی دقیق و عاری از غرض باشد به یك نتیجه اصلی میرسد و آن فقدان آزادیهای اساسی و محروم بودن جامعه از شرکت در تعیین مسیر سیاسی و اجتماعی و اقتصادی دولت میباشد ، یعنی اکثریت مردم جامعه ما و ـ نمایندگان واقعی منتخب آنها مطلقا" در تصمیم گیریهائی که شامل شرایط اجتماعی و اقتصادی زندگی آنها میشود شرکت ندارند و بهمین علت با تمام برنامه ها و تبلیغ های غلاظ و شداد ی که در ده پانزده سال گذشته در مورد مبارزه با بیسوادی اعلام شد هنوز اکثریت مردم جامعه ما یا سواد ـ ندارند و یا نسبت برشد و بلوغ اجتماعی و سیاسی که لازمه یك جامعه ـ دموکراتیك و شرط اساسی تکامل و پیشرفت اجتماعی و اقتصادی میباشد در

مرحله قطعی بیسوادی اجتماعی و نا آگاهی سیاسی قرار دارند ، در نتیجه فقدان آگاهی اجتماعی و انگیزه های سیاسی ، اکثریت جامعه ما فاقد قدرت کافی برای حضور و شرکت در امور اجتماعی و نظارت بر وظایف قوای حاکمه کشور می باشد ، و بهمین علت یعنی تحمیل بیسوادی و محرومیت از فعالیت سیاسی و اجتماعی است که نظام سیاسی کشور میتواند قدرتهای شخصی و حکومتهای فردی و روشهای پلیسی را بر ملت تحمیل کند . اگر ملت ما در اتخاذ تصمیم های اساسی شرکت داشت و مسائل اجتماعی و اقتصادی بو- سیله نمایندگان واقعی و منتخب او مورد بررسی و نقد و بحث قرار میگرفت کجا امکان داشت که دولت بتواند میلیاردها تومان پول ملت را برای خرید سهام یك شرکت ورشکسته نظیر کروپ تقدیم سرمایه داران بین المللی و - شرکای آنها کند ، آنچنان که بقول خبرنگار اشپیگل حتی خود آلمانها هم از این عمل بشگفتی در آیند . اگر کمیسیون شاهنشاهی رسیدگی به ضایعات صورت پولهائی را که بهمین وضع از خزانه ملت بدیگران بخشیده شده است منتشر کند و به اطلاع مردم برساند ، اگر کمیسیون شاهنشاهی رسیدگی بـه ضایعات صورت دارائی ها و درآمدها و سهام و ثروت مقامات عالی مملکت را بدون اغماض در دسترس ملت ایران قرار دهد ، آنوقت میفهمیم که ضایعات حقیقی چیست و چه اندازه است ، اگر کمیسیون شاهنشاهی رسیدگی بضایعات تعداد صحیح زندانیهای سیاسی ایران و نوع و کیفیت جرم و محکومیت و باز جوئی و محاکمه و وضع زندانها و رفتاری را که با آنها میشود منتشر کند - آنوقت کیفیت واقعی ضایعاتی که در سالهای اخیر بر سر ملت ایران آمده است

آشکار خواهد شد و معلوم میشود که بقول آقای کالا هان نخست‌وزیر انگلیس حکومت بر مردمی که به حقوق اجتماعی و سیاسی خود آگاهی دارند دشوار است ، و هر قدر ملتی در اثر آزادی دموکراسی نسبت به حقوق اجتماعی خود آگاه تر باشد حکومت بر آن ملت دشوارتر است.

نظارت بر درآمدها و هزینه های کشوری طبق قانون اساسی ما از حقوق مسلم مجلس‌شورای ملی است ، هیچ مقامی جز مجلس‌شورا حق ندارد در ثروت مملکت و درآمدهای آن دخل و تصرف کند ، ولی ما میدانیم که میلیاردها میلیارد تومان درآمد کشور در حالی که کشاورزی مملکت رو به نابودی کامل می رود و حوائج و نیازمندیهای اولیه مردم کشور از قبیل نان و آب و بهداشت و آموزش و راه و برق و خطوط و وسایل ارتباطی و کار و اشتغال و مسکن در نارسائی و کمبود کامل است در راه مخارج تفننی جشنها و جشنواره ها و تشریفات و پذیرائی ها و خرید سلاحهائی که هرگز مورد احتیاج ملت ایران نیست و ما قدرت و امکان استفاده از آنها را نداریم تلف شده است ، مملکتی که میلیونها بشکه نفت در روز از چاههای آن استخراج میشود و به خرید - موشك و تانك و هواپیما و کشتی و هزاران نوع وسائل نظامی غیر قابل‌استفاده اختصاص می یابد هنوز خیابانهای پایتخت‌آن پر از چاله است و هنوز در جویهای سرباز تهران چیزی بنام آب که مخلوطی از لجن و کثافت است جریان دارد متأسفانه شیوه های پلیسی و روشهای خشونت‌بار استبدادی وبی اعتنائی مطلق به اصول و شرایطی که در قانون اساسی‌مطرح است معلول همین نا آگاهی عمومی و فقدان سنت های دموکراتیك و آزادیهای اجتماعی

در کشور ما میباشد ، و بهمین ترتیب فقدان این سنت‌ها و آگاهیها نیز ـ
علتی جز وجود استبداد و ادامه آن در همه زمینه های حیات ملی ما ندارد
در حالی که بظاهر هفتاد سال از انقلاب مشروطه و تبدیل نظام استبدادی
به نظام مشروطه میگذرد ، اگر وظائف و مسئولیتهای دولتی و حدود اختیارات
قوای سه گانه تقنینی و قضائی و اجرائی طبق موازین قانون اساسی جریان
می یافت و زمینه رشد و تکامل تدریجی اجتماعی و سیاسی اکثریت جامعـه
ما در طی این مدت فراهم میشد ، و مسئولیت مجلس در برابر مردم و مسئولیت
دولت در برابر مجلس آنطور که از قانون اساسی ما مستفاد میشود در متن ـ
نظام سیاسی کشور تثبیت و تحکیم می گردید ، طبعاً" کشور ما مدتها بود که
از روشهای پدرسالاری دولتی و شیوه های شخصی قدرت که امروزه در اداره
امور کشور و تعیین تکلیف برای دولت و سازمانهای آن اعمال میشود دور شده
بود . این مسئله احتیاجی به تذکر ندارد که علت اصلی و اساسی انقلاب ـ
مشروطیت ما و انگیزه قیام مسلحانه پدران ما در برابر استبداد حکومت قاجار
همین بود که حکومت قانون جانشین حکومت روشهای شخصی و سلیقه ها و
نظریات و تمایلات فردی شود ، البته قانونی که منبعث از مصالح اجتماعی و
اقتصادی اکثریت جامعه ایران باشد نه مولود منافع خصوصی فردی و یا طبقاتی
گروه حاکم . قانونی که بمصداق ماده ۲۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر در شرایط
جامعه دموکراتیك و به منظور تأمین شناسائی و مراعات حقوق و آزادیهـای
دیگران و برای رعایت مقتضیات صحیح اخلاقی و نظم عمومی و رفاه همگانی ـ
وضع شده باشد .

در اینجا محدوده حقانیت و مشروعیت ، یعنی قدرت نفاذ و حکومت قانون و همچنین صلاحیت و مشروعیت واضعین آن مشخص میگردد ، قانون واجب الاحترام و لازم الاتباع قانونی است که در شرایط جامعه دموکراتیک وضع شود ، و شرایط جامعه دموکراتیک یعنی واضع قانون باید نماینده منتخب و واقعی اکثریت جامعه و نماینده خواستها و نیازهای آنها به عدالت اقتصادی و امنیت اجتماعی و سیاسی در مجلس و انجمن های شهری باشد .

اعلیحضرت در گفت و گوی خود با مصنّف کتاب شیر و خورشید شکل واضح و تصویر روشنی از طرز حکومت بر کشور و اداره امور سیاسی و اقتصادی جامعه ما را مجسم میکنند . در جواب این سئوال که علت اینکه مخالفت آشکاری در ایران وجود ندارد اینست که عملاً نابود شده است مثل حزب کمونیستی توده میگویند :

" یک بار دیگر باید دید مخالفت با چه و با کی ؟ . من گاهی این جمله خودم را کاملاً درست می یابم که مخالف واقعی خودم هستم ، زیرا من میکوشم انتقاد کنم و می کوشم بهتر کار کنم ، من با همه سازمانهای اطلاعاتی و بازرسی خودم میتوانم به سرچشمه و ریشه هر خطا و نقصی برسم و پی ببرم لذا در نهایت امر جناح مخالف اعلیحضرت همایونی خودم هستم .

در اینجا می بینیم که یا بر اثر گزارشهای سازمانهای اطلاعاتی و بازرسی و یا بر اثر تلقی شخصی مقام سلطنت ، مخالفت با رژیم و روشهای اجتماعی و اقتصادی آن به قول اعلیحضرت تبدیل به (جناح مخالف اعلیحضرت همایونی) می شود ، در حالیکه مخالفت با مقام سلطنت غیر از مخالفت با روشهای فردی

و شخصی اعمال قدرت در باره امور اجتماعی جامعه و کشور است ، اگر کسی
با مقام سلطنت در محدوده اصولی که قانون اساسی ما معین کرده است ـ
مخالفت کند و این مخالفت را به اعمال مخرّب از قبیل توطئه چینی و یا
خرابکاریهای سیاسی و یا مسلحانه بکشاند در اینصورت طبق حکم قانون اساسی
این گونه افراد بر علیه قانون اساسی قیام کرده اند و برعلیه رژیم مشروطه
دست به توطئه زده اند ، اما اگر کسانی با اقدامات ظالمانه اجتماعی واقتصادی
رژیم و یا فساد و یا چپاول و یا امتیازات فاحش اجتماعی و اسراف و تبذیر ـ
ثروت و در آمد کشور مخالف باشند ، در اینصورت اینگونه افراد الزاماً
مخالف با مقام سلطنت نیستند ، اینگونه افراد طبق قانون اساسی حق دارند
عقیده خود را در مخالفت با برنامه های و روشهای سیاسی و اجتماعی و
اقتصادی رژیم آزادانه و در حمایت قانون از طریق قلم و زبان و اجتماعات
ابراز کنند ، یعنی دست بکاری بزنند که فلسفه قیام مشروطه و انقلاب مسلحانه
پدران ما را در تحمیل حکومت قانون نه حکومت فردی به سلاطین قاجار یعنی
مظفرالدین شاه و محمد علی شاه تشکیل میدهد ، اگر سازمانهای اطلاعاتی
مقام سلطنت همه این مخالفتها را دربست به حساب کمونیستها بگذارد آیا
معنا و مفهوم آن این نمیشود که تنها کمونیستها هستند که با استبداد و
فساد و دزدی و غارت و تبعیض و جمع آوری میلیاردها ثروت بوسیله عده ای
محدود مخالف هستند ؟ آیا تعبیر باین نمیشود که این کمونیستها هستند
که با بیعدالتی اجتماعی و اقتصادی مبارزه میکنند ؟ از این گذشته ، اگر
همانطورکه اعلیحضرت اعلام کردند فساد وجود دارد ، اگر گرانفروشی وجود

دارد ،اگر ضایعات صنعتی وکشاورزی و اقتصادی و مالی وجود دارد ،اگر پول ملت ایران در عین نیاز مردم برای نجات شرکتهای بین‌المللی ازورشکستگی و عسرت به هدر میرود و در اینصورت اگر همه این نارسائی ها و نقائص و- ضایعات محصول بی کفایتی دولت و معلول ضعف قوه مقننـــه و قضائیه است بنابراین چگونه مخالفت با این سیاستها را باید ناشی از کمونیست بودن - دانست ؟ چه دلیلی وجود دارد که گزارش سازمانهای اطلاعاتی و بازرسی مقام سلطنت مبتنی بر واقعیت و حقیقت باشد در حالی که هزاران دلیـــل وجود دارد که همه مخالفین روشهای فاسد اجتماعی و اقتصادی رژیـــم ایران مارکسیست نیستند . و اگر سازمانهای اطلاعاتی اعلیحضرت ایـــن مخالفین را مارکسیست معرفی کرده اند دروغ محض و خیانت آشکار به مصالح عالیه کشور و به موقع ووضع خاص شخص اعلیحضرت میباشد . مصنف کتاب شیر و خورشید درگفت و گوی خود با مقام سلطنت سئوال میکند که در ایـــران چند زندانی سیاسی وجود دارد و اعلیحضرت جواب میدهند که شاید سه هزار نفر. و او می پرسد که آیا همه آنها مارکسیست هستند و اعلیحضرت جواب میدهند :بلـــه . البته ،غیر مارکسیست وجود ندارد . اگر این جواب اعلیحضرت مبتنی بر گزارش سازمانهای اطلاعاتی مقام سلطنت باشد من بـه عنوان یکی از افراد ملت ایران و به نمایندگی از سوی دهها وصدها هزار نفر از مردم این کشور باید بگویم که اکنون در زندانهای ایران نه سه هزار بلکه هزاران فرد وجود دارند که هرگز مارکسیست نیستند و بـــا تسـلط مارکسیســم بهر شکل آن اعم از روسی و چینی وکوبائی و غیره مخالفند

چه کسی در ایران می تواند ادعا کند که حضرت علامه مجاهد آقای طالقانی که یک عمر در راه اسلام واقعی قدم و قلم زده است مارکسیست است ؟.

آیا آقای هویدا از علامه مجاهد حضرت آیت الله خمینی وطن دوست تر و نسبت به استقلال وطن ما با حمیّت تر است ؟.

و چه کسی میتواند ادعا کند که دختر بیست ساله آقای طالقانی که اکنون گویا به حبس ابد محکوم شده است و دهها و صدها نفر از جوانها اعمّ از روحانی و غیر روحانی که اکنون به جرمهای ساخته و پرداخته سازمان امنیت و دادرسی ارتش و بازجوئی های آمیخته با شکنجه در زندانهای ایران بسر می برند مارکسیست هستند ؟.

اگر اعلیحضرت واقعاً تصمیم ها و نظریاتشان بر گزارشهای سازمان اطلاعاتی و عرایض مقامات دولتی در مسائل حیاتی کشور مبتنی است من بنام مصالح ملت ایران و بنام کسی که هیچ آرزو و داعیه ای جز ذکر حقیقت و فقط مصلحت اکثریت مردم ایران ندارد باید بگویم که هیچیک از این گزارش ها اعمّ از کتبی و شفاهی بر حقیقت و انصاف مبتنی نیست و هیچیک از این گزارشات و اقدامات سازمانهای اطلاعاتی با صلاح و مصلحت شخص مقام سلطنت هماهنگی ندارد واصولاً اگر اعلیحضرت به ضوابط قانون اساسی توجه نمایند کوچکترین نیازی بوجود این گونه سازمانهای اطلاعاتی ندارند که نه جرأت گزارش کردن حقایق اسف بار اجتماعی و اقتصادی ایران را دارند و نه منافع خصوصی آنها اجازه این کار را میدهد.

اما اینکه مارکسیسم و حزب توده به صورت شمشیر داموکلس بر سر ملت ایران آویخته شده است و هرگونه مخالفت و اعتراض و انتقادی از طـــرف دستگاهها و مقامات ذینفع به مارکسیست ها نسبت داده میشود گذشته از آنکه برای مارکسیسم و مارکسیست ها هاله ای از قدوسیت و شهادت و جهاد در راه ظلم و فساد و استبداد بدست عطه استبداد و مبلغین و تئوریسین های نظام سیاسی ایران ساخته میشود ،واقعیت اینست که از ـ هنگامی که مانیفست کمونیسم بدست مارکس و انگلس نوشته و منتشر شد صدو سی و دو سال می گذرد یعنی از سال ١٨٤٤ به اینطرف مارکسیسم بـــه عنوان یك عقیده اجتماعی در زندگی سیاسی روزانه اروپائی ها خصوصـــا" و سایر کشورهای جهان عموما" مطرح شد و از آن هنگام تاکنون و مخصوصا" از انقلاب اکتبر ١٩١٧ روسیه این عقیده و روشهای اجتماعی و اقتصـــادی آن زندگی میلیونها انسان و بلکه متجاوز از یك میلیارد نفر از مردم کره‌زمین را در بر گرفته است. و گذشته از آن امروز احزاب کمونیست و مارکسیست در کشورهائی از جهان نظیر فرانسه و انگلیس و بلژیك و فنلاند و ایتالیا وپرتقال و سوئد و نروژ و دانمارك و هلند و هندوستان و دیگران بصورت نهادهـا و بنیادها ی قانونی رژیم سیاسی این کشورها درآمده است ،یعنی دراین کشورها با اینکه در نظام سرمایه داری زندگی میکنند هرگز یك نفر را باتهام عقاید مارکسیستی و فعالیت برای عقاید مارکسیستی تحت تعقیب و بازداشت و محاکمه قرار نمیدهند و بزندان نمیاندازند . به عبارت دیگر ملت ها و رژیم ها هـــر قدر مترقی تر و بالغتر و دموکرات تر باشند و از نظر زندگی و رفاه

اجتماعی و اقتصادی پیشرفته تر باشند ، اغماض و تساهل و بردباری ـ
آنها در برخورد با عقاید افراطی اعمّ از چپ و یا راست بیشتر و میدان
برای برخورد آزادانه عقاید و طرح آزادانه مسائل از طرف افراد و ـ
گروهها و احزاب در چهار چوب عقاید سیاسی و اجتماعی خاص خودشان
بازتر است . مقصود از ذکر این مختصر اینست که ما اکنون در مقابل
یك پدیده‌ٔ جهانی بنام مارکسیسم قرار داریم که بعنوان شیوه ای از راه ـ
حلهای اجتماعی و اقتصادی در گروهی از کشورها مستقر شده و در گروه
دیگری از کشورها بصورت جزئی از بنیادهای سیاسی رژیم شناخته شده ـ
است . باین ترتیب کشور ما نیز نظیر همهٔ کشورهای جهان مخصوصاً
کشورهائی که مارکسیسم بحکومت نرسیده و یا اصولاً بکلی ممنوع میباشد
در مقابل یك واقعیت ملموس و زنده قرار داریم که طبعاً بجای فرار از ـ
برابر این واقعیت باید دیر یا زود در برابر آن قرار گیریم . و اگر خود
در برابر آن قرار نگیریم جبر حوادث ما را در برابر آن قرار خواهد داد .
در دمکراسیهای غربی یعنی در کشورهائی که احزاب کمونیست در آنجا
ها قانونی است و این احزاب آزادانه در فعالیتهای سیاسی و انتخابات
شرکت دارند و در مطبوعات و نشریات و یا در سندیکاها و اصناف برای ـ
پیشرفت عقاید خود تبلیغ میکنند و در مجالس و انجمنهای شهری با
انتقاد و عرضهٔ برنامه های خود با سیاست های اجتماعی و اقتصادی ـ
رژیمهای سرمایه داری مخالفت مینمایند طبعاً احزاب معتدل و دست
راست و حکومتهائیکه اکثریت آرای مردم را در انتخابات بدست میآورند

سعی میکنند از راه ارائه برنامه های اقتصادی و اجتماعی مترقی و یا از طریق ارائه ضعفها و نقائص عملی و نظری برنامه مارکسیستها وضع سیاسی خود را در میان توده های رای دهنده تحکیم نمایند و از گرایش بیشتر مردم بسوی احزاب چپ و مخصوصا کمونیست ها با تنظیم و تصویب لوایح و قوانین مفید اجتماعی جلوگیری بعمل آورند . در این کشورها مردم بخاطر سطح بالای فرهنگی و شعور اجتماعی و آگاهیهای سیاسی در تصمیمها و رای دادنها وگرایشهای سیاسی خود دچار احساسات نمیشوند و بدنبال شعارهای تند اعم از چپ و راست براه نمیافتند زیرا آنها در نتیجه تجربه طولانی دموکراسی از نظر فکری و همچنین ازنظر مصالح اجتماعی و اقتصادی خاص خود پیوندها و دلبستگیهائی بدست آورده اند که بآسانی آنها را از دست نمیدهند ، برای آنها آزادی عقیده وآزادی بیان وآزادی فعالیتهای فکری و استعدادهای فردی دارای ارزشهای ریشه دار و با سابقه وتجربه شده استکه همراه بارشد اجتماعی در اتخاذ موضع سیاسی ،آنها را از هیجانات موقتی و گرایش های سطحی و سرسری باز میدارد . اگر روشهای اجتماعی و اقتصادی دولت در جهت منافع آنها باشد هرگز آنها تمایلات سیاسی خود را به صرف شعارهای طلائی از دست نمیدهند و اگر این روشها با سنتهای اجتماعی دموکراتیك و با منافع خصوصی آنها هماهنگی نکند در اینصورت بعنوان یك رای دهنده وکسی که رای آزاد او در سقوط رژیمها و دولتها و برکناری احزاب از قدرت و حکومت نقش اصلی را برعهده دارد به

سوی حزب و گروهی متمایل میشود که باصول اجتماعی و ضوابط رشد و رفاه بیشتر وفادار باشد . در اینصورت دولتی که در این کشورها برسر کار میآید بقا و دوامش در یک دوره انتخاباتی بسته بکارهائی است که در زمینه های اجتماعی و اقتصادی در جهت مصلحت عمومی جامعه و حفظ آرای اکثریت رای دهندگان انجام میدهد ، باینجهت در این کشورها احزاب چپ با قدرت و نفوذی که دارند خود یک عامل تحریک کننده برای احزاب معتدل و جناحهای حاکمه بشمار میروند .

اما در کشورهائیکه فعالیت احزاب سوسیالیستی بطور کلی در آنها ممنوع است معمولا " رژیمهائی حکومت میکنند که اصولا " بضوابط دموکراسی پای بند نیستند ، در این کشورها انتخاباتی بمعنی دموکراتیک و آزاد وجود ندارد ، دولتها اگر مجلسی وجود داشته باشد در برابر آن مسئولیتی ندارند ، جامعه در سطح نازلی از آگاهی اجتماعی و شعورسیاسی بسر میبرد ، کشور بمرحله صنعتی و دستیابی بعلوم و فنون جدید نرسیده است . اکثریت مردم از حقوق قانونی اجتماعی و سیاسی خود اطلاعی ندارد ، رهبریهای فردی و گروهی جای حکومت قانون نشسته است ، اختلاف طبقاتی و ثروت و فقر بین اقلیت حاکم و اکثریت محکوم فاحش است در چنین جامعه ای مارکسیسم مثل رژیمهای سرمایه داری بورژوا یک عامل محرک برای دولتها نیست بلکه در دست رژیمهای مستبد یک اسلحه موثر و یک بهانه سیاسی قاطع برای سرکوبی هرنوع مخالفت و اعتراض می باشد ، بهمین علت استبداد و فساد برای مارکسیسم بحکم اصولی که

بر توده های محروم و فقیر از مساوات و برابری اقتصادی و اجتماعی عرضه میکند زمین بسیار مساعد و پربرکتی برای تخم افشانی میباشد .

بعبارت دیگر مردمی کههم درزیرفشار استبداد و تنگناهای شدید و تحمیلات فراوان و طاقت فرسای اقتصادی و مالیاتی آن بسر میبرند و هم بخاطر استبداد از رشد فرهنگی و بلوغ سیاسی برای تفکر و اندیشه و تجربههای اجتماعی باز مانده اند ، هیچ مجال و فرصتی برای اظهار نظر و مبادله عقاید و انتخاب راه و گزینش گرایشها وپاکار اجتماعی منطبق بسا فرهنگ سیاسی و مصالح اجتماعی و مواضع اقتصادی خویش ندارند ، بایسن ترتیب نظام استبدادی خود در سوئی میایستد و هرگونه تفکر اجتماعسی مخالف و عقیده سیاسی معارض را با برچسب مارکسیستی در مقابل خود قرار میدهد و آنرا بوسیله؛ قانون و یا بدون قانون و بهر حال بوسیلـــه؛ زور با تزریق مفاهیمی نظیر خرابکاری و توطئه گری و براندازی غیر قانونی و مخالف با امنیت و قانون و نظم قلمداد مینماید .

و در این میان بطور عمد و بدست خود خلائی عمیق ایجاد میکنـــد که در این خلاء هم تفکر منطقی مخالف و متعادل و حتی غیر انقلابی و صد درصد اصلاح طلبانه و باصطلاح رفورمیست هم جائی ندارد .

نظام استبداد در حقیقت همه مردم را در مقابل دوقطب مخالف قرار میدهد بایسن ترتیب که هر فردی از افراد جامعه اگر بارژیم استبداد ـ موافق نباشد مارکسیست است .

طبق منطق رژیم هیچ مخالفی نمیتواند مارکسیست نباشد و هر

مارکسیستی طبق قانون مجرم و قابل تعقیب و عملا" فردی یاغی بشمار می رود پس هر مخالفی با روشهای اجتماعی و اقتصادی رژیم بالمآل مجرم و خطاکار و محکوم میباشد .

این منطق همانطور که گفتم از یك سو راه را بر پیدایش و رشد هرنوع اندیشه اجتماعی منطقی و هر نوع نظام فکری مخالف با استبداد و فساد میبندد و مجال هرگونه فعالیت اجتماعی و سیاسی متعادل مخالف را بر روشنفکران و فرزانگان مسدود میکند و از سوی دیگر میدان را برای رشد مارکسیسم بعنوان تنها وسیله و تنها منطق و ایدئولوژی مخالف با استبداد و فساد باز میگذارد ، وقتی فرد یا گروه ، بجز دوجبهه و دو روش و دو — شیوه حق انتخاب نداشته باشد ، طبعا" سرانجام و به سائقه" وضع اجتماعی و فکری و فرهنگی و موضع طبقاتی خود بیکی از این دو جبهه میپیوندد ، و چون مارکسیسم یك ایدئولوژی جهانی و متکی بیك منبع بزرگ سیاسی و تبلیغاتی جهانی است و مارکسیستها در هر کشور از راههای گوناگون - از این منبع و شاخه های فراوان آن تغذیه میکنند . بنابراین مثل اینست که رژیمهای استبدادی عملا" اجازه فعالیت را فقط بکسانی و بگروهی می دهند که از این منبع تغذیه میکنند ، یعنی چه قانونی وچه غیر قانونی وچه پنهانی و چه آشکار وسائلی که برای فعالیت در اختیار مارکسیستها قرار دارد در اختیار هیچ فرد وگروهی که در خارج از اصول سازمانی و رهبری سیاسی مارکسیستهای جهانی ، با استبداد و بیعدالتی های اقتصادی رژیم حاکم بر کشور خود مخالف است قرار ندارد ، و نتیجه آنکه

افراد و گروههائی که میتوانستند نظیر کشورهای آزاد غربی بدون اینکه عضو حزب کمونیست باشند با عقاید مترقی اجتماعی برای پیشرفت جامعه خود در زمینه برخوردهای فکری و طرح و بحث مسائل عمومی اجتماعی و از طریق احزاب و محافل علمی و نشر کتاب و شرکت در انتخابات و انجمن های شهری فعالیت نمایند عملاً یا مجبور بسکوت و خاموشی و انزوا میشوند و یا همرنگ جماعت می شوند و پس از مدتی مقاومت و کف نفس و مجادله با خود به وسوسه های فریبنده مال و منال و جاه و مقامی که رژیم استبدادی برای خرید آنها عرضه میکند تسلیم میشوند و یا اینکه به جبهه ای که رژیم از نظر مخالفت با خود فقط آنرا برسمیت میشناسد یعنی به مارکسیست ها ـ اگر مارکسیست هائی واقعاً وجود داشته باشند ـ می پیوندد .

می بینیم که رژیم برای رهائی خود از محظورهای بین المللی و همچنین برای جلب حمایت محافل سرمایه داری اروپا و آمریکا مسئله قدرت فردی و استبداد گروه حاکمه را با سهلترین راه یعنی با انتساب هرنوع مخالفت به مارکسیست ها و انکار هر نوع مخالفت غیر مارکسیستی حل میکند و طبعاً به خاطر دغدغه بقای خود بهر قیمت و از هر راه چشم خود را بعوارض مصیبت باری که این وسیله برای استقلال و آزادی ملت ایران در آینده های دور ویا نزدیك ببار خواهد آورد فرو می بندد . رژیم سیاسی استبدادی نمیخواهد این واقعیت را قبول کند که در این خلاء و شکاف عمیقی که بطور مصنوعی بوجود آورده است نه تنها خود بحکم قانون تحول و تطور تاریخ فرومی افتد بلکه بسیاری از ارزشها و عوامل استقلال بالقوه سیاسی و تمامیت ارضی وطن

ما را نیز به همراه خود نابود می سازد . زیرا جامعه ای که اکثریت آن تجربه ٔ در تنوع عقاید و ارزشهای سیاسی و اجتماعی ندارند و آزادی و کیفیات گوناگون مادی و معنوی آن را با شعور خود لمس نکرده اند و با وجود همه تبلیغها و گزافه ها و دروغها ، تا حد مطلوب یك رشد و پیشرفت صنعتی وعلمی و فنی فاصله ای بسیار دور دارند و در مقابل با فقر و محرومیت و تبعیض و فساد انس و الفتی دیرینه دارند طبعاً به آسانی و نه بصورت یك جامعه پیشرفته فرهنگی ، از یك منظومه سیاسی که هرگز بدلخواه خود در آن نبودند و از بد حادثه به منظومه سیاسی دیگر رانده میشوند ، وتازه این در صورتی است که از قبل و در گرماگرم این انتقال از مدار یك قطب سیاسی بمدار قطب سیاسی دیگر ، سرنوشت او به تجزیه ٔ جغرافیائی منتهی نشده باشد . این در هنگامی است که متأسفانه رژیم سیاسی ایران کوچکترین رابطه و تماسی با واقعیت اوضاع سیاسی کشور ندارد ، مسائل اساسی ملی را بر اساس منافع خصوصی خود حل میکند ، در برابر کوهی از مشکلات اجتماعی و اقتصادی بجای رجوع باصل و ریشه مشکلات و حل منطقی آنها ، فریاد اعتراض را با گلوله خفه میکند ، زمزمه مخالف خارجی ها را با پول و رشوه وکمکهای مجانی و خریدهای بیحساب خاموش میسازد و نرخ حق السکوت و سازش و همکاری را در داخل هر لحظه بالا تر میبرد ، و هر طرحی را که خود دیروز با صرف مبالغ زیادی پول از خزانه ملت ساخته است امروز بآسانی خراب می کند ، هر تصمیمی را که امروز صبح درمورد زندگی مردم و حوائج حیاتی آنها گرفته است شب هنگام بآسانی دود کردن یك سیگار و پاره کردن یك ورق کاغذ

زیر پا میگذارد ،وقتی میخواهد جشن و سرور یادبود و سالروز بر پاکند در یك چشم بر هم زدن و با تجهیز کلیه امکانات دولتی و با صرف دهها میلیون تومان پول مردم و حتی با اخذ وجوه بطور مستقیم از کسبه و تجار مراسم و تشریفات و چراغانی انجام میگیرد ،اما وقتی می خواهد بین مالك و مستاجر رابطه ای قانونی برقرار کند ،یك لایحه را مدت چهار سال واندی در مجلس نگاه میدارد یعنی آنچه که منافع طبقه مرفه و مالکین دهها وصدها خانه وآپارتمان و بساز بفروشهای طبقه حاکمه را مورد بحث قرارمی دهد هیچ گاه مورد اعتنا قرار نمیگیرد و تازه قانونی که میگذرد هرگز بر اساس عدالت و رفاه عومی نیست . در سالی اعلام میشود مدارس ملی است و دیگر مدرسه خصوصی وجود ندارد و سال بعد این تصمیم لغو میشود ،زیرا هر کس که پول بیشتر دارد باید بچه هایش را با شرایط بهتری تربیت کند، هرکس پول ندارد باید با شرایط پست تری بسازد ،و بنابراین اگر پولدار باشی می توانی فرزندانت را در مدارس خصوصی بگذاری ،اگر پولدار شدی می توانی خانه بزرگتر و اتومبیل گرانقیمت تر و تجمل بیشتر و رفاه زیادتر داشته باشی ،میتوانی هرچه دلت بخواهد خرج کنی ،هرچه بتوانی پول در بانك های خارج و داخل پس انداز کنی ،می توانی هم در تهران و هم در رامسر و هم در پاریس و هم در لندن و هم در سواحل اسپانیا و هم در نیس و کان و هم در آمریکا خانه بخری ،و زندگی اینچنین به صورت یك مسابقه روزانه برای دزدی و چپاول بین مردم در می آید ،غارت و چپاول از خزانه عمومی از مقاطعه کاریها ،از زد و بندها ،از خریدهای داخلی و خارجی و دزدی

و غارت از یکدیگر ، فروشنده از خریدار ، و تولید کننده از فروشنده ، وسازنده از مصرف کننده ، مالك از مستاجر و راننده از مسافر و کارمند از ارباب رجوع و ارباب رجوع بنوبه خود به اعتبار شغل و حرفه از ارباب رجوع ، این تصویری است از جامعه امروز ما با این نکته اساسی که وجود فشار پلیسی و استبداد رژیم در کنار این چپاول دائمی بصورت ارزش رایج اخلاقی و اداری سلوك روزانه در روابط مردم را بکلی مسموم و فاسد کرده است ، یعنی مردمی که با شدت و حدّت بسوی تجمل و اسراف و لذات گرانقیمت و رقابت ها و هم چشمی های مبتذل رانده میشوند و شدت گرفتاری آنها در زندگی روزانه وکاهش شدید ارزش پول در مقابل افزایش هزینه زندگی و تورم آهنگ دزدی و تبعیض و فساد و فشار و خشونت را هر آن زیادتر و در مقابل شدت برخورد افراد وگروهها را با یکدیگر در صحنه های مختلف زندگی اعمّ از ادارات و یا معاملات و در روابط و برخوردهای ضروری در کوچه و خیابان هر روز افزونتر و حالات عصبی و روانی و روحی مردم را در رابطه با یکدیگر خشنتر و بی پرواتر و عاری از هرگونه روح تفاهم و مماشات و بردباری مینماید . در یك چنین معرکه ای هم کمیسیون شاهنشاهی برای رسیدگی بضایعات تشکیل می شود وهم در همان حال سی میلیون دلار یعنی متجاوز از دویست میلیون تومان برای احداث میدان اسب دوانی همراه با دستگاه کمپیوتر اختصاص می یابد ، وکسی نیست که بگوید ملتی که اکثریت آن بیسواد ومحتاج نان روزانه و غذای گرم و پوشاك و سوخت زمستان هستند و پزشك ومریضخانه و مدرسه و دوا و منزل و ماٌوای حسابی ندارند میدان سی میلیون دلاری

اسب دوانی که یك وسیله کاملاً تجملی و لوکس است چه بدردشان می خورد ؟ وکسی نیست که بگوید اگر نمایندگان واقعی و منتخب این مردم نیازمند درمجلس شورا و انجمن های شهری می نشستند چگونه ممکن بود که اجازه چنین خرجهای زائدی را بدهند و بگذارند که گروههای مرفه حاکمه با پول مردم برای خود و مهمانان خارجی خود این چنین وسایل سرگرمی و تفریح مافوق لوکس بوجود آورند . و یا چگونه اجازه میدادند که بساز و بفروشهای طبقه حاکمه با دستیاری شرکتهای بین المللی اینگونه خانه ها و آپارتمانهای تجملی و لوکس در اراضی شهری تهران بسازند تا در نتیجه وجود اینگونه وسایل تجملی ، اهنگ دزدی و غارت برای دست یافتن به این گونه وسائل که خود سلاحی برای ارائه اعتبار و نفوذ و تجدد طلبی نمایشی و توخالی نوکیسه ها و تازه بدوران رسیده ها در آمده است سریعتر و شدید تر شود ؟ در یك چنین وضعی از فلاکت اخلاقی و معنوی جامعه است که رژیم در حدّ اعلای قدرت ظاهری خود برای مقابله با عقاید مخالف به حد اعلای ضعف باطنی خود در برخورد و مقابله با عقاید مخالف خود رسیده است . رژیم سیاسی ایران در حالیکه خود را در اوج قدرت و نیرومندی نظامی و سیاسی می بیند و در حالی که تعداد زندانیان سیاسی رژیم به قول آمارهای مؤسسات جهانی به پنجاه هزار و بیشتر رسیده است تحمل کوچکترین انتقاد و اعتراضی را ندارد، یعنی در واقع فرسودگی اجتماعی رژیم از درون آنچنان عمیق است که در رویاروئی با مشکلات ، جز تأیید و جز اطاعت و جز سکوت و جز باری بهر جهت کردن و امروزرا به فردا رساندن و از بازگوئی هرنوع عیب و نقصی خودداری کردن و

احتراز از گزارش هر نوع نابسامانی و نارسائی و خودداری از شنیدن هرنوع معایب و نقائصی که مجموع سازمان اداری رژیم را فلج ساخته است چاره - دیگری ندارد .

امروز بر هیچکس پوشیده نیست که مهندس ریاضی رئیس مجلس شورا ، مهمترین رکن مشروطیت مملکت را بصورت یك مکتب خانه اداره میکند . - لوایح و قوانین بدون بحث از طرف وکلا با اشاره آقای رئیس تصویب میشود . وکلائی که هرچند منتخب واقعی نیستند ولی بخاطر عنوان نما- یندگی توقعاتی را در مردم و مخصوصا" در ولایات و در میان برخی از - طبقات مردم بر می انگیزانند هرگز حق سئوال و جواب از دولت و حق انتقاد و بحث و ایراد ندارند ، متأسفانه هرجا که دولت نخواهد جواب بدهد و در مقابل هر ایراد و اعتراض اساسی ، بلافاصله رئیس دولت و یا رئیس مجلس و یا وزراء میگویند مسئله دستور و امر اعلیحضرت است ، و با این حرف دهانها را میبندند . هر آدم ساده ای میداند که ذکر این جمله محتوائی جز یك تهدید ضمنی و حتی اخطار صریح بشخص معترض و یا سئوال کننده که خواهان بحث و توضیح است ندارد و تازه - این درباره مسائلی نسبتا" کم اهمیت و درجه دوم و سوم است زیرا در زمینه مسائل اساسی و درجه اول اجتماعی و اقتصادی و سیاسی از قبیل خرید اسلحه و کمك کردن و وام دادن به کشورهای بیگانه ، مقاطعه های کلان تأسیسات کشوری و نظامی که سر به میلیاردها دلار میزند نمایندگان مجلس نه اینکه حق صحبت و بحث ندارند بلکه اصولا" جز از طریق

شایعات و یا جراید اگر خبر آنها از طرف مقامات سانسور و اطلاعات در اختیار جراید گذاشته شود . از طریق دولت و وزرا هیچگونه اطلاع و آگاهی در اختیار آنها قرار نمیگیرد ، وکلای مجلس نظیر مردم کوچه و بازار از هیچیك از تصمیمهای سیاسی و اقتصادی مهم مملکت خبر ندارند و به همین ترتیب وزرا با اینکه طبق قانون اساسی دارای مسئولیت مشترك هستند آنها نیز جز دستورهائی که برای اجرا بآنها داده میشود و مسائل مربوط به حواشی این دستورها از مسائل مهم دیگر اطلاعی ندارند اگر شیوه‌ٔ کار سانسور و نوع اخبار و مسائلی که از مردم پنهان میماند از طرف کمیسیون شاهنشاهی رسیدگی به ضایعات مورد رسیدگی قرار گیرد و جزئیات آن باطلاع مردم برسد آنوقت مردم به درجه اختناق و قیودی که دولت برای بی اطلاع ماندن مردم از حقایق اوضاع سیاسی و اقتصادی کشور بکار میبرد پی خواهند برد تا آنجا که مثلاً در مطبوعات طبق دستور سانسور از شهرداری تهران و کارهای او نباید انتقاد شود و این یك نمونه‌ٔ ساده از نوع سانسور است و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل .

مسئله‌ٔ اساسی که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد اینست که سیمای عدالت و آزادی و رفاه و چهره‌ٔ استبداد و ظلم و فقر در همه‌ٔ جهان ، جهانی که اکنون زیر پوشش امواج ماهواره ها قرار دارد قابل شناسائی است و با هیچ وسیله ای از تبلیغ نمیتوان براین چهره ها واقعیتی جز آنچه دارند اضافه کرد ، زیرا عدالت و آزادی و رفاه و ظلم

واستبداد و فقر از اساس در همه زمانها و در همه‌ٔ مکانها دارای نشانه ها و علاماتی یکسان و مشخص هستند که به آسانی و سهولت شناخته میشوند .

این مسئله طبیعی استکه در رژیمهای خودکامه و مستبد که فساد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی محصول طبیعی و ضروری وجود آنهاست هرگز بوجود استبداد و فقر و ظلم در نظام سیاسی خود اقرار نمیکنند . بلکه مخصوصاً در دوران ما و بخاطر مسئولیتها و محظورهای نسبی ـ جهانی همه وسائل جدید تبلیغاتی را برای ارائه چهره موجهی از خود و عرضهٔ حداکثر رضایتهای عمومی مردم از وضع خود و رژیمی که بر آنها حکومت میکند بخدمت میگیرند ، متأسفانه این وضع مخصوصاً برای رژیمهائی که دارای عواید هنگفت نفتی هستند و در بذل و بخشش برای تثبیت وضع خود دستی بسیار باز و سخاوتمند دارند پیوسته با نوعی سکوت ـ آمیخته با رضایت مورد استفاده قدرتهای جهانی اعم از چپ و راست و سایر کشورهائی که بآرزو داد و ستد وکمک های خارجی نیازی شدید دارند قرار میگیرد .

در کشورهائی که بطور نسبی آزادی و رشد دموکراسی و پیشرفتهای اجتماعی وجود دارد و افکار عمومی دارای قدرت و اراده تعیین کننده است ، علاوه بر اینکه نشانه های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی این آزادی و دموکراسی بطور وضوح بچشم میخورد ، هیچ نشانی از اینهمه تبلیغات و خودستائی و منت‌گذاری بر سر مردم وجود ندارد ، و برعکس

در همه‌ٔ امو روزانه اعم از نیازمندیهای اجتماعی و اقتصادی وجود مسئولیت شدید در فعالیت سازمانهای عمومی مشاهده میشود ،ولی در نطقها و کنفرانسها وگزارشها و برنامه هـای رادیوئی و تلویزیونی هرگز اثری ازمنت گذاری دولت بر مردم و توقع ستایش و تکریم از طرف مردم در برابر وظائف و مسئولیتهائی که دولت انجام میدهد وجود ندارد . باید با انصافـی تمام قبول کرد که اکنون جامعه‌ٔ ما در امواجی بهایی وعظیم از تملق و مداهنه و ستایش و عبودیت فرو رفته است ،که متاٌسفانه هفتاد سال پس از انقلاب مشروطه در اینهمه تبلیغاتی که برای پیشرفتهای اجتماعی جامعه انجام میگیرد هیچ نامی از ملت برده نمیشود ، تبلیغات رژیم بکیـش شخصیت‌پرستی استالینی حمله میکند اما سراسر برنامه های تبلیغاتی وگفتارهای رادیوئی و تلویزیونی و محتوی همه جشنها و سمینارها و سخنرانیها وگزارشها سرشار از آئین شخصیت‌پرستی است .

دستگاهی کـه با پول ملت بر ملت حکومت میکند و اعضای آن از عالی و دانی از خزانه‌ٔ ملت حقوق میگیرند و از حکومت بر ملت به ثروتهای افسانه ای رسیده انـد ،آنی و لحظه ای در برنامـه تبلیغاتی خـود که مثل بارانهای مناطق حاره سیل آسا و دائم بر سـر مردم فرو میریزد از منت‌گذاری بر سر مردم و ضرورت عبودیت و ستایش و نیایش مردم در برابر اینهمـه ترقی و پیشرفت غفلت نمیورزند ،و در حالی کـه طبق ضوابط و اصول قانو ن اساسی ما قوای مملکتی ناشی از ملت است ،پیوسته ملت را در برابر خود و خدماتی کـه ارزش آنـها هیچگاه در معیارهای قانونی و عینی آزادانه ارزیابی

نشده است ولی آثار و علائم مشکلات و دشواریهای آن روزبروز واضحتر و بزرگتر میشود رهین منت خود مینمایند و از آنها میخواهند که بطور دائم همانگونه که در برابر خداوند بزرگ نماز میگذارند پیوسته شکر گزار و شرمندهٔ احسان و عنایات آنها باشند .

من در اینجا و برای رسیدن بیك نتیجهٔ صادقانه و اصیل نمیخواهم باسناد تاریخی و درسهای عبرت انگیزی که از سرگذشتهای سلاطین و حکمرانان تاریخ و تحولات و حوادث مربوط بحکومتها در جلوی چشمان ما و در صفحات تواریخ همه ملل و نحل کشوده است مراجعه کنم . بلکه میخواهم بطور مستقیم بنوشته یکی از مردان سیاسی دوران شاه فقید مراجعه کنم که بمناسبت پنجاهمین سال سلطنت خاندان پهلوی و در ستایش و تمجید از اعمال رضاشاه نوشته و چاپ شده است . استناد من به نوشتهٔ آقای علی دشتی سناتور کنونی و روزنامه نویس و وکیل مجلس دوران شاه فقید است که خود یکی از شهود زنده افول سلطنت قاجار و تأسیس سلطنت رضا شاه و افزایش تدریجی قدرت او میباشد . در این نوشته آقای دشتی با صراحت بعلت اساسی حوادث شهریورماه ۱۳۲۰ - یعنی اشغال ایران بوسیلهٔ قوای بیگانه و کنار رفتن شاه فقید از سلطنت میپردازد ، این نظری است که من اکنون بار دیگر در این نامه آنرا می نویسم تا ثابت شود که عدول از ضوابط قانون اساسی و جایگزین کردن - قدرت فردی بجای قدرت ملی و تضعیف کامل قوه مقننه و قضائیه طبعاً - همانطور که آقای دشتی شرح میدهد مردان وطن دوست و دلسوز و با

ایمان و شجاع و بیغرض را که با اعتقاد بنظام مشروطه و اصول قانون — اساسی میتوانند در مقامهای عالی دولتی و در کرسیهای پارلمانی بــه بسط عدالت اجتماعی و تقویت آزادیهای اساسی و گسترش رشد و بلــوغ سیاسی جامعــه خدمت کنند و ساحت نظام سیاسی کشور را از هر گونــه فساد سیاسی و اقتصادی و دلبستگیهای اسارت بار استعماری برکنار دارند خانه نشین و خاموش و برکنار از مسئولیتهای خطیر ملی مینماید و بــه عناصر فرصت طلب و بی اعتقاد و بی اعتنا به مصالح ملی و سازشکار میدان میدهد که مناصب و مقامات حساس مملکتی را اشغال نمایند و چشم و — گوش و دهان خود را بآسانی بر روی واقعیات ملمــوس و مشهود اجتماعی و تباهیهای روزافزون اخلاقی و معنوی بر بندند و در برابر مرکز قــدرت گوش بفرمان و مطیع محض بایستند و کلیهٔ روابط ضروری حیاتی بین مردم و مقام سلطنت و مقام سلطنت با مسائل حیاتی جامعــه را قطع نمایند .

اکنون بنوشتهٔ آقای دشتی در بارهٔ چیره شدن اینگونه رجال بی شخصیت و بی ایمان بر دستگاه سلطنت و حکومت شاه فقید و عاقبتی که از ایـــــن رهگذر بر سرنوشت شاه فقید رسید میپردازم :

آقای دشتی در کتاب خود بنام پنجاه و پنج در شمارهٔ پنجشنبه ۲۶ فروردین ماه ۱۳۵۵ روزنامه کیهان زیر عنوان "دلائل حمله بایران " — مینویســـــد :

" . . . . پس از حوادث شهریور ۱۳۲۰ و پس از آنکه جنگ در جبهــهٔ شوروی مواجه با مقاومت شد و مخصوصا" پس از آنکه آمریکا وارد —

جنگ شد ، از زبان پاره ای اهل سیاست شنیده میشد که پس از اتحاد ـ روس و انگلیس میبایستی دولت ایران حساب کار خود را کرده و بیطرفی متمایل به متفقین را وجهه سیاست قرار دهد . در آن تاریخ که حوادث شهریور روی داد پیش بینی این اوضاع چندان آسان نبود و از این حیث نمیتوان ملاحظات موجهی بر خلاف سیاست شاه ایراد کرد ولی امر مسلم دیگری که نمیتوان نادیده گرفت و محققا" تاثیر بسزائی در پیدایش حوادث داشت خالی شدن اطراف شاه از مردمان صدیق و فهیم و دور اندیش بود .

متاسفانه از سال ١٣١٤ که قضایای خراسان اتفاق افتاد و مرحوم ـ اسدی کشته شد و بواسطه نسبت سببی مرحوم فروغی باوی شاه فروغی را کنار گذاشت ، نخست وزیرانی که از آن تاریخ متصدی امر بودند صفات لازمه و ضروری تعهد این مسئولیت خطیر را نداشتند ، همه بصفات ـ اطاعت مطلق موصوف بودند . و رای و نظری نمیتوانستند ابراز کنند و از اوضاع بین المللی دور بودند . چند سال وزیر خارجه رضاشاه سردار ـ انتصار بود که جز مجازگوئی و مداهنه کاری از وی ساخته نبود . در همین تاریخ وزیر مختار ما در لندن مرد فقیر بدبخت مسکینی بود که جز خوردن و خوابیدن کاری از او بر نمی آمد و کوچکترین اطلاعی از جریانهای سیاسی نداشت ، کشور قائم برجال دانا و با کفایت و صدیق است . نجار هر قدر هنرمند و ماهر باشد بدون ابزار کار حتی از ساختن میزی عاجز است . ـ جز شکوه الملك و سرپاس مختار مامورین صدیق و موثر و سودمند کسی

پیرامون شاه نبود ، اما هیچیک از آن دو متصدی کارهای سیاسی نبودند و در اینگونه مواقع خطیر قدر مردان کاری و فهیم و صدیق شناخته میشود وزیر خارجه و سفرای ما در لندن و مسکو و واشنگتن میبایستی کسانی باشند که واقف و شاعر بمسئولیت خود بوده و آنقدر نسبت به رئیس کشور صداقت داشته باشند که بی پروا عقاید و نظریات خود را بگویند و شاه را به تاءمل و تفکر و پرهیز از روش حاد و تند بکشانند . در آن تاریخ اگر شخص روشن بین و صدیقی چون فروغی برکرسی نخست وزیری تکیه داشت شاید این پیشامد شوم روی نمیداد . زیرا او هم روشن بین و هم نسبت بشاه و کشور صدیق بود . علاوه براین بواسطه طول مدت همکاری با رضاشاه جرئت این را داشت که آنچه بنظرش میرسید بشاه عرض کند . زیرا او مردی درست و عاری از هرگونه شائبه و دسیسه بود و خود میدانست که شاه اینرا میداند و بگفته وی با نظر سوء ظن نمینگرد پس باکی نداشت نظر سیاسی خود را بشاه عرض کند ، از اینرو میتوان احتمال داد ، احتمال نزدیک به یقین که اگر شخصی چون فروغی بجای منصور الملك در مقام نخست وزیری بود کار باینجاها نمیکشید . راست است که شاه در پنج شش سال اخیر دوردست و بی اعتنا بنظریات زیردستان شده بود ، زیرا بحسن تشخیص و قدرت فهم آنان بدگمان و از اینرو حالت رعبی در پیرامون ایشان پدیدار شده بود ، معذلك اگر مردمان صدیق و شریف و فهیم بخویشتن جرئت میدادند و مشکلات را مطرح میکردند گوش شنوائی مییافتند . شاه از ایراد ملاحظات مخالف خوششش

نمی آمد ، و شاید بیدرنگ عکس العمل تندی در وی پدید میآمد ، ولـی ـ اگر گوینده را صدیق و بیغرض میدانست بنظر او می اندیشید و بسـا ـ اوقات از تندی بر میگشت و بطرف مقابل میفهماند که رای و نظر وی مورد توجـه قرار گرفته است . . . . .

البته آنچه در این نوشته درباره بی شخصیتی رجال و ضررو زیـان ـ فقدان مردان سیاسی صدیق و بیغرض و شجاع در مآل کار شاه فقیـد و اشغال اسارت بار ایران در جنگ دوم جهانی گفته شد با تمام حقیقت فقط بخشی از حقیقت استکه همان بی شخصیتی رجال و آفات و عوارض ناشی از این بی شخصیتی در پیرامون قدرت استکه گذشته از ملت و ـ مملکت گریبانگیر صاحب قدرت نیز خواهد شد . اما آنچه که در ایـن نوشته از حقیقت ناگفته مانده اینستکه قدرت اگر از نظارت ملی خارج شود خـواه ناخواه و دیر یا زود صاحب قدرت را به انزوا و زودرنجی و سوء ظن و بی طاقتی نسبت بانتقاد و اظهار نظرهای صریح و بی پرده و بی توجهی نسبت به حقایقی کـه لازمه توجه بآن قبول نظارت ملی و قرار گرفتن در ـ قلمرو اقتدار قانون و احساس مسئولیت در برابر بنیادهای قانونی نظام ـ مشروطه است میکشاند . در اینصورت از نخستین عکس العملهای صاحب قـدرت که از حوزه نظارت ملی دور شده است اینستکه افراد با شخصیت و با جرئت و بیغرض و صریح اللـهجـه و عاری از حب جاه و حرص مال برکنار میشوند و افراد بی شخصیت و ترسو و جاه طلب و سود جـو و بی علاقـه به مصالح عالیه ملت بجای آنها مینشیننـد .

هنگامیکه میزان ضایعات و نارسائیها بجائی میرسد که با وجود قوه مقننه و اختیارات قانونی آن و قوه قضائیه و اختیارات قانونی آن برای نظارت و رسیدگی‌های قانونی و قضائی در امر فساد و انحرافها و تجاوز از مقررات قانونی منجر بصدور فرمان اعلیحضرت در تشکیل سازمانی تازه - برای رسیدگی بضایعات میشود این خود بهترین دلیل بر این واقعیت است که مقامات عالی اجرائی و تقنینی و قضائی فاقد جرا‌ٔت کافی و ایمان لازم و بیغرضی ضروری جهت بازگو کردن حقایق و ریشه اصلی ضایعات می باشند . در نتیجه می‌بینیم که این خود ضایعه ای بزرگتر و خطیرتر از ضایعات صنعتی و کشاورزی برای نظام مشروطه و مصالح عالیه ملت می باشد . ضایعه فقدان رجال با ایمان و وطن دوست و با شهامت در را‌ٔس امور کشور در هنگامیکه قانون اساسی ما بحد اقل از قدرت و اعتبار خود رسیده است آنچنان است که حقانیت و مشروعیت نظام مشروطه و ضرورت دمسازی آنرا با موازین دموکراسی برای جلوگیری از هجوم افکار و اعتقاداتی که اکنون نسبت بحقانیت این نظام در اعاده آزادیهای اساسی و حقوق اجتماعی مردم و حفظ و حمایت آن دچار تردید و ناامیدی شده اند بخطر میاندازد .

در اینجا به نتیجه بسیار مهم دیگری میرسیم و آن اینست که ستون فقرات قدرت دفاعی جامعه در برابر خطرات خارجی و هجومها و دست اندازیهای احتمالی بیگانگان قدرت نظامی و ابزار و آلات پیچیده جنگی نیست . بلکه قدرت اخلاقی و اعتقاد و ایمان اکثریت جامعه به مبادی -

و اصول آزادی و حقوق انسانی خویش و به رژیمی است که باید در خدمت این مبادی و اصول قرار داشته باشد . اگر جامعه ای از این مبادی و ـ اصول محروم باشد و یا احساس کند که مصالح سیاسی و اقتصادی بیگانگان همراه با سازش و همکاری گروههای حاکم مقدم بر مصالح اجتماعی او قرار ـ دارد ، در اینصورت با اتکا به چه انگیزه اجتماعی به پشتیبانی از سیاست نظامی و دفاعی رژیم کشانده میشود ؟

در قانون اساسی ما آزادی احزاب و تشکیل اجتماعات حق مشروع و ـ اساسی مردم شناخته شده است و این خود مبین این واقعیت است که پدران ما که در راه اعتلای آزادی و استقرار عدالت اجتماعی با انقلاب مسلحانه خود نظام مشروطه را جانشین نظام استبدادی قاجار کردند و ـ نویسندگان قانون اساسی ، تنوع عقاید سیاسی و اجتماعی و آزادی این تنوع را در متن ضوابطی که در قانون اساسی برای حقوق اجتماعی مردم پیش بینی شده است برسمیت شناخته اند ، آنچه که احتیاج بوحدت فکر و وحدت عمل برای تمامی افراد ملت دارد آن استقلال ملی و عدالت اجتماعی و آزادیهای اساسی و برخورداری همه افراد جامعه از فرصت های عادلانه اقتصادی میباشد . و در این راه نه کوشش برای استقرار ـ عدالت اقتصادی باید آزادیهای اجتماعی را محدود و یا نابود کند و نه تلاش برای آزادیهای اجتماعی باید عدالت اقتصادی را زیر پا بگذارد و این تعادل و هماهنگی بین عدالت اقتصادی و آزادیهای اجتماعی برای اکثریت مردم جامعه جز از راه تنوع اندیشه ها و تفکر آزاد و برخورد

عقاید و آراء و برقرار کردن وسایل بحث و گفتگو و انتقاد میسر نمی شود، اصولاً هیچ فرهنگ و معرفتی جز از طریق آزادی زبان و قلم و فرصتهای مساعد اجتماعی و اقتصادی برای نشر و توزیع اندیشه و تفکر و مبادله آراء و عقاید شکفته وبارور نمی شود .

متأسفانه در جامعه ما اکنون اصیل ترین و حیاتی ترین وسیله رشد و - ارتقای فرهنگی یعنی آزادی بیان و تنوع اندیشه ها و مبادله افکار از طریق مطبوعات و سایر وسائل ارتباط جمعی وکرسی ها ی بحث و درس دانشگاهی و مجامع فرهنگی و علمی و احزاب و گروههای اجتماعی وجود ندارد . برای طرح مخالفتها و انتقادهای عینی نسبت به روشها و برنامه ها ی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی دولت و نارسائی ها و نقائص سازمانهای اداری و تقنینی و قضائی نه تنها وسایل دموکراتیک بکلی از بین رفته است بلکه اصولاً اختلاف عقیده با روشهای اجتماعی و سیاسی دولت با شدید ترین روشهای پلیسی - سرکوب میشود و در این راه مرز بین خیانت و اختلاف عقیده ، مرز بین مخالفت با نظام سیاسی که در قانون اساسی حدود و اختیارات آن مشخص شده است و مخالفت با روشهای ضد قانون اساسی رژیم سیاسی ایران بکلی از طرف دولت برداشته شده است.

مضحکترین جنبه های تبلیغی رژیم که حتی در دوران قاجار نیز سابقه نداشته است اینست که در منطق رژیم هیچ سری برای کلمه " نه " گفتن نباید بلند شود ، در منطق رژیم همه سرها ، یعنی میلیونها سر مردم ایران باید دائم همه اعمال و کردار رژیم را تأیید کنند و دستهای آنها باید دائم

در حال شکرگزاری و ستایش و نیایش از رژیم ایران بهوا بلند باشد ، نه گفتن در برابر رژیم و اعمال ضدقانون اساسی آن در منطق سازمان امنیت و دادرسی ارتش و بازجویان آشکار و پنهانی آنها که جز شکنجه و تحقیر و دشنام و کتك زدن و سوزاندن بدنها و کشیدن ناخنها و شکستن دستها و پاها هیچ قانونی را نمیشناسند مرادف با خیانت است ، هر ایرانی اگر برنامه های اقتصادی و اجتماعی رژیم را قبول نداشته باشد و این عدم قبولی را با حرف و یا قلم و یا اجتماع آشکار کند بلافاصله بیك مارکسیست ـ اسلحه بدست و یا مارکسیست اسلامی خرابکار تبدیل میشود . حتی در ـ دوران استبداد قاجار زاویه‌ٔ شاه عبدالعظیم و یا منزل علمای روحانی به منزلهٔ بست پناهگاه کسانی بود که مورد تعقیب فراشهای دارالحکومه قرار میگرفتند و شما امروز از رژیم سیاسی ایران بپرسید که هفتاد سال ـ پس از انقلاب مشروطه و در حالیکه جان و مال و عقیدهٔ مردم طبق قانون اساسی در حمایت قانون قرار دارد و هیچ فردی را جز بحکم قانون نمی توان توقیف نمود و هیچ فردی را در صورت توقیف نمیتوان از حمایت قانون محروم کرد اگر کسی مخالف با برنامه های اجتماعی و اقتصادی دولت باشد و اگر چنین آدمی مورد تعقیب مأمورین ساواك قرار گیرد و اگر شبانه او را از منزلش یکراست بشکنجه گاه سازمان امنیت ببرند ، این فرد به کسی میتواند پناه ببرد ؟ ازکسی میتواند طلب کمك کند ؟ چگونه میتواند حمایت قانون را خواستار شود ؟ . آیا این حقایق را باطلاع اعلیحضرت نمیرسانند و بایشان نمیگویند که جوانها را بجرم داشتن کتاب و خواندن

کتاب ،بجرم فریاد اعتراض ،بجرم شرکت در یك اجتماع ساده ماهها در توقیف غیر قانونی نگه میدارند و ماهها او را در زیر بازجوئی های غیر قانونی قرار میدهند و مدتها او را شکنجه میدهند و سرانجام بدون کوچکترین حمایت قضائی و قانونی او را محکوم کرده و یا محکوم نکرده به زندان میاندازند و به حبسهائی محکوم میکنند که هرگز و هرگز و هرگز با جرمی که مرتکب نشده است هماهنگی ندارد ،حبسهای چندین ساله برای خواندن یك کتاب و یا داشتن یك کتاب و یا برای فریاد یك اعتراض و اما داستان این زندانها ،گرسنگیها ،توهینها و تحقیرها و محرومیتها و داستان کسانی که هنوز ماهها و سالها پس از پایان محکومیت همچنان در زندان بسر میبرند از آنگونه داستانهائیست که باید فقط از زبان خود زندانیها و یا اقوام و خویشان آنها شنید . اگر مقام سلطنت روزی خود بشخصه از این زندانها دیدن کنند و یا بکمیسیون شاهنشاهی رسیدگی بضایعات مأموریت دهند که بطور جدی و واقعی در این زندان ها و زیر زمینها و شکنجه گاهها را بگشایند و از جرم و گناه زندانیها سئوال کنند و از وضع و حال کنونی آنها بپرسند و سپس واقعیت مشاهدات خود را گزارش دهند و این گزارش در جراید و مطبوعات ایران چاپ شود و باطلاع مردم برسد آنوقت آشکار خواهد شد که بر ملت ایران در سرنوشت اجتماعی و سیاسی او در سالهای اخیر و در روزها و ماههائی که امواج تبلیغاتی انقلاب سفید آنی و لحظه ای فضای زندگی روزانه ملت ایران را ترک نمیکنند چه گذشته است .

من بر این اختناق فکری و سیاسی و برهنگی که اکنون چون کابوس بر فضای زندگی مردم ایران پنجه انداخته است فقط یك مثال کوچك ولی بی اندازه پرمعنی از هزاران مثال زنده میزنم و میگذرم .

این مثال دستوری است که از سوی وزارت آموزش و پرورش کشور و طبعاً بدستور ماًمورین تفتیش عقاید سازمان امنیت خطاب به ادارات آموزش و پرورش صادر شده است ، در این دستور از این ادارات خواسته شده است که از اولیای کودکستانها و دبستانها و دبیرستانها و هنرستانها بخواهند تا کتبی را که جنبه بد آموزی دارد از کتابخانه مدرسه خارج کنند و آنرا از دسترس شاگردان مدارس دور سازند و به دفتر اداره مربوط بفرستند .

در این بخشنامه که در اسفند سال ۱۳۵٤ صادر شده است فهرست این کتابها که جنبهٔ بدآموزی دارد ثبت شده است ، و در این فهرست در جزو کتبی که مطالب آنها نباید از طرف شاگردان خوانده شود و باید از دسترس آنها دور شود کتاب قرارداد اجتماعی ژان ژاك روسو بچشم میخورد و سایر کتابهای این فهرست هم از نظر ضرر و زیان بد آموزی در ردیف همین کتاب روسو هستند که من نام برخی از آنها را در اینجا ذکر میکنم ، کتاب مادر اثر ماکسیم گورکی ، کتاب ما چه میخواهیم از کسروی کتاب کند و کاو در مسائل تربیتی ایران از صمد بهرنگی ، کتاب غربزدگی از آل احمد ، کتاب شعر فرخی یزدی .

نمیدانم مقام سلطنت اطلاع دارند که در ایران امروز خواندن قرارداد

اجتماعی روسو بدستور وزارت آموزش و پرورش برای جوانان ایران ممنوع است بدون تردید اگر تاریخ این بخشنامه را از بالای نامه بردارند و آنرا بدست کسی بدهند و بگویند به عقیده تو این دستور در چه زمانی صادر شده است و از طرف کی صادر شده است شخص مورد خطاب خواهد گفت این دستور حتماً بزمان محمدعلیشاه یا ناصرالدین شاه تعلق دارد و دستور دهنده اگر حاج میرزا آقاسی نباشد قطعاً کسی نظیر کلنل لیاخوف و یا آقابالا خان سردار و یا ارشدالدوله خواهد بود.

اما متأسفانه این دستور در زمان وزارت کسی صادر شده است که خود استاد دانشگاه است و گویا استاد حقوق و قانون هم هست و اکنون که این سطور نوشته میشود ایشان بر کرسی ریاست دانشگاه تهران تکیه زده اند. در نیمه دوم قرن بیستم و در عصری که انسان در ماه قدم میگذارد و در اسد آباد همدان ایستگاه مخابراتی فضائی دایر شده است و ارتش ایران به هواپیماهای اف ۴ ، ۱٦ فانتوم مجهز شده است و در پایتخت مملکت آسمانخراشها یکی پشت سر دیگری بهوا میرود و هتلها و کازینوها هر شب شاهد نمایش آخرین مدها و آخرین آرایشها و بزن و بکوب و باخت صدها هزارها تومان پول هستند و دانشگاهها و مدارس عالی دهها هزار دانشجو را در خود جا داده است و در زمانی که رادیو و تلویزیون کشور و مطبوعات آن باضافه دهها نطق و کنفرانس و سمینار روزانه و هفتگی همه ساعات و دقایق خود را صرف تحسین و ستایش از انقلاب سفید و پیشرفتهای اجتماعی و فرهنگی آن میکند وزارت آموزش و

پرورش ایران قرارداد اجتماعی ژان ژاك روسو و کتاب مادر ماکسیم گورکی ـ و دهها و صدها اثر اجتماعی آموزنده را آثاری بدآموز تلقی میکنند و ـــ ماٴموران سانسور و تفتیش عقاید با هجوم خود بمنازل و کتابخانه این کتاب ها را از دسترس مردم دور میکنند ، طبعاً هر آدم وطن دوست و روشندلی از این منظرهٴ شوم و تاریك بوحشت میافتد و از خود میپرسد این آقایان ـ دارند وطن ما را بکجا میبرند ، این آقایان چه خیال میکنند ؟

آیا اینها تاریخ نخوانده اند ، آیافکر میکنند با این ترتیب ، یعنـــی با کشیدن پردهٴ تاریك جهل در نیمهٴ دوم قرن بیست میتوانند ، مـــردم را از آگاهی و فرهنگ برای همیشه بازدارند ؟

اینها فکر میکنند که میزان وحشتناك بیعدالتی و فساد و غارت کـــه اکنون سرتاپای جامعه مارا فراگرفته است خود باندازهٴ کتاب قرارداد اجتماعی روسو قدرت بیدار کردن مردم را ندارد ؟

آیا مردم وجود فساد و روٴیت غارتگریهای مداوم را فقط از طریق کتاب روسو و صمد بهرنگی و ماکسیم گورکی احساس میکنند و خود احساس و شعور ندارند که منجلابی را که رژیم ایران بعنوان زندگی برای آنها درست کرده است ببینند و ناهماهنگیهای فاحش آنرا با زندگی دیگران دریابند ؟

آیا این مردم ثروتهای افسانه ای را کـه در دست عدهٴ معدودی ـــ جمع شده است نمیبینند ؟ آیا این مردم میلیاردها دلاری را کـه مفـــت و ـ مجانی بین کشورهای بیگانه تقسیم میشود مشاهده نمیکنند ؟ . آیا مـــردم فقر و محرومیت خـود و ثروت و تجملهای مافوق تصور گروههای حاکمه و ـــ

صاحبان مونتاژو مقاطعه کارها و بساز بفروشها و تولید کنندگان و دلالان شرکتهای بین المللی را نمیبینند که پول مزد دوخت پیراهن عروسی دختریکی ازآنها هفتاد هزارتومان است آیامردم نمیبینند که چگونه بامیلیاردها دلارپول نفت کشور ایران اکنون بصورت یك خرید ارساده کلیهمواد مصرفی اعم ازکشاورزی وصنعتی در آمدهاست؟آیامردم تفاوت بین روشهاو ارزشها ی انقلابی را با تشریفات ستایش و بندگی ها و تملقها و چاکریها و تعظیمها و دست بوسیدنها و بخاك افتادنها تشخیص نمیدهند ؟ .

آیا اینهمه حقایق ملموس و مشهود را این مردم از کتاب روسو و ماکسیم گورکی دریافته اند ؟ .بهرحال همین یك نمونه از هزارها نمونه کافیست ـ که عمق پوچی و ابتذال تبلیغات مداوم دستگاههای ارتباط جمعی رژیم را آشکار کند و این سئوال را مطرح کند که نظام سیاسی ایران با این درجه از اختناق فکری چگونه میخواهد بجنگ ایدئولوژیهای بزرگ جهان امروز برود ،وقتی دستگاه تفتیش عقاید و سانسور ما و دست اندرکاران ـ مسائل امنیتی و سیاسی ما از ژان ژاك روسو و افکار او که ۱۹۷ سال از مرگ او میگذرد وحشت دارند وآسانترین راه را برای ادامه قدرت خود ـ حفظ جهالت و بیخبری و نادانی نسلهای جوان ما از طریق آشناشدن با افکار دانشمندان و نویسندگان اجتماعی جهان میدانند چگونه ادعاـ میکنند که ملت ایران را براه انقلاب و رشد و تکامل میبرند ؟ .

اینها ملت ایران را نظیر جسد بیجانی تلقی میکنند که ادامه قدرت ـ آنها بستگی بادامهٔ این مرگ فرهنگی یعنی بیخبری مطلق او دارد .ـ

آنها از هرگونه حرف بلند و حرکت پرسر وصدائی که بنظر آنها این مرده بیروح را از خواب بیدار کند وحشت دارند و جلوگیری میکنند ،آنها حتی در روزنامه ها و اخبار رادیوو تلویزیون سیل فلان شهر را تبدیل بباران میکنند تا مبادا مردم ازناراحتی خبرتهییج شوند،سیاست رژیم امروز چیزی جز حفظ آرامش گورستانی نیست ،از روءسا و وزرا و مخصوصا" روءسای دانشکده ها و دانشگاهها آنهائی بیشتر مورد توجه هستند که بیشتر میتوانند آرامش گورستانی را در محیط کار خود حفظ کنند و از ایجاد سر وصدا و هیاهو و از بلند شدن صداهای نارضایتی و اعتراض جلوگیری بعمل آورند ،و در این راه رژیم دستی گشاده و سخاوتمند دارد ،برای اینکه دانشجو راضی شود و بفکر کتاب و عقیده و سئوال و پرسش و اعتراض برنیاید انواع رشوه از درس نخواندن تا نمره گرفتن و اعطای مساعده و کمك و تشکیل گردشهای تفریحی و مراکز سرگرمی و وقت گذرانی را در اختیار او میگذارند ،و اینهمه برای آنست که مسئله بخیر و خوشی ادامه یابد و اما اگر این روش ها موءثر نیافتد آنگاه شلاق و شکنجه و زندان و محرومیت از درس بمیدان میآیــد .

همانطور که گفتم علامات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی استبداد و - آزادی در دنیا و در جوامع مختلف دارای خصوصیتهائی مشابه هستند - زیرا عدالت و آزادی و استبداد و ظلم برای همه انسانها و در همه اعصار و قرون و در همه نقاط دارای مفاهیمی تغییر ناپذیر و مشخص هستند ،اسقف دم توماس بالدوئینو از اساقفه کلیسای کاتولیك برزیل در

نامه ای خطاب برئیس جمهوری برزیل ژنرال گیزل که در شماره‌ٔ اکتبر ۱۹۶۷ روزنامهٔ لوموند چاپ شده است چنین مینویسد :

" ...... ملت ما در یك فلاکت دائم التزاید بسر میبرد ، علیرغم معجزهٔ اقتصادی که اغلب برخ ما کشیده میشود اعمال زیادی که بر همه کس آشکار است فقدان احترام بحقوق افراد را که بایجاد محیطی ناامن منتهی شده است ثابت میکند . کسانیکه خواهان یك زندگی عادلانه تر و مرفه تر برای مردم هستند به اخلال گری و خرابکاری متهم میشوند و مورد تهدید قرار میگیرنـد و بدون حق استفاده از دفاع قانونی و بدون ارتکاب هیچ جرمی بزندان محکوم میشونـد ."

میبینیم که این نوشته را میتوان با تمام شباهتی که وضع مجسم شدهٔ آن با وضع کنونی جامعه ما دارد ، همچنان در کشورهای دیگری نظیر اندونزی و شیلی و اوروگوئه و کرهٔ جنوبی و آرژانتین نیز خواند و احساس کرد که سرپنجهٔ هموطنی است که آهنگ آشنائی را مینوازد .

پروفسور آندره ساخارف دانشمند بزرگ روسی پس از اینکه نامزدی او برای دریافت جایزهٔ صلح نوبل اعلام شد گفت : " در این جایزه همهٔ کسانی که برای آزادی و برای حقوق انسانی و بخاطر روحیهٔ تفاهم مبارزه میکنند و اغلب بقیمت زندان و محرومیت بار این مبارزه را بر دوش میکشنـد شریك هستند . "

او با درخواست عفو عمومی برای زندانیان سیاسی روسیه میگوید :

" تنها جنایت این زندانیان سیاسی اینست که مثل من فکر میکنند ، آنها طالب

ارتکاب خشونت نیستند ،آنها فقط برای حق دارابودن عقیده و حقوق — انسانی مبارزه میکنند . .

میبینیم که سیمای عدالت و آزادی و چهره ظلم و استبداد در همه جهان و در همه ادوار و در وجدان و شعور همه انسانهای فرزانه و محروم مشابه است و اکنون وقت آن رسیده است که نظام سیاسی کشور ما چهره واقعی خود را در آئینه شرایط اجتماعی و اقتصادی جامعه و در پرتو ارقام و آمار واقعی آن مشاهده کند و بجای اینکه همچون — پیگمالیون اسیر و بنده مخلوق خود یعنی این تبلیغات اغراق آمیزی گردد که برای تحسین و ستایش از خود بوجود آورده است و بدون آنکه از اینهمه تبلیغات شبانه روزی پوششی برای پنهان کردن حقایق اوضاع اجتماعی کشور بوجود آورد باحساس و ادراکی که ما و همه جهانیان از شکل و ماهیت رژیم سیاسی ایران دارند توجه کننـد .

اکنون رژیم ایران با تجدید انتخابات ریاست جمهوری آمریکا مرتب به وسیله دستگاههای تبلیغاتی خود وانمود میکند که این انتخابات و — اشغال صندلی ریاست جمهوری آمریکا بوسیله شخص دیگری غیر از جرالد فورد تاثیری بر روابط بسیار دوستانه آمریکا با ایران ندارد این مسئله بدیهی است که روابط ایران و آمریکا بسیار بسیار دوستانه است ، و همان طور که مقام سلطنت هم در مصاحبه با مخبر خبرگزاری آسوشیتد پرس — تاکید کردند هیچ رژیمی در دنیا جز ایران اینقدر پول از راههای — مختلف بآمریکا نداده است . میلیاردها دلار بابت خرید اسلحه تا امروز

و میلیاردها دلار بابت خرید کالاهای غیر نظامی یعنی رقمی در حدود ـ
پنجاه میلیارد دلار و یا بیشتر در مدت پنجسال و میلیاردها دلار بابت
طرحها ومقاطعه ها و دستمزدها و حقوقهای کارشناسان که حقوق برخی
از آنها در سال از یک میلیون تومان تجاوز میکند ، پولهائیست که رژیم
ایران بدون کوچکترین مشورتی با ملت ایران و با نمایندگان واقعی و ـــ
منتخب آن در اختیار دولت آمریکا قرارداده است تا جائی که مقام سلطنت
در گفتگوی خود با مخبر آسوشیتدپرس میگویند حالا بگذارید من یک
سئوال بکنم ، من واقعاً" در این اندیشه ام که شما کدام طرف بازرگانی
دیگری دارید که یک چنین رابطه بازرگانی عظیمی با آن داشته باشید ؟"
در این که در یک چنین رابطه بازرگانی عظیم باضافه میلیاردها ـــ
دلار پولهای دیگری که شرکتهای نفتی آمریکائی تا امروز در کنسرسیوم ـــ
کذائی از نفت ایران سود بردند طرف برنده آمریکا و طرف بازنده ملت
ایران است حرفی نیست و احتیاجی باثبات ندارد ؟ اما ظاهراً" با این
مقدار سخاوتمندی و بذل و بخشش بیدریغ رژیم ایران در برابر آمریکا
احتمال تغییر سیاست آمریکا در ایران پس از انتخاب رئیس جمهوری ـــ
جدید این اندازه از سوی تبلیغات رژیم ایران مورد انکار قرار میگیرد ؟ .
این یک سوء تفاهم بزرگی است که اکنون رژیم ایران سعی میکند از ـ
کنار آن با تجاهل بگذرد و اهمیت آن را در زمینه سرنوشت خود نادیده
بگیـــــرد .

واقعیت اینست که ملت ایران از تغییر ریاست جمهوری آمریکا در ـــ

انتظار تغییری بنیادی در وضع خود نیست ، اما مسئله اساسی که رژیم نمیخواهد آنرا مورد توجه قرار دهد اینستکه آمریکا یك قدرت جهانی است و برای یك قدرت جهانی همه چیز برای همیشه با پول و غنیمتی که از یك کشور بدست میآورد تأمین نمیشود . بعبارت دیگر حتی برای آمریکا قدرت دمسازی و موافقت با استبداد آمیخته با فساد مالی رژیمهائیکه با آمریکا روابط بازرگانی عظیمی ایجاد میکنند مرز و حدی دارد که در صورت تجاوز از آن مرز ممکن است با تمام مزایا و دوستیها و غنیمتهائی که این رژیمها از ثروتها و درآمدهای ملی خود بخزانهٔ آمریکا تقدیم میکنند ادامهٔ این دوستی و حمایت برای سیاست جهانی آمریکا و مخصوصاً ژئوپولیتیك آن کشور صرف نکند . نکتهٔ اصلی در اینجاست که قدرتهای بزرگ منافع اقتصادی خود را با مصالح سیاسیشان یعنی با امکانات ادامه نفوذ و قدرت آنها برای بخطر نیفتادن منافع اقتصادی هماهنگ میکنند . در مسیر این هماهنگی آمریکا از رژیمهای سیاسی حمایت میکند ، اما هنگامی که این هماهنگی و تعادل بین منافع اقتصادی و مصالح سیاسی در اثر افزایش میزان استبداد و یا گسترش بیش از حد فساد در رژیمهای مورد حمایت برهم بخورد و در نتیجه وضع و موقع ژئوپولیتیکی آمریکا را در منطقه ای از مناطق جهان بخطر اندازد در اینصورت طبیعی است که آمریکا هرگز دست بتغییراتی بنیادی که اساس قدرت سیاسی و اقتصادی او را در آن کشور مورد تهدید و مخاطره قرار دهد نخواهد زد اما برای پائین آوردن شدت فشار ناشی از استبداد و مخصوصاً فساد مالی که خوشتر

انقلابی و انفجاری را در قشرهای محروم ملت افزایش خواهد داد،لایه‌های روئی و سطحی قدرت را در رژیمهای مورد حمایت تغییر میدهد ،آهنگ این تغییر مخصوصاً در رژیمهائی که درکنار استبداد میزان فساد مالی و دزدی و در نتیجه افزایش فقر طبقه متوسط وکم درآمد روز به روز بیشتر گسترش می یابد سریعتر است ،آنجائی که رژیمهای سیاسی در زیر حمایت آمریکا از محدوده استبداد و خشونت و فساد مالی ای که در فرهنگ سیاسی وزارت خارجه و سازمان اطلاعات مرکزی آن کشور مجاز است در می گذرند آنجائی است که کم و بیش وضع دولت آمریکا را در کنگره و همچنین در روابط بین المللی دشوار می سازند . در چنین وضعی است که آمریکا باید بین منافع سیاسی و اقتصادی خود و موجودیت رژیم مورد حمایت خویش ،یکی را انتخاب و دیگری را قربانی کند و آنکه در این میان قربانی خواهد شد کسی جز رژیم مورد حمایت آمریکا نخواهد بود . آیا این همان محاسبه ای نیست که امروز رژیم ایران را از تغییر ریاست جمهوری آمریکا به وحشت انداخته است آیا ملت ایران با سکوت و خاموشی مطلقی که بر او تحمیل شده است برای ـ جلب دوستی های تازه و رفع خطر از رژیم به قبول محرومیت های شدید تر و پرداخت بهای سنگینتری مجبور نخواهد شد ؟

در همه دیکتاتوری های جهان اعمّ از راست و چپ رژیمها چه بمناسبت محظورهای جهانی ناشی از فشار مجامع لیبرال و دموکرات بین المللی و چه بمناسبت واکنشهای قدرتهائی که از این دیکتاتوری ها حمایت میکنند درموارد خاص جنبه اغماض و گذشت پیش میگیرند و نسبت بمخالفین و مخصوصاً زندانیهای

سیاسی خود ارفاق هائی اعم از تخفیف مدت زندان و یا عفو و آزادی ویا حتی تبعید آنها میکنند ،هم اکنون شیلی با اینکه همپای ایران به قول مجله تایم دو کشوری هستند که از نظر شدت شکنجه و روشهای وحشیانه شکنجه مقام اول را در دنیا دارند نه تنها مخالفین گرفتار خود را به عنوان زندانی سیاسی می شناسد بلکه در ماه نوامبر ۱۹۷۶ سیصد و چهار نفر زندانـــی سیاسی را آزاد کرد و در ماه دسامبر ۱۹۷۶ هفت نفر از رهبران مخالفخود را که در حکومت آلنده از صاحبان مشاغل عالی دولتی و سیاسی بودند رهـا کرد و بنا به ادعای رژیم شیلی اکنون در این کشور بیش از شش زندانی سیاسی وجود ندارد ،و در چکسلواکی در زیر فشارافکار عمومی اروپا و اعتراض احزاب کمونیست فرانسه و ایتالیا دولت چکسلواکی مجبور شد چهار نفر از رهبـــران و مقامات سیاسی مخالف خود را که در زمان اوبچك شاغل مقامات مهم کشوری بودند از زندان آزاد کند ،اما در ایران امروز افرادی در زندان هستند که فقط به جرم داشتن کتاب (آنهم کتابهائی که بطور قانونی در ایران چاپ و منتشر شده است) و به جرم خواندن کتاب به ده سال زندان محکوم شـــده انـد ، (توجه کنید ده سال محکومیت برای داشتن و کتاب و خواندن کتاب!!!) و نه تنها رژیم ایران هیچ ارفاق و گذشتی نسبت به زندانیهای سیاسی نمی کند و نه تنها اصولا " این افراد را که ظاهرا" و یا باطنا" مخالف با استبداد وظلم هستند مجرم سیاسی نمی شناسد بلکه چه بسیار از این افراد که مدت زندان آنها گذشته است و اما هنوز در زندان بسر می برند و چه بساکسانـی که اگر از نظرها بروند و فراموش شوند در همین زندانهای سیاسی در معرض

خطر نابودی و مرگ عمدی قرار دارند ، من نمی دانم آیا مقام سلطنت ازاین
حقایق مطلــــع هستند ؟ آیا سرویسهای اطلاعاتی و بازرسی اعلیحضرت این
حقایق را به آگاهی ایشان میرسانند ؟ آیا ایشان میدانند که جرم خواندن
کتاب و داشتن کتاب ده سال محکومیت است ؟ آیا می دانند که اکثر ایــن
زندانی ها نه تنها مجرم نیستند و نه تنها اگر جرمی کرده باشند جرم آنها
بعلت اختلاف عقیده آنها با رژیم ، جرمی سیاسی است و باید در دادگستری
و طبق قانون اساسی با حضور هیئت منصفه محاکمه شوند بلکه اصولا " آنهـا
جرمی مرتکب نشده اند زیرا کسی که بدون مبادرت به هیچ عملی از نظــر
عقیده با روشهای دولت مخالف باشد نه تنها جرمی مرتکب نشده است وگناهی
ندارد بلکـــه طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر این فرد حق دارد خود را در
برابر جامعه و نظامی مکلف و مسئول بداند که آن جامعه و رژیم حیثیـــت
انسانی و حقوق و آزادیهای قانونی او را حفظ میکند . در اینصورت ایـــن
سئوال پیش میآید که وقتی رژیمی نظیر شیلی هم در برابر فشار افکار عومی
جهان و محظورهای سیاسی حامی خود آمریکا عقب نشینی میکند پس کشـور
ما در چه شرایطی از ژئوپولیتیک جهانی واقع نشده است که رژیم ما درنـا
دیده گرفتن حقوق ابتدائی یك انسان در جهان امروز اینچنین بی اعتنا ست ؟
این بی اعتنائی بدان پایه رسیده است که در حالی که صدها نفر از زندا-
نیهای عادی بمناسبت پنجاهمین سال سلطنت خاندان پهلوی از زندان آزاد
شدند یکنفر از زندانیهای سیاسی ایران مشمول این عفو قرار نگرفت . دزدها
و قاچاقچی ها و چاقوکش ها و حتی دزدان بزرگ دریائی و هوائی که صدهـا

میلیون تومان پول ملت را ربودند به بهانه این مراسم آزاد شدند اما هزاران جوان با ایمان و مردان مجاهد و وطن دوست و روحانیون بزرگ و واقعی اسلام که جرم آنها اختلاف عقیده با ظلم و استبداد و گناه آنها فهم و شعور آنهاست همچنان در زندان یا تبعید بسر می برند .

آیا این بدان معنی است که میلیاردها دلار پول نفت ایران همچو قفلی است که بر دهان همه رژیمهای جهان اعم از چپ و راست و سرمایه دار و کمونیست زده شده است ؟ آیا به این علت است که بر این سفره گشاده و رنگین هرکسی بی زحمت سهم خود را میگیرد و پی کار خود میرود و براین خوان نعمت ، سیاه و سفید و کمونیست و سرمایه دار و ضعیف و قوی هریک باندازه سهمی که در شانسلری های مخصوص برای آنها معین شده است می گیرند و به ازای آن چشم خود را از دیدن حقایق می بندند و مهر سکوت بر لب میزنند ؟ و رژیم ما آنچنان در جلب موافقت همگی کشورهای جهان سخاوت به خرج میدهد که اصولا " برنامه های اقتصادی و عمرانی خود را براساس امکانات این کشورها تنظیم میکند ، هرکشوری مختار است که آنچه دارد وآنچه که می تواند تهیه کند عرضه کند اعم از نیروگاههای اتمی یا هواپیماهای جنگنده ای که هنوز در نیروی نظامی خود نیز بکار نیفتاده است و یا اتومبیل هائی که دیگر خریدار ندارد وکارخانه های آن در آستانه ورشکستگی هستند و یا خانه های پیش ساخته و پل های کهنه و از مد افتاده و یا نیروی انسانی بیکار و سرگردان با دهانهای باز و شکمهای گرسنه ، از پنبه فروش نرفته مصری تا سیب و پرتقال اسرائیل و ترکیه و عسل و مرغ و گوشت یخزده آمریکا و استرالیا

و قوری و سنجاق چینی و همه و همه اجناس و کالا ها و خدماتی که می تواند میلیونها میلیون دلار پول نفت ما را به صورتهای مختلف بکیسه کشورهای دیگر سرازیر کند ، و حتی آقای معاون رئیس جمهور کشور مالدیو که در ماه آذر امسال به کشور ما مسافرت کرد نه تنها با دست پر برگشت بلکه طبق نوشته روزنامه ها از کمک مالی دولت ایران که برای توسعه اقتصادی مالدیو پرداخت شد عمیقاً قدردانی کرد و اضافه کرد که ایران در صنایع تولید کنسرو ماهی و تجهیز صنعت ماهی گیری مالدیو شرکت می کند و علاوه بر این مالدیو در تحویل ماهی خام به ایران سهم قابل توجهی را بر عهده میگیرد . می بینید که - مسئله مصلحت و منفعت ملت ایران در اعطای این کمک ها ووام ها در میان نیست زیرا همه ما میدانیم که ایران در سواحل جنوب یکی از غنی ترین منابع ماهی جهان را در اختیار دارد ، ولی تا آنجا که ما می دانیم ازاین ذخیره عظیم بهیچوجه بهره برداری اقتصادی به نفع مردم و مخصوصاً درجهت رفاه کارگران و ماهیگیران و مردم جنوب نمیشود ، ماهی جنوب ایران خود به تنهائی می تواند یکی از اقلام عمده صادراتی کشور ما را تشکیل دهد ، اما ما از این منبع عظیم غذائی و ارزی صرفنظر می کنیم و به مالدیو پول میدهیم که این کشور صنعت ماهی گیری خود را تجهیز کند و بما کنسرو ماهی و ماهی خام بفروشد . و کسی نیست بپرسد که پس بر سر کنسرو ماهی بندرعباس وسایر مسائل مربوط به صنعت ماهی جنوب چه آمده است !! ؟ .

این یک مثال کوچک از صدها مثال زنده بود یعنی از مثالهائی نظیر هزاران تن آرد و پرتقال و میوه ای که در کشتی ها می پوسد و بدریا ریخته

می شوند و از صدها کامیونی که وارد می شود و در راه جنوب و تهران در بیابانها رها میشود و میلیاردها دلار خدمات و کالا هائی که بدون مصرف و بدون کوچکترین جنبه انتفاعی و اقتصادی و عمرانی برای ملت ایران فقط و فقط بخاطر جلب رضایت کشورهای صاحب نفوذ و یا کشورهائی که برای اخذ کمك از دلارهای نفتی ایران دارای حواله مخصوص و سفارش مخصوص هستند از بین می رود .

داستان ثروتهای افسانه ای و داستان غارتهای افسانه ای و داستان کوشش هائی که از هر راه و بهر قیمت برای ایجاد تعهد سیاسی و نظامی ـ نسبت به رژیم و در نتیجه حمایت بی چون و چرا از آن به بهای فقر و محرومیت ملت ایران و خاموشی و سکوت مطلق او به عمل می آید مسئله ایست که چه بعلت گستردگی و پهناوری آن و چه بخاطر خودداری از طول مقال و چه بواسطه بی اطلاعی نویسنده از آنچه که در زیر پرده حوادث ظاهری روزانه از جنبه اقدامات پنهانی و داد و ستدهای دائمی و سازش های نامرئی میگذرد بیان شرح و تفصیل آن غیر ممکن است و اگر کمیسیون شاهنشاهی ـ رسیدگی به ضایعات به کمك سرویس های اطلاعاتی و بازرسی اعلیحضرت بطور جدی وواقعی در راه کشف این مسئله در جهات مختلف سیاسی و اقتصادی و مالی آن گام بردارند و مشروح این رسیدگی ها را به اطلاع ملت ایران که اکنون جز احساس عوارض گوناگون این ضایعات در زندگی روزانه خود از همه چیز بی اطلاع است برساند و آنگاه اگر ملت ایران در ابراز عکس العملی که از شنیدن این گزارشها می تواند بروز دهد آزاد باشد و بندهای سانسور

و اختناق از دست و پای مطبوعات و افکار عمومی برداشته شود اعلیحضرت مشاهده خواهند کرد که به قول آقای دشتی وجود آدمهای چاپلوس و بی شخصیت و فرصت طلب و منفعت جو و بی اعتنا به فضایل انسانی چه سرنوشتی برای تاریخ ایران و استقلال ایران و رژیم مشروطه ایران تدارک دیده اند، سرنوشتی که هیچ سیل بندی و هیچ سدّی اگر تمامی نیروهای اتمی جهان بدور آن حلقه بزنند از وقوع و حدوث آن نمی توانند جلوگیری کنند. اماآنچه که برای افراد وطن دوست و آزادیخواه و روشنفکر ایران باقی می ماند همان افسوس و حسرت بر سالهای از دست رفته و بر ملیاردها ملیارد پول هبا شده و بر توده های عظیمی از ایمانها و امیدهای درهم شکسته ایست که هریك به تنهائی می توانست از کشور ما بهشتی لبریز از شادی و رفاه وعدالت بسازد، بهشتی که در آن زندانهائی که امروز یکی پشت سر دیگری و با سرعت هر چه تمامتر به جای مدارس و خانه های مسکونی و کتابخانه ها و درمانگاهها و بیمارستانها و تاترها و میدانهای ورزش و آسایشگاهها ساخته میشود هرگز وجود نداشت. و هرگز جوانها را بجرم خواندن کتاب به ده سال زندان محکوم نمی کرد و هرگز برای بقا و دوام خود بجای تکیه بر ایمان و اراده اکثریت مردم جامعه برای زندگی و کار، همه امکانات اقتصادی کشور را در اختیار بیگانگان قرار نمی داد. این حقایق را از اینجهت می گویم که امروز صاحبان مشاغل عالی و مخصوصاً مقام سلطنت و فردا نسل جوانی که تاریخ سیاه این روزها و ایام زندگی ملت ایران را ورق می زند نگویند که کسی حقایق را نگفت، شما نگوئید که ما از حقایق اوضاع اطلاع نداشتیم و آنها نگویند که هیچ ایرانی از

ترس و وحشت و بخاطر علاقمندی به زندگی و به علت اینکه بزندان سازمان امنیت نیفتد و یا به تیر غیب ماءمورین ساواك در کوچه و خیابانها نابـــود نشود و یا غفلتاً و از روی بی احتیاطی به زیر کامیون و یا اتومبیل نرود !! حاضر نشد صدای حقیقت را بگوش جهانیان و بگوش صاحبان قدرت و بگوش وجدانهای خفته و ارواح خاموش کسانی که خطر کردن بخاطر حیثیت انسانی را قربانی حفظ وضع موجود خود به قیمت اسارت روحی و دریوزگی جسمی خود کرده اند برساند .

این صدای یك فرد و یك انسان نیست صدای یك نسل و فریاد یك جامعه و ندای تاریخ است ،اگر رژیم ما حقیقت این صدا را دریابد و عمق طنیـــن آنرا مشاهده کند و قدم در راه واقعیت و حقیقت سرنوشتی که از اعمال وکردار فردی و گروهی در صحنه تاریخ ساخته میشود بگذارد احتیاجی به حمایـت آمریکا و یا وحشت از تغییر رئیس جمهور آمریکا و یا ریختن میلیاردها دلار ثروت یك ملت گرسنه و محروم به جیب بیگانگان ندارد ،بیگانگانی که سالهای طولانی ملت ما را با حیله های وقیحانه استعماری غارت کردند و دنیا را چاپیدند و اکنون حتی همان یك درصد از درآمد ملی خود را هم که حاضر شدند به ملتهای فقیر جهان بدهند نمی پردازند ،بلکه در سال میلیاردها دلار از سود وامهای پرداختی خود به ملت های غارت زده دریافت میکنند آری اگر رژیم سیاسی ایران در ادعاهای خود نسبت به سیاست ملی ومستقل صادق است هرگز نیازی باینهمه خوش خدمتی و تملق به قدرتهای بزرگ و هدیه دادن و پیشکش دادن بآنها ندارد ،رهبری سیاسی و معنوی ملت ها

پیوسته باید آمیخته با شجاعت و بی نیازی و غرور انسانی باشد ، زندگی گاندی
و دار و ندار او از پنجاه تومان پول رایج ما تجاوز نمیکرد و نهرو هنگامی که
قدم در راه جهاد ملی گذاشت از همه امکانات موجود و بالقوه مالی و اقتصادی
خود گذشت ، مسئله رهبری سیاسی در میان ملت های فقیر و کشورهائی که
بخاطر موقعیت های خاص جغرافیائی و اقتصادی خود مورد طمع قدرتهای
بزرگ بودند و یا هنوز هستند و اصولا" کسانی که داعیه ایجاد تحول ومبارزه
با شرایط نامساعد اجتماعی جامعه خود را دارند پیوسته با فضیلت ومناعت
و گذشت و روی گرداندن از مال و منال و تجمل و لذات او، انتخاب شرایط
سادّه زندگی و خودداری از تشریفات و پرهیز از ایجاد هزینه های گزاف
همراه است ، و بدینگونه رهبران اجتماعی و سیاسی از روش و منش و کنش -
زندگی و کردار خود نمونه و الگوئی از قناعت و خودداری از اسراف وپرهیز
از تجمل و اکتفا به زندگی ساده ، مسکن ساده ، خوراك و پوشاك ساده ،
و دور از هر گونه تملق و چاپلوسی و تبلیغ های مخصوص و فردی و ستایش
آمیز برای مردم جامعه خود به وجود می آورند ، چنین رهبرانی در برخورد
با سیاست های خارجی در درجه اول به مردم خود و به قدرت معنوی وایمان
آنها و به صداقت و اصالت خویش در راه خدمت به جامعه خود متکی هستند
و سپس هیچ امتیازی را به ازای گذشتن از این روش و عدول از این سلوك
قبول نمیکنند ، همانطور که میدانیم وقتی ملت فرانسه در ۱۹۷۰ سیاست دوگل
را که خود برای مشورت با مردم به رفراندم گذاشته بود قبول نکردند او سه
روز بعد از ریاست جمهوری فرانسه کناره گرفت با اینکه عدم قبول سیاست او

در مورد برنامه های ایالتی هرگز بمعنای رأی مردم مبنی برکنار رفتن اواز قدرت نبود ، اما قهرمان مقاومت ملی فرانسه و کسی که با نطق تاریخی خود از رادیو لندن در سال ۱۹٤۰ ملت فرانسه را از ذلت تحمل سلطه دشمن نجات داد و به مردم اسیر فرانسه بشارت داد که هسته نهضت مقاومـــت فرانسه در برابر اشغال نازیها تشکیل شده است حتی لحظه ای بقای در مقام ریاست جمهوری را همراه با عدم رضایت اکثریت مردم فرانسه در مورد مسئله ای که به رفراندم گذاشته شده بود قبول نکرد . شکوه این گونه تظاهرات عظیم روحیه انسانی همان چیزی است که داوری تاریخ و نسل های آینده را نسبت با نسانهای بزرگ سرشار از تکریم و تحسین میکند ، وقتی ژنرال دوگل یعنی یك رهبر نظامی و یك سرباز حرفه ای در جلسه وزراء در جواب پیشنهاد آنها مبنی بر تعقیب قضائی ژان پل سارتر فیلسوف و متفکر بزرگ فرانسه که در مخالفت با جنگ الجزایر و حمله بدولت پیشگام بود می گوید : " آقایان هیچ وقت ولتر را محاکمه نمی کنند " سیمای بزرگ انسانی که با همه خصوصیات سربازی و انضباط و خشونت نظامی گری خود در برابر عظمت اندیشه و تفکر انتقادی سر تسلیم فرود میآورد آشکار میشود ، طبعا" کسانی که با چنیـــن خصوصیاتی در راه رهبری گام بر می دارند هرگز ثروت و اندوخته ملی ومصالح حیاتی جامعه خود را برای ادامه قدرت خود قربانی نمیکنند و یا ادامه وجود خود و نام خود را در صفحات تاریخ وطن خود با مال دنیا و اندوخته های بانکی معاوضه نمی نمایند . زیرا واقعیتی که متأسفانه نادیده گرفته میشود اینست که آنکه فردا تاریخ زندگی امروز مارا مینویسد ، او دیگرنه در جاذبه-

قدرتی که امروز بر کشور حکومت میکند قرارداردو نه در دسترس مأمورین شکنجه و بازجوئی نظم موجود میباشد ،او مورّخی است بیغرض که با انبوهی از مدارک و اسناد و شواهدی که از دوران کنونی باقی مانده است به داوری وضع تاریخی این عصر و تشریح کیفیت نظام سیاسی و اجتماعی آن و همچنین به سیرت و سلوك افرادی که بر جامعه حکومت میکردند بر میخیزد ،داوری او سخت ـ دقیق و عادلانه است ،زیرا او مدتهاست که از جا ذبه تبلیغ های رژیم وقضاوت های سر تا پا کاذب و جعلی آن خارج شده است ،در آنوقت است که غالباً همانطور که تاریخ همه ملل جهان گواهی می دهد خائنین و خرابکاران وتوطئه گران امروز ،در زیر قضاوت عادلانه و بیغرضانه مورخین به شهداء و انقلابیون صادق و سازندگان واقعی تاریخ فردا معرفی میشوند ،امیر کبیری که منطق درباریان ناصرالدین شاه در عزل و قتل او خیانت و ناسپاسی او به مقام سلطنت بود ،ناجی و خدمتگذار و وطن دوست واقعی معرفی میشود ،آن وقت است که آشکار میشود که مفهوم خدمت و خیانت به اعتبار اینکه از طرف چه کسی و چه گروهی مورد تفسیر و تعبیر قرار میگیرد فرق می کند . کسی که خدمت ـ صادقانه بوطن و مردم محروم آنرا برگزیند بدون تردید به منافع طبقه حاکمه یعنی به کسانی که از این انتخاب لطمه میبینند و مصالحشان بخطر میافتد خیانت میکند ،خائن برای کسی که آزادانه مشغول غارت است کسی است که ناگهان مچ او را می گیرد و او را از غارت باز می دارد و می خواهد اموال مردم را به مردم بازگرداند و دست متجاوز را از خزانه ملت کوتاه کند . طبعاً ـ جزای چنین خیانت سنگینی جز مرگ چیزی نیست ،امّا اصل مسئله این

است که داستان در همین جا به پایان نمی رسد ،هیچگاه داستان مردان آزاده و خادمین واقعی مردم با مرگ آنها و با برچسبهائی که رژیمهای مستبد از خیانت بر پیشانی او میزنند تمام نمیشود ،و چنین است داستان قدرتمندانی که با هزار رنگ و لعاب طلائی هرگز قادر نخواهند شد که کیفیت اعمال و ـ کردار خود را از داوری تاریخ و قضاوت نسلهای آینده پوشیده دارند .

ژنرال دوگل میگوید :هیچکس حق ندارد ولتر را محاکمه کند اما در رژیم ما متأسفانه صدها نفر انسان بخاطر اندیشه و تفکر انتقادی خود بخاك هلاك میافتند ،و هزاران نفر از ولترهای جوان ما بخاطر خواندن کتاب در زندان ها و تاریکخانه های سازمان امنیت می پوسند و با پوست و گوشت آنها د ر زیر شکنجه کسانی که به قول اشپیگل حتی از کندن و کباب کردن و خوردن ـ گوشت قربانیهای خود اباثی ندارند سوخته میشود . معاوضه قضاوت عادلانه تاریخ در فردائی که دیر یا زود فرا خواهد رسید با قدرت نمائی ها و تملق شنیدنها و دست بوسیدنها و کرنش و تعظیم چاکران و غلامان را تحویل گرفتن و انباشتن زندانها از انسانهای زنده و جوان و تحصیل کرده و روشنفکر یعنی از معماران و سازندگان فردای ایران ،اینست موضعی که باید مورد عبرت قرار گیرد . در این مسئله تردیدی نیست که برای مدتی میتوان هرگونه انتقاد و اعتراض را خفه کرد و برای مدتی نیز میتوان با پوشش ضخیمی از تبلیغات حتی امر و واقعیت را بر خود نیز مشتبه ساخت ،اما حقیقت اینست که حتی در لحظاتی که افکار عمومی با شدیدترین ضربه های تبلیغاتی و هولناکترین روشهای پلیسی کوبیده و تخدیر میشود یك دقیقه نیز آگاهی مردم از واقعیت

مسائل و پوچی تبلیغات و شکست کامل برنامه هائی که برای ادامه بی خبری جامعه یکی پس از دیگری و بدون وقفه تدارك می شود دچار توقف نمیگردد .
در این مدت ای که سیل تبلیغات درباره انقلاب و پیشرفت و رشد اقتصادی لحظه ای از برنامه های رادیو و تلویزیون و مطبوعات و نشریات دولتی قطع نمیشود حتی یك لایحه بر اساس عدالت اجتماعی به نفع اکثریت مردم از مجلس نگذشته است در حالیکه لوایح کیلوئی یعنی بدون شور و مشورت و بدون - آزادی بحث و انتقاد از طرف مجلس تصویب میشود هنوز وقتی دولت لایحه مالك و مستاءجر را به مجلس میدهد همه احتیاطهای لازم را بکار می برد که سر سوزنی به منافع مالکان بزرگ و فئودالهای شهری و بساز و بفروشهای عالی مقام لطمه نخورد ، و در این راه با تمام تبلیغاتی که در راه انقلاب و بر هم خوردن روابط مالك و رعیت و آزاد شدن زنها و تغییر روابط اجتماعی می شود یك گام عملی در راه ایجاد یك رابطه عادلانه بین مالك و مستاءجر یعنی مستاجری که باید تا هشتاد درصد درآمد خودرا اجاره بپردازد برداشته نشده است و قضیه چنان شور میشود که حتی صدای نمایندگان انتصابی - دولت هم در مجلس شورا درمیآید و آنها هم فریادشان در قلابی بودن لایحه به آسمان میرود . اما در این نقطه و در همین لحظه هاست که باید واقعیت ها را گفت ، در همین کوبائی که اکنون اینهمه مورد حمله رژیم ماست که بردن نام کوبا و نام کاسترو گناه نابخشودنی از طرف مقامات امنیتی وپلیسی تلقی میشود تا سال ۱۹۷۰ ده درصد از درآمد و حقوق هر خانواده بابت کرایه خانه پرداخت میشد و از سال ۱۹۷۰ ببعد پرداخت کرایه خانه بکلی

در کوبا ملغی شد ، رژیم ما میگوید که تابع هیچ ایسمی و هیچ ایدئولوژی نیست و هیچ فکر صادراتی را قبول ندارد ، بسیار خوب ولی باید بگوید که چه چیز را قبول دارد ؟ مثلاً در همین مسئله اجاره خانه و وضع مسکن و قیمت زمین دولت ایران به چه ایسمی معتقد است ؟ اگر روش کوبا در الغای اجاره خانه غلط است و یا روش غربیها در خارج کردن زمین بعنوان یك شیئی تجارتی و کالای خصوصی نادرست است ، پس چه روشی درست است ؟ روشی که زمین را از متری پنج ریال در مدتی کمتر از دهسال به پنجاه هزار ریال و صد هزار ریال بالا ببرد و از دو هزار تومان حقوق ماهیانه یك آموزگار هزار و پانصد تومان آنرا کرایه خانه ببلعد و یك متر زمین و سنگ و آهن و گچ و آهك بمتری سی هزار و چهل هزار و پنجاه هزار ریال و بالاتر بفروش برسد و همه دارند-گان مشاغل عالی دولتی و غیر دولتی با استفاده از همه نفوذهای فوق - العاده خود تبدیل به بساز وبفروش شوند ، یعنی شعار برنامه های عمرانی یك جامعه این بشود که : بدزدید و بخرید و بخرید و بدزدید و بدزدید و بفروشید و بفروشید و بدزدید ، یعنی ترتیب یك مسابقه بزرگ آزاد برای غارت یعنی زندگی بهتر فقط در گرو دزدیدن بیشتر است ، آیا ایسمی که رژیم برای جامعه آورده اینست ؟ ولی باید انصاف داد که این ایسم شباهتی با هیچیك از ایسم های امروزی جهان ندارد و تا آنجائی که من در تاریخ خوانده ام همچو ایسمی در هیچیك از صحایف تاریخ سراسر جهان ثبت نشده است.

وقتی عمارات بلند بساز وبفروشهای بزرگ برای چند سال از پرداخت

مالیات معاف میشود ، وقتی آدمها در مدت چند سال ثروتشان از میلیاردها ریال در میگذرد طبیعی است که ایسم ما یك پدیده کاملا" استثنائی است ، یك مطالعه در وضع توزیع درآمدهای ملی ، در وضع مالیاتها ، در میزان‌در آمدها و حقوق ها و مالکیت‌های تولیدی و صنعتی و بانکی و در ترکیب شرکت ها و مقاطعه کاریها و تقسیم اجتماعی کار و مقایسه بین زندگی و درآمدو ـ گذران گروههای اجتماعی در داخل شهرها با یکدیگر و در روستاها باشهر ها ، در مقایسه بین زیربنای اقتصادی و فنی و علمی با سلاحهای نظامـی استثنائی بودن ایدئولوژی سیاسی و سلوك اجتماعی رژیم ما را بخوبی آشکار می کند . سطح مزد کارگران و کارمندان و درآمد دهقانان و کارکنان بخش دولتی و خصوصی با درآمد گروههای ممتاز صاحبان صنایع و مقاطعه کاران و صاحبان مشاغل‌عالی دولتی و فئودالهای بانکی و مالی و تولیدکنندگان ـ کالاهای مصرفی اصولا" قابل مقایسه نیست . سیاست مالیاتی بطور کلی سیاستی است که بر مبنای مالیات بر فقر و بر فقرا یعنی دریافت حداکثر مالیات از طبقه کم درآمد و حداکثر امتیازات و معافیت‌های مالیاتی برای قدرتمندان و دست اندرکاران مسائل اقتصادی و مالی می باشد . یکی از خصوصیتهای بارز ایسم ملی رژیم ما اینست که بخش خصوصی و شاخه های پر منفعت فعالیتهای آن در همه سطوح زیر سیطره مقامات عالی دولتی قرار دارد ، به عبارت دیگر کارگردانان و فئودالهای بخش خصوصی در همه رشته های صنعتی و بانکی و مالی و خدمات کارگزاران و نمایندگان و شرکای مقامات‌عالی در بخش‌دولتی هستند ، بایـن ترتیب کارهای آنان بآسانی و با حد اعلای سهولت و ارفاق از مجاری دستگاههای

دولتی میگذرد و هر اشکالی با یك دستور برطرف میشود و هر نقیصه ای در راه غارت منابع کشوری و اجرای طرحهای پر سود برای طبقه حاکمه بآسانی با یك تصویب نامه و یا یك قانون بدون کمترین مخالفت و یا شور و بحث برطرف میشود ،باین ترتیب بخش دولتی و بخش خصوصی در رشته های اساسی ـ فعالیتهای اقتصادی ومالی و در طرحهای پرهزینه و گران ،دست در دست هم در راه غارت هرچه بیشتر و سریعتر خزانه ملت و منابع کشور پیش میروند و در زیر پای آنها چرخهای قانون صیقل خورده و سریع و بدون مانع حرکت میکند ،و بهمین دلیل نیروهای سرکوب کننده مجهز بآخرین وسایل آماده اند تا کوچکترین اعتراضی را از ریشه سر به نیست کنند و هرگونه اختلالی را در اجرای این برنامه" انقلابی ملی !! در نطفه خفه کنند ،زیر زمین ها ی شکنجه با مأمورین مجرب و دلسوز آماده اند تا هرگونه فکر و اندیشه مخالفی را برای همیشه نابود کنند آنچنان که اصولا فکر کردن بخاطر کسی خطور نکند ،سانسور آماده است تا هیچ خبری نعش خفته و خواب آلوده اکثریت خاموش شده را تحریك نکند .

به ایـــن ترتیب زندگی گروههای اجتماعی ایران در شرایط کنونی یعنی در قطب ثروتمندان و صاحبان مشاغل عالی درکلیه سطوح و در قطب حقوق بگیران و طبقات کم در آمد و فقیر به چنان فاصله ای رسیده است که بطورکلی دستور مقام سلطنت در زمینه مبارزه با فساد و مبارزه با گرانفروشی و همچنین فرمان مربوط به رسیدگی به ضایعات و نارسائی ها را می توان یکی از علامات احساس خطر ناشی از این تبعیض ها و فواصل وحشتناك طبقاتی تلقی کرد ،

اما از خصوصیات دیگر ایدئولوژی سیاسی و ایسم اجتماعی ما اینست که در کشور ما هرکسی کار خود را میکند ، مبارزان حزبی و دولتی با گرانفروشی مبارزه میکنند و گرانفروشها هم در عین حال گرانفروشی میکنند ، مبارزه با افزایش قیمت زمین و کاهش اجاره خانه ادامه دارد و در همین حال افزایش قیمت زمین و افزایش اجاره خانه هم کما کان ادامه دارد ، مبارزه با فساد ادامه دارد و در کنار آن فساد هم ادامه دارد انقلاب به زندگی روزانه خود ادامه میدهد ، فساد و تبعیض و اندوختن ثروتهای افسانه ای ومعاملات بزرگ فئودالهای بزرگ مالی و اقتصادی هم ادامه دارد ، انتخابات در نهایت آزادی انجام میگیرد و در عین حال هیچیك از نمایندگان واقعی مردم انتخاب نمیشوند ، طبق منطق انقلاب و فلسفه حزب رستاخیز فئودالیته باید نابود شود و فئودالها باید از زندگی اجتماعی و اقتصادی جامعه کنار بروند اما فئودالها در صندلی های مجلس شورا و مجلس سنا به عنوان نمایندگان مردم انتخاب میشوند . کمیسیون ضایعات به ضایعات رسیدگی میکند اما ضایعات همچنان ادامه دارد ، و میلیاردها دلار پول نفت برای ساختن میدان اسب دوانی و هدیه بکشورهای دوست و تکثیر ماهی در کشور مالدیو و ضیافتهای مجلل و افسانه ای سفارت ایران در واشنگتن و حقوق های گزاف کارشناسان نظامی خارجی و هزینه های گزاف تشریفاتی و پورسانتاژ برنامه های عمرانی و غیره و غیره ادامه می یابد . و در نتیجه میبینیم که بظاهر در جامعه دو کشور در کنار یکدیگر و با همزیستی مسالمت آمیز زندگی میکنند ، جامعه و کشوری که رادیو وتلویزیون و گویندگان و سخنگویان رسمی رژیم میسازند و معرفی میکنند

با چهره ای بزك کرده و خندان و گلگون و شاداب و پر از ساز و آواز و جامعه ای که مردم در آن زندگی میکنند ،با چهره ای خسته و عصبی و گرسنه و رنجور و ناتوان از کولبار سنگین احتیاجات و غرق در بی تفاوتی و ترس و سکوت . از سوئی سیل اتومبیل ساخته میشود و یا وارد میشود و یا زمینه ساختن آن از سوی شرکتهای بین المللی در ایران فراهم میشود و از سوئی مردم در کنارخیابان ها در انتظار تاکسی و اتوبوس مدتها می ایستند و خیابانها از سیل اتومبیل بسته میشود آنچنان که رسیدن بر سر کار و مراجعت بسوی خانه اکنون خود یکی از موفقیتهای بزرگ روزانه مردم است آنهم البته به قیمت رنج فراوان روزانه ، از سوئی مردم را از طریق وجود و ایجاد تنگناهای مختلف به خریدن اتومبیل و استفاده مرتب از آن بخاطر نبودن وسائل نقلیه شهری مجبور میکنند و از سوی دیگر روزنامه ها طبق دستور زمزمه افزایش قیمت بنزین را سر میدهند با این منطق که مردم را از سوار شدن بر اتومبیل برای مقاصد تفریحی و مصرف بنزین ارزان که میتوان آنرا بشکه ای یازده دلار و بیشتر به خارجی ها فروخت باز دارند . و باین ترتیب بعد از گران شدن نرخ آب و بنزین نوبت به افزایش نرخ تلفن و نرخ برق و بتدریج سایر مایحتاج عمومی که تولید و تهیه آن در دست دولت است می رسد و بهر صورت در برابر تلف کردن پولهای نفت راهی جز گران کردن نرخ این قبیل کالاها و خدمات عمومی وجود ندارد ، اما افزایش درآمد دولت از طریق افزایش قیمت نفت و یا هر نوع افزایشی از طریق مالیاتهای تازه خود به خود و فی نفسه نمی تواند برای مردم مفید و قابل قبول باشد ،مگر آنکه مردم در نحوه خرج این پولها نظارت واقعی

داشته باشند ، مسئله اساسی این نیست که این پولها به حساب عواید عمومی مملکت گذاشته شود و به عنوان افزایش نرخ رشد در سخنرانی ها و مصاحبه ها و آمار و ارقام رسمی بنمایش های تبلیغاتی درآید ، مسئله اساسی اینست که پولها و درآمدها چگونه خرج میشود و این خرجها از چه مجرا- های قانونی و به وسیله چه مراجعی تعیین میگردد و چگونه باطلاع مردم میرسد ، و مردم در تعیین خط مشی عمومی اقتصادی و اجتماعی این درآمدها و عواید چه دخالتی دارند ؟ . اگر افزایش درآمد از طریق مالیات و یا فروش ذخایر طبیعی کشور در راه رفاه عمومی و ارتقای سطح زندگی اکثریت مردم و ترویج کشاورزی و ایجاد پایه های اساسی صنعت و زیر بنای اقتصادی جامعه و احداث بنیادهای ضروری آموزش و بهداشت و ایجاد مشاغل تازه خرج نشود نفس افزایش درآمد چه فایده دارد ؟ آیا ملت ایران از حساب بیست و اندی میلیارد دلار پول نفت و نحوه خرج آن اطلاع دارد و میتواند در باره کیفیت این خرجها اظهار نظر کند ، و یا به شیوه خرج پولهائی که دولت به دول خارجی بعنوان وامهای طویل المدت و کم بهره و یا احیانا" مجانی و بلاعوض میدهد اعتراض کند و یا بپرسد که چگونه با بیست و اندی میلیارد دلار در آمد نفت اکنون دولت دست به گرفتن قرضه از منابع بین المللی می زند ، در روزنامه روز هفتم شهریور ماه ۱۳۵۵ تهران این مطالب را میخوانیم : " بانک صادرات و واردات ژاپن بزرگترین وام پرداختی در بیست سال اخیر خود را به میزان ۷۱۳ میلیون دلار برای اجرای یک طرح صنعتی در خارج از ژاپن به ایران پرداخت میکند ، و در همین روز در روزنامه رستاخیز این خبر

از قول راد یولندن چاپ میشود که بانك توسعه صنعتی ومعدنی ایران در کار دریافت وامی به ارزش ۲۰۰ میلیون دلار در بازارهای اروپاست ، مدت این وام شش سال و بهره آن ۱/۳۷ درصد بیشتر از نرخ رایج بین بانکهاست ...» در خبر دیگری به تاریخ ۳۰ مرداد ۱۳۵۵ در روزنامه های تهران می خوانیم که : «بانك مرکزی ایران بخاطر اینکه تنگناهای مالی که در یکی دو سال اخیر پدید آمده است اخذ اعتبار از خارج را بیش از پیش ضروری ساخته است در چهارچوب تصمیم های کمیته وام وزارت اقتصادی و دارائی مطالعات گسترده ای را برای اخذ یك فقره وام بزرگ برای تأمین نیازهای شرکتهای بزرگ صنعتی وابسته بدولت بویژه شرکتهای تابعه سازمان گسترش و نوسازی صنایع آغاز کرده است ، در پی این هدف تاکنون بوسیله بانك مرکزی دو فقره وام یکی بمبلغ ۲۵۰ میلیون دلار برای شرکت پتروشیمی و دیگری به مبلغ ۱۰۰ میلیون دلار برای بانك اعتبارات صنعتی سازمان برنامه دریافت شده و قرار است ضمن مذاکره برای اخذ یك فقره وام بزرگ برای شرکت ملی گاز ایران و یك فقره وام بزرگ برای شرکتهای تابعه سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران اقدام کند» .

این قسمتی از وامهائی است که خبر آن در جراید چاپ شده است واز بقیه آن و مقدار و شرایط آن ما و هیچیك از افراد ملت ایران اطلاعی ندارد و تا آنجا که ما اطلاع داریم هیچیك از آقایانی که بنام نماینده ملت در مجلس شورا و سنا نشسته اند هرگز از دولت نپرسیده اند که چگونه ملت ایران با اینهمه درآمد نفت باردیگر وامدار شده است و مسئول این فاجعه کیست

و ارزش انتفاعی و اقتصادی این وامها و این پولهائی که در راه طرحها و برنامه های دولت خرج میشود چقدر است ؟

حال که صحبت از وام گرفتن بمیان آمد بسد نیست که به برخی از اخبار روزنامه ها در زمینه های مختلفی که همه حکایت از ضایعات و اسرافها دارد اشاره کنیم ، البته این نمونه ها عشری از اعشار است چه از نظر کیفیت و چه از نظر کمیت و الا آنچه در زمینه مسائل اساسی سیاسی و اقتصادی می - گذرد نه در مطبوعات چاپ میگردد و نه باطلاع مردم میرسد .

اما همین مثالهای ساده مشتی است که بخوبی نماینده خروارها می - باشـــد .

در روزنامه کیهان شماره روز ۱۷ تیرماه سال ۱۳۵٤ این خبر را زیر عنوان " طبس بیمارستان میخواهد " می خوانیم :

" شهرستان طبس با جمعیتی در حدود چهل هزار نفر در حال حاضر بیمارستان ندارد و ساختمان یك بیمارستان ۵۰ تختخوابی هم در آستانه - بهـــره برداری بعلت تغییر مدیر عامل جمعیت شیر و خورشید سرخ طبس و اختلاف مدیر عامل جدید با مهندس ناظر ساختمان و یا بعلل دیگر مدتی است بحال خود رها شده و در معرض خسارت و خرابی قرار گرفته است . اکنون مردم ناچارند بیماران خود را برای معالجه به شهرستانهای دیـگر ببرند اما بعلت دوری و بدی راه اغلب بیماری شدت می یابد و یا بیمار تلف میشـــود . " .

و در شماره روز ۱۷ تیرماه سال ۱۳۵٤ کیهان یعنی همان روزی که خبر

بالا چاپ شد این خبر منتشر شده است :

" بزودی کلینیک بسیار مجهزی با بهترین و پیشرفته ترین وسایل پزشکی جهان و مجرب ترین پزشکان ایرانی و خارجی بنام مرکز پزشکـــی شاهنشاهی در ایران بوجود خواهد آمد ،برای ایجاد این مرکز قریبا" هیئتی از پزشکان کلینیک مشهور مایو از آمریکا به ایران خواهند آمد تا برای تاءسیس این مرکز بـــا پزشکان و مقامات ایران گفت و گو کنند . در این مرکز پزشکی کلیه بیماران اعم از خرد سال و بزرگسال با استفاده از جدید ترین شیوه های پزشکـــی تحت درمان و مراقبت پزشکی قرار میگیرند " .

در شماره روز ٦ شهریور ماه ۱۳۵۵ کیهان این خبر را می خوانیم :

" بهای ماهی فیله آفریقای جنوبی در فروشگاههای تهران افزایـــش قابل ملاحظه ای یافت و به کیلوئی ۲۳۰ ریال رسید . در حالی که ماهـــی فیله عرضه شده از نظر طعم و کیفیت قابل مقایسه با ماهی جنوب ایران نیست با اینوصف بعلت کاهش زمینه ماهی جنوب در بازار تهران این ماهی بازار خوبی بدست آورده است . خلیج فارس و دریای عمان از نظر انواع ـ ماهی دارای ذخایر بسیار غنی است بطوریکه نه تنها میتوان ماهی مورد نیاز داخل کشور را تاءمین کرد بلکه بمقدار قابل ملاحظه ای نیز از انواع ماهی صادر کرد . علاوه بر این در جنوب انواع ماهیهائی وجود دارد که از نظر کیفیت و طعم نظیر آن در جاهای دیگر وجود ندارد .

در شماره روز ۱۹ مرداد سال ۱۳۵۵ روزنامه آیندگان میخوانیم :

" .... رئیس کل بانک توسعه کشاورزی ایران در جلسه اعضای اتاق

بین الطلی جوانان ایران گفت : ایران در گذشته یك کشور صادر کننده مواد خالص کشاورزی بود که در سالهای اخیر بیك کشور وارد کنندهٔ مواد خالص کشاورزی تبدیل شده است و این واردات موجب شده است در نه ماههٔ اول سال گذشته کسری موازنه در پرداختهای بخش کشاورزی بیك میلیارد دلار بالغ شود . اگر قرار باشد رشد کشاورزی کشور در سالهای آینده همانند رشد سالهای ۱۳٤۱ تا ۱۳۵۳ معادل ۱/٤ درصد در سال باشد واردات مواد غذائی ما در سال ۱۳۷۱ به ۷/۳ میلیارد دلار بالغ خواهد شد و جمع خالص واردات در طول این مدت یعنی تا پایان برنامهٔ عمرانی هشتم به ٦٦ میلیارد دلار خواهد رسید . بر اساس محاسباتی که در بانك توسعهٔ کشاورزی انجام شده در سال ۱۳۷۱ برای چهار قلم کالای عمده یعنی گوشت ۱/۲ میلیون تن ، شکر ۵۰۰ هزار تن ، روغن نباتی ۲۰۰ هزار تن ، گندم ۱/۷ میلیون تن کمبود خواهیم داشت و این کمبودها بر مبنای قیمتهای سال ۱۹۷٤ با ۳ میلیارد دلار تأمین خواهد شد . باید باین مسئله توجه شود که متأسفانه فاصلهٔ بین شهر و روستا در ایران روبافزایش است . اگر در سال ۱۳۳۸ مصرف شهری بطور متوسط ۲/۱ برابر مصرف روستائی در سال ۱۳۵۱ ۳/۵ برابر و در سال ۱۳۵۳ - ۱۵/٤ برابر این اختلاف بیشتر شده است و برای از بین بردن این اختلاف باید برای کشاورزان در روستاها با ایجاد صنایع کار اضافی ایجاد شود .

در شمارهٔ روز یکشنبه ۱٤ شهریور ۱۳۵۵ آیندگان زیر عنوان کاهش

صادرات ایران این خبر را میخوانیم :

"کتاب سبز وزارت امور خارجه در کنار پیشرفتهائی که در روابط ایران با بیش از یکصد کشور جهان بدست آمده است نشان از واپسماندگی در بخش تجارت ما بیش از ۳۴ کشور جهان دارد و با بقیه" کشورها نیز افزایش اندك صادرات توانائی برابری با افزایش سریع خریدهای ایران را از خارج ندارد در سال ۱۳۵۴ انگلستان ۴۴/۳ درصد ، دانمارك ۴۰/۳ درصد ، سوئیس ۵۰/۲ درصد ، فرانسه ۲۶/۳ درصد ، اطریش ۱۷/۶ درصد ، پرتقال ۹۰/۶ درصد ، فنلاند ۸۴ درصد ، نروژ ۳/۲ درصد ، یونان ۴۴ درصد ، اسپانیا ۷۰۸ درصد ، هلند ۴۳/۵ درصد از خریدهای خود را از بازار ایران کاسته اند و در مقابل حتی الامکان در فروش کالا با ایران موفقیت داشته اند . از کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی بلغارستان و رومانی و لهستان نسبت به سال ۱۳۵۳ خرید کمتری از بازار ایران کرده‌اند . آمریکا بزرگترین طرف تجارتی ایران در جهان سال گذشته حجم خریدهای خود را ۱۷ درصد و کانادا ۷۳/۹ درصد کاهش دادند . از کشورهای همسایه و عربی پاکستان ۴۸/۴ درصد بحرین ۷/۷ درصد ، قطر ۱۱/۵ درصد ، سوریه ۱۰/۵ درصد ، لبنان ۶۳/۵ درصد و یمن ۸/۵ درصد کالا کمتر از ایران خریده اند . کاهش صادرات ایران بکشورهای آفریقائی برای مغرب ۹۵/۶ درصد ، کنیا ۹۳/۷ درصد و موزامبیك ۵۴/۴ درصد بوده است و کاهش صادرات بکشورهای آسیائی شامل اندونزی ۶/۳ درصد ، ژاپن ۶۰/۹ درصد ، سنگاپور ۶۸-

درصد ، جمهوری کره ۹٤/٤ درصد ، مالزی ٦۳/۲ درصد و هند ۲٦/۸ درصد میشود . همچنین کاهش صادرات به برزیل ۱۸/۱ و استرالیا - ٤٤/۹ درصد بوده است".

در شماره ۳۰ شهریور ۱۳۵۵ روزنامه آیندگان میخوانیم :

"کشتی حامل ۱۱۱۵ تن مرغ وارداتی دربندر شاهپور پهلو گرفت و از امروز حمل مرغها بتهران شروع میشود . رئیس سازمان گوشت کشور که بتازگی از سفر بلغارستان برگشته است به خبرنگار ما گفت هم اکنون چهار کشتی حامل انواع گوشت در بندر شاهپور در حال تخلیه هستند که یکی از آنها مرغ و دیگری ۱۷۰۰ تن گوشت بره سرد و دو کشتی دیگر هر کدام سی هزار راس گوسفند زنده دارند . او گفت گوسفندها از استرالیا و مرغها از آلمان و رومانی خریداری شده اند . و چون تا بحال قرارداد خرید بیش از ده هزار تن مرغ و صدها هزار راس گوسفند از کشورهای گوناگون اروپائی بسته شده است با اطمینان میتوان گفت که تا خردادماه سال آینده هیچگونه کمبودی از لحاظ مرغ و گوسفند نخواهیم داشت".

در شماره سه شنبه ۱۸ آبانماه ۱۳۵۵ روزنامه کیهان این خبر را - میخوانیم :

" نام دوک ود نایب نخست وزیر جمهوری کره جنوبی دیشب در پایان دیدار رسمی خود از ایران به سئول بازگشت . نام گفت که همکاریهای - کره با ایران گسترش خواهد یافت و زمینه های متعدد از جمله خانه سازی توسعه شبکه راه آهن و ایجاد بندرهای تازه را در بر خواهد گرفت

نایب نخست وزیر کره همچنین گفت که ایران ۳۰۰ هزار تن سیمان و ۱۰۰ هزار تن کود شیمیائی از کره جنوبی خریداری میکند . نام خبرداد که یك هیئت کره ای در دی ماه آینده بتهران سفر خواهد کرد تا از نیازهای ایران در زمینه کارگران ماهر آگاه شود . هم اکنون نزدیك به شش هزار نفر کره ای در ایران کار میکنند . انتظار میرود که این رقم در طی سال های آینده به ده هزار برسد براساس پروتکل امضاء شده بین ایران و کره جنوبی روزانه ۶۰ هزار بشکه نفت خام بمدت ۱۰ سال از ایران خریداری میکند و این نفت در پالایشگاهی که با مشارکت دو کشور در کره احداث ـ میگردد ، تصفیه خواهد شد . کره جنوبی یك کارخانه نساجی برای ـ تولید الیاف شیمیائی با ظرفیت یکصد میلیون یارد در سال در ایران ـ ایجاد میکند و همچنین امکان تاسیس یك کارخانه تولیدی و صدور چرم مصنوعی در ایران مورد بررسی قرار گرفت و دوکشور طرحی نیز برای ساختن چرخ و محور واگن راه آهن در دست تهیه دارند . در زمینه کشاورزی ـ کارشناسان کره ای طرحی برای تولید ، صدور ابریشم و پارچه های ابریشمی در گیلان ارائه خواهند داد . دوکشور همچنین در زمینه صید ماهی در آبهای بین المللی همکاری میکنند و تعداد کشتیهای ایران را از نه فروند به بیست فروند خواهند رساند . در زمینه مسکن با فعالیت مهندسان و مشاور و شرکتهای ساختمانی کره در ایران خانه های ارزانقیمت ساخته ـ خواهد شد همچنین کره یك هزار واگن سرپوشیده و ۲۵ واگن رستوران ـ و ۵۰ واگن سردخانه و ۵۰ جرثقیل و یك کارخانه تولید اکسیژن برای راه

آهن ایران تأمین خواهد کــرد".

در شماره‌ٔ یازدهم آبانماه ۱۳۵۵ آیندگان این خبررا میخوانیم :

" بدلیل تنگناهای موجود در توسعــه واحدهای تولیدی کشور صادرات ـ برخی از کالا ها بویژه کفش و اجناس بافتنی تا ۵۰ درصد کاهش یافتــــه است و در مقابل کالا های کره ای و فیلیپینی جای کالا های ایرانی را در ـ بازارهای بین المللی پرکرده است . یك تولید کننده بزرگ کفش بخبرنگار ما گفت از دلائل عمـــده‌ٔ کاهش حجم کالا های صادراتی ایران مشکلات موجود در توسعه‌ٔ واحدها است چرا که مقررات دست و پاگیر ، ـــ مخالفتها و به درازا کشیدن کسب اجازه از سوی وزارت صنایع و معادن هر تولید کننده ای را از کار توسعه فراری میکنند . او گفت آمار صادراتی کشور نشان میدهد که حجم صادرات کفش در پنجسال گذشته هر سال با آنکه تقاضای جهانی آنها بالا رفته است با کاهش چشمگیر روبرو شده ـ اســت . تا جائیکه در شش ماه اول سال جاری این کاهش به ۵۰ درصد رسیده است ،ایران در سال ۱۳۵۱ معادل ۱۲,۹۵ میلیون کیلو کفش بـه ارزش ۹۸۲ میلیون ریال صادرات داشت که این رقم در سال ۱۳۵۲ بـــه ۸/٤ میلیون کیلو بارزش ۷٤۰ میلیون ریال و در سال ۱۳۵۳ به ۳/۵ میلیون کیلـــو بارزش ۵۰۰ میلیون ریال و در سال ۱۳۵٤ به ۲/۳ ـــ میلیون کیلو بارزش ۵۵۰ میلیون ریال و در شش ماه اول سال جاری به نیم میلیون کیلو بارزش ۱۵۳ میلیون رسیده است . آمــــار صادراتی ایران ـ همچنین حاکی است که وضع کالا های بافتنی هم دست کمی از وضع کفش ـ

ندارد و در پنجسال گذشته بجز سال ۱۳۵۳ که جایزه صادراتی دولت باعث بالا رفتن یکباره صادرات تریکو شد هر ساله صادرات این کالا کاهش داشته است . باین ترتیب که صادرات تریکو از ۱۲۳۸ تن بارزش ۱/۷ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۱ به ۳۱۱۱ تن بارزش ۱/۰۸۷۱ — میلیارد ریال در سال ۱۳۵۲ و از ۶۷۶۷ تن با ارزش ۲/۸۷۸ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۳ به ۹۲۰ تن با ارزش ۷۶۰ میلیون ریال در سال — ۱۳۵٤ رسیده است و در ٦ ماهه اول سال جاری نیز تا پائینترین حجم خود یعنی ٤۳۹ تن با ارزش ٤۰۹ میلیون ریال سقوط کرده است . با کاهش صادرات کالا های ایرانی کالا های کره و فیلیپین در بازارهای بین المللی جانشین کالا های ایرانی شده است .

در شماره یکشنبه ۱۷ مرداد ۱۳۵۵ این خبر را در روزنامه آیندگان میخوانیم :

وزیران ایران و آمریکا در پایان اجلاس کمیسیون مشترک اقتصادی دو کشور تاکید کردند که مذاکرات تهران بهدفهای خود دست یافته است دوکشور قبلاً میزان مبادلات پنجساله را ۱۵ میلیارد دلار برآورد کرده ـ بودند در حالی که در تجدید نظر حاضر این رقم به ٤۰ میلیارد دلار افزایش یافته است . وزیر خارجه آمریکا گفت که ارقام مربوط بمبادلات بازرگانی شامل خرید اسلحه نیست . کیسینجر افزود که مبلغ مربوط بخرید اسلحه بین ۲ تا ۳ میلیارد دلار در سال در یک دوره پنجساله است بنابراین کل مبلغ مربوط بخرید اسلحه حدود ۱۰ میلیارد دلار خواهد شد باین

ترتیب جمع رقم مربوط به پروتکل با ۵۰ تا ۵۵ میلیارد دلار در یک دوره‌ٔ پنجساله خواهد رسید .

در شماره‌ٔ روز ۱۷ مهرماه ۱۳۵۵ آیندگان این خبر را میخوانیم :

" رئیس جمهور فرانسه پیش از ترک تهران در گفتگوئی با خبرنگاران گفت که حجم مبادلات دوکشور ایران و فرانسه در آینده به ۶۰ میلیارد فرانک خواهد رسید ، تصمیمهائی که اتخاذ شد و قرار است بمورد اجرا گذاشته شود عبارتند از طرح تأسیس کارخانه مولد برق تبریز ، ساختمان راه آهن تهران بندر شاهپور ، طرح مربوط باحداث شاهراه جنوب که طرحی به موازات ساختمان خط آهن است و بوسیله‌ٔ کنسرسیوم فرانسوی و آمریکائی اجرا میشود ـ احداث ۲ کارخانه‌ٔ برق هسته ای ، طرح مربوط بایجاد پانزده هزار مسکن . جمع این قراردادها بالغ بر ۲۹ میلیارد فرانک است . اما برای توافقهای اصولی که در اعلامیه‌ٔ مشترک نیز عنوان شده ـ است سه نکته مهم وجود دارد که نخست مربوط است بسفارش ۶ کارخانه برق هسته ای از جانب ایران با هزینه ای در حدود ۳۰ الی ۳۵ میلیارد فرانک " .

در شماره‌ٔ آبانماه ۱۳۵۵ آیندگان این خبر را میخوانیم :

" ایران نخستین معامله‌ٔ پایاپای خود را برای دریافت اسلحه بازای ـ نفت منعقد کرد . این معامله‌ٔ میان ایران و شرکت هواپیما سازی انگلیسی باك صورت گرفته و ارزش آن ۶۴۰ میلیون دلار است . ایران در مقابل نفتی که عرضه خواهد کرد از کمپانی باك مدرنترین موشکهای سیستم زمین

بهسوای راپیر را دریافت خواهد کرد . ایران ضمنا" با شرکتهای نفتــی آمریکائی و موسساتی که پیمانکاران وزارت دفاع آمریکا هستند با این ـ تلاش وارد مذاکره شده تا معاملات مثلثی برای بدست آوردن هواپیماهای جنگی آمریکائی ازانـواع اف ۱٦ و اف ۱۸ انجام دهد . عرضه نفــست ایران در معامله با کمپانی باك روزی ۱۳ هزار بشکه خواهد بود . کـه ایران در اختیار شرکت نفتی رویال داچ شل خواهد گذاشت تا در بازار های جهان خارج از انگلستان بفروش رساند و " از این راه اعتبارات ـــ ارزی معینی را که بشدت مورد نیاز انگلستان است تامین کند " . یــك منبع مطلع گفته است که شرکت رویال شل بابت این معامله مبلغی کمیسیون دریافت خواهد کرد ولی میزان این کمیسیون فاش نشده است .

یك منبع نزدیك به مذاکرات طرفین گفته است توافقهای اساسی دو طرف عبارت از قدمهائی در ادامه توسعه همکاری های اقتصادی ایران و انگلستان است و منتهی براهی خواهد شد که به عقد قراردادهای باز هم بزرگتری در زمینه های صنعتی و تکنولوژی میان دو کشور منجر خواهد شـــد

و در شماره روز ۲۹ مهرماه ۱۳۵۵ روزنامه آیندگان این خبر را میخوانیــــم :

" موافقت نامه ای که اخیرا" برای توسعه همکاریهای اقتصادی میان ایران و شوروی امضا شد و فرصت میدهد که حجم مبادلات کالا میـــان دو کشور تا ٦۰ درصد افزایش یابد حکایت از بهبود مناسبات تهران و ـ

و مسکو دارد . پس از امضای قراردادهای مهمی بین ایران و چند کشور غربی اکنون شوروی دیگر احساس نمیکند که در بازار ایران عقب مانده می باشـــد".

در شمارهٔ ششم مرداد ۱۳۵۵ آیندگان این خبر را میخوانیم :

"لای واطو رئیس مرکز بازرگانی آمریکا در ایران در سخنرانی خود در جلسهٔ کلوپ روتاری تهران اعلام کرد که هم اکنون ۳۰۰ شرکت مهم آمریکائی در ایران فعالیت دارند و همکاریهای صنعتی و بازرگانی این شرکتهـــا با شرکای ایرانی آنها روبگسترش است . وی اضافه کرد که در کمتر از دو سال تعداد شرکتهای آمریکائی در ایران به سه برابر افزایش یافته است".

در شمارهٔ روز ۱۷ مهرماه ۱۳۵۵ آیندگان این خبر را میخوانیم :

"این روزها جمله ای در محافل تحصیل کرده ها مد شده است که می‌گویند اگر بجای تحصیل بساز و بفروشی میکردیم وضعی بمراتب درخشانتر از وضع فعلی داشتیم . در همین زمینه از وضع یك بسازو بفروش خبر مـــی دهند که اخیرا" چهار ساختمان را برای امور اداری و حسابداری بیـــك سازمان دولتی اجاره داده است بمبلغ ماهانه چهار میلیون ریال ضمـــن اینکه سازمان دولتی اجاره وی را چند ماه جلوتر پرداخت کرده است ــ خاطر نشان میکنیم که صاحب ساختمان طبقات اول این ساختمانها را به شرکتهای دیگر اجاره داده است و همه طبقات هم کف را که برابر خیابان است بفروشگاهها و مغازه ها واگذار کرده است . با توجه بمبالغ کلانـی که بابت سرقفلی از فروشگاهها و همچنین شرکتهای طبقهٔ اول گرفته و نیز

باگرفتن چندین ماه اجاره از سازمان دولتی که هر ماه ۴۰۰ هزار تومان است هزینه ساختمان این ساختمانها را یکجا بدست آورده است و از این پس فقط سود خالص میبرد".

و این خبر را در شماره پنجشنبه ۳۱ تیرماه ۱۳۵۵ آیندگان در زیر ستون مهمان ناشناس آن روزنامه میخوانیم :

" میهمان ناشناس بزعم کسانی که از نبودن خانه خالی و گرانی اجاره خانه ها شکایت و ناله دارند دیروز پشت شیشه یك بنگاه معاملات ملکی خیابان سی متری آگهی یك آپارتمان اجاره ای دید که لازم میداند برای اطلاع همشهریانی که دنبال خانه میگردند آدرس و مشخصات آنرا اعلام دارد :

یك آپارتمان در طبقه چهارم با سه اتاق خواب و ۲۰۰ متر زیربنا با شوفاژ و برق و آب ولی بدون تلفن در خیابان وصال شیرازی اجاره ماهانه ۱۰۰ هزار ریال .

این مقاله را در شماره دوشنبه ۲۵ مرداد ۱۳۵۵ روزنامه آیندگان زیر عنوان " بانکها ، سود فراوان با خدمت اندك " میخوانیم :

" بانکداری یکی از سودآورترین رشته های سرمایه گذاری در ایران قلمداد شده است که گروهی معتقدند اغلب بانکها فقط صرافی میکنند و اعتبارات پرداختی آنها بیشتر بمصرف اعطای وام بشرکتهای شناخته شده بازرگانی و تجار و واردکنندگان میرسد در حالی که در این میان مردم عادی و کسانیکه برای اجرای طرحهای ابتکاری خود نیاز بکمك مالی دارند

از اینگونه خدمات بهره ای نمیگیرند . . . نگاهی به ترازنامه* و حسابهای سود و زیان بانکها در چند سال گذشته نشان از سودهای کلان بانکها دارد . اگر حساب سود و زیان بیست بانک پذیرفته شده در بورس تهران را در سال ۱۳۵۲ ملاحظه و آنرا با سالهای قبل از آن مقایسه کنیم در-میابیم که کل وامها و اعتبارات اعطائی بانکها در پایان سال ۱۳۵۲ - برابر با ۲۵۹ میلیارد ریال بوده است که نسبت به دوسال قبل از آن ۵۱ درصد و نسبت به یکسال قبل از آن ۱۲۰ درصد افزایش یافته است . در پایان سال ۱۳۵۳ کل سرمایه و اندوخته بانکهائی که فقط در بورس — پذیرفته شده اند به ۳۳ میلیارد ریال رسید که با مقایسه با دوسال قبل از آن بترتیب معادل ٤۱ درصد و ۱٦۳ درصد افزایش داشته است .

سود ویژه* بانکها در سال ۱۳۵۳ عبارتند از بانک صادرات ۱۱٦۰/۸ — میلیون ریال ، سود ویژه* بانک صنایع ۷۳۲/۸ میلیون ریال ، بانک شهریار ٤۸۷/٤ میلیون ریال ، بانک اعتبارات ۱۷۱ میلیون ریال ، بانک ایران و انگلیس ۱۲۹ میلیون ریال ، بانک ایرانیان ۲۷۰/۸ میلیون ریال ، بانک ایران و ژاپن ۳۷۷۲ میلیون ریال ، بانک ایران و هلند ۱٦۵/٤ میلیون ریال ، بانک تهران ۲۷۵ میلیون ریال ، بانک توسعه صنعتی و معدنی ٤٤٦/٦ میلیون ریال ، بانک توسعه و سرمایه گذاری ۳۰۵ میلیون ریال بانک داریوش ۹۵/۵ میلیون ریال ، بانک ساختمان ۱٤٦/۵ میلیون ریال بانک پارس ۱٤۲ میلیون ریال ، بانک کار ۳٤٤/۵ میلیون ریال .

با نگاهی بسود آوری بانکها باین نتیجه میرسیم که بانکها با پول

عقیده از روی دلسوزی و انتقاد سازنده نباشد از اشتباه نمیتوان پرهیز کرد و برای اصلاح و اشتباه باید بهائی بیش از اندازه گران پرداخت . اینهمه سخن که ما از لزوم مشارکت مردم در کارهای خود یعنی کارهای عمومی میگوئیم بسبب دریافتن اهمیتی است که وجود یك مکانیسم اصلاح کننده در درون یك سیستم دارد . این مکانیسم را نمیتوان بدون اظهار نظر ،بدون جریان اطلاعات و خبرها ،بدون انتقاد سازنده داشت . ـ مشارکت مردم در قسمت بیشتر چیزی جز همین اظهار نظر و انتقاد نیست . پس از آنست که شرکت عملی آنان در کارها از تلاش مستقیم و ـ سهم گرفتن در پرداخت هزینه ها هر دو برضا و رغبت می آید . اما این استدلالها را پشت میزنشینان بآسانی نمی پذیرند . آنها طبعاً از هر انتقاد هرچه هم سازنده باشد بهم بر می آیند ،از افشای هر سرّاداری در واقع کم و کاستهای روزانه سازمانها و مقامات خشمگین میشوند . آنها برای اینکه بتوانند بآسانی کار کنند یك پردهٔ سنگین و تیره سکوت بر گرد خود میخواهند . اگر دنیای آسوده اتاقهای دربسته شان بجهان پر سر و صدا و گشاده بیرون کشیده شود احساس عریانی میکنند . سخنان نمایندگان در مجلس یا خبرهای روزنامه ها اگر بوی انتقاد یا اشاره بکم و کاستی ها بدهد آرامششان را بر می آشوبد و بهر جا دست میزنند تا آسودگی خود را باز یابند پیش از هر چیز به وزارت اطلاعات توسل می جویند انگار این وزارتخانه با صدها کارمند و صدها میلیون ریال بودجهٔ خود برای این است که از آرامش آنان دفاع کنند ؟ و جلوی چاپ سخنان ـــ

نمایندگان مجلس یا خبرهای ناخوشایند آنان را بگیرد . این چشمداشت
که عموم سازمانهای دولتی از وزارت اطلاعات دارند و یکی از دردسرهای
مسئولان آن وزارت بوده است نه با هدفها و سیاستهای این کشور ، ــــ
چنانکه شاهنشاه بارها و بارها تأکید کرده اند میخواند و نه اصلاً عملی
است . وزارت اطلاعات کارهائی بمراتب حیاتی تر و سودمند تر از حفظ ـــ
آرامش خاطر فلان مقام یا فلان دستگاه از گزند سخنان بر حق نمایندگان
مجلس یا نویسندگان روزنامه ها دارد . به نماینده مجلس و نویسندهٔ ــــ
روزنامه باید پاسخ داد . و باید اشتباه او را اگر اشتباه کرده است یادآور
شد . باید بر آگاهی او و همگان از آنچه میگذرد افزود و نباید از بحث
از پیش کشیده شدن موضوعها ، از انتشار اطلاعات و خبرها ، هراسید .
کار عمومی به عموم مربوط است . نمیتوان همهٔ کارهای این مردم و این
کشور را در خلوت و محرومیت چند ده یا چند صد تن فیصله داد . . . . .
پنهان شدن پشت سپر وزارت اطلاعات و فشار آوردن بر مسئولان سیاست
اطلاعاتی کشور که روزنامه ها را متقاعد کنند و مطالب ناخوشایند هـــر
مقام مسئول یا دستگاه اجرائی را انتشار ندهند ، هم نهادهائی مانند ـ
مجلس و مطبوعات را بی اثر میکند و هم وزارت اطلاعات را از کار اصلیش باز
میدارد . و هم جلوی اصلاح سریعتر و ارزانتر شیوه ها و برداشتهای نا ـ
درست را میگیرد . وزارت اطلاعات باید یکبار و برای همیشه برای همـــهٔ
مقامات روشن کند که الزامی ندارد که وقت و نیروی کارکنانش را صرف متقاعد
کردن مطبوعات کند که نتیجه ای جز بی اعتبار شدن همهٔ طرحها ـ از ــــ

مطبوعات وزارت اطلاعات و خود آن مقامات ـ ندارد ."

این نوشته از آن کسی است که خود قائم مقام حزب رستاخیز است یعنی حزبی که همه مقامات دولتی و کشوری و لشکری و مردم به تعبیر دولت و مقامات عالی عضو آن هستند ، و وظیفه آن طبق مرامنامه حزبی تعمیم عدالت اجتماعی و آزادیهای قانونی و حقوق سیاسی ملت ایران می باشد . اما می بینیم که قائم مقام حزب رستاخیز به عنوان یک روزنامه نویس در هر دو مقاله خود از نبودن آزادی بیان و وجود اختناق در مطبوعات و فقدان آزادی در بازگو کردن حقایق در مجلس شورا و در مطبوعات آنهم با زبانی محتاط و محافظه کارانه و در پشت سپر بیانات اعلیحضرت شکایت میکند ، اما مسائل قابل توجه در همین نوشته ها اینست که وقتی مقام سلطنت میگویند طرّاح خطوط اساسی سیاست کشور ایشان هستند و سازمانهای اطلاعاتی و بازرسی اعلیحضرت ایشان را از کلیه مسائل موجود کشور و از همه خطاها و اشتباهاتی که در سازمانهای مملکتی روی می دهد آگاه میکنند و وقتی که اعلیحضرت اینچنین بر وجود آزادی قلم و بیان در چهارچوب قانون اساسی در کشور تاکید می نمایند ، پس چرا این آزادی عملاً در مجلس و در مطبوعات وجود ندارد ؟ چرا همانطور که نویسنده سرمقاله آیندگان هم تائید می کند وظیفه وزارت اطلاعات عملاً به دستگاه سانسور روزنامه ها و مطبوعات و جلوگیری از نشر حقایق و گفته های نمایندگان مجلسین که صد یک از حقایق موجود را هم نمی گویند تبدیل شده است؟ اگر اعلیحضرت دستور دهند که این اختناق برداشته شود آیا کسی در دستگاه دولت جرات مخالفت با این دستور را دارد ؟ نویسنده سرمقاله می نویسد که وزارت اطلاعات

کارهائی مهمتر از حفظ آرامش خاطر فلان مقام و یا فلان دستگاه از طریق
متقاعد کردن ( ) مطبوعات برای چاپ نکردن انتقادها و نارضایتی ها دارد .
اما حقیقت اینست که اولاً مسئله حفظ آرامش سیاست وزارت اطلاعات و یا
محدود به آرامش خاطر فلان مقام و یا فلان دستگاه نیست بلکه فقط آرامش ـ
مربوط به صورت سرکوبی هرنوع انتقاد و هر نوع اعتراض برای وانمود کردن
وجود امنیت و آرامش در کشور اساس و پایه سیاست رژیم را تشکیل می دهد ،
و اجرای این سیاست نیز بعهده وزارت اطلاعات نیست بلکه بخش کوچکی از
این سیاست یعنی سانسور مطبوعات و سانسور کتاب بر عهده این وزارت
خانه و وزارت فرهنگ و هنر ( ) میباشد . سیاست اساسی استقرار آرامش
از طریق تحمیل سکوت و خاموشی بر مردم و از راه ایجاد ترس و رعب بر عهده
سازمان امنیت و اطلاعات کشور می باشد . به بیانی صریحتر سازمان امنیت
به پیروی از یک سیاست کلی حفظ آرامش بهر قیمت و از هر راه یعنی جلو ـ
گیری از آزادی بیان ، مهمترین و بزرگترین دشمن امنیت واقعی وطن ما وطت
ما و بزرگترین عامل واژگون کننده رژیم مشروطه و برقراری قدرت مطلقه باشد .
مفهوم امنیت اگر شامل امنیت اجتماعی و امنیت اقتصادی و امنیت فرهنگی جامعه
نباشد و این سه امنیت که هرگز قابل تجزیه نیست جز از راه آزادی فکر و آزادی
اندیشه انتقادی بدست نمیاید چیزی جز ضد امنیت نیست . و دوم اینکه
وزارت اطلاعات مطبوعات را متقاعد به ننوشتن حقایق نمی کند بلکه باپشتیبانی
سازمان امنیت به مطبوعات دستور می دهد ، و اگر روزنامه ای از این دستور
سرپیچی کرد بلافاصله آنرا تعطیل می کند و اگر نخواهد با تعطیل یک روزنامه

آرامش خاطر مردم !!! را بر هم بزنند ، نویسنده خبر و یا مطلب بدون کوچکترین دغدغه ای از قانون بوسیله ماٴموران ساواك برای تفهیم و درك مفهوم معدس - آرامش و امنیت ! به زیر زمین های کمیته هدایت !! می شود و سردبیر هم با یك دستور تلفنی اگر به زندان و بازجوئی نرود به منزلش فرستاده میشود .

نویسنده سر مقاله در آخرین سطور مقاله خود می نویسد وزارت اطلاعات الزامی ندارد که وقت و نیروی کارکنانش را صرف متقاعد کردن مطبوعات کند که نتیجه ای جز بی اعتبار شدن همه طرفها از مطبوعات و وزارت اطلاعات و خود آن مقامات ندارد . متاٴسفانه نویسنده مقاله نخواسته است این حقیقت روشنتر از آفتاب را بازگو کند که دیگر برای همه طرفها - اعم از وزارت اطلاعات و مطبوعات و خود آن مقامات - بخاطر سانسور و تفتیش دائمی افکار و فشار و سرکوبی آدمها اعتبار و منزلتی باقی نمانده است . و با اینکه این حقیقت نیازی به اثبات ندارد اما ما با ذکر یك مثال عینی بار دیگر دلایل وجود این بی اعتباری و ریشه های عمیق آنرا در احساسات و عواطف مردم در اینجا بازگو میکنیم .

وقتی جرمی در زمینه جرائم عمومی اتفاق می افتد روزنامه ها آنرا با شرح و تفصیل کامل می نویسند و هنگامی که این جرائم به مرحله دادرسی میرسد روزنامه ها شرح جلسات محاکمه را با تفصیل منتشر میکنند ، خانمی که شوهرش را میکشد و آقائی که معشوقه اش را به ضرب کتك و ایراد جرح از پای درمی آورد و پدری که چند فرزندش را به اتفاق همسرش به قتل میرساند و جرایمی از این قبیل در محاکم جنائی دادگستری با حضور تماشاچیان زیاد و درهای

بازبه دادرسی کشیده میشود ، دفاع متهم و دفاع وکلا و دادخواست دادستان و سئوال و جواب رئیس دادگاه و شرح جزئیات واقعه همه و همه در روزنامه ها نوشته میشود . این نوشته ها و گزارشها نیز به اعتبار ذوق و سلیقه خبرنگاران روزنامه و یا خواست و علاقه مردم نسبت به حادثه و یا مقدار جا و فضائی که روزنامه دارد متفاوت است و هر روزنامه ای به میل خود و بسته به ذوق واستعداد خبرنگاران آن و یا سیاست و موقعیت روزنامه هرطور که مایل باشد این گونه حوادث و اخبار مربوط به محاکمات جرائم عومی را منعکس می نمایند ، اما هنگامی که بقول روزنامه ها و یا بقول منابع و مقاماتی که اینگونه اخبار را به روزنامه ها می دهند ، خرابکاری دستگیر و یا کشته و یا اعدام میشود ، خبرها همیشه خلاصه و مبهم است ، اولا" اخبار این حوادث در همه روزنامه ها بطور متحد الشکل منتشر میشود یعنی خبری است که از یك مقام و یا یك سازمان به همه روزنامه ها با یك انشاء داده میشود و ثانیا" خبر علاوه بر ایجاز واختصار کامل حاوی هیچگونه مسائل ای که در محاکمات و بازجوئی های مربوط به جرائم عادی دادگستری مطرح میشود نیست.

و ما برای اینکه مطلب بهتر روشن بشود و روشنتر مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد دو نمونه از تازه ترین نمونه های این نوع اخبار را در این نامه ذکرمیکنیم در تاریخ ۱۴ آذر ماه ۱۳۵۵ روزنامه کیهان زیر عنوان " خرابکار کمونیست اعدام شد" چنین مینویسد :

" بطوری که اطلاع حاصل شده بدنبال کشف یك گروه براندازکمونیستی که اعضای آن به منظور بهم زدن اساس حکومت سلطنتی مشروطه ایران در

تهران و شهرستانها فعالیت داشتند اقدامات لازم برای دستگیری افـراد وابسته به گروه مزبور معمول و اکثر اعضای آن دستگیر شدند ،لیکن محمدحسن ا براری فرزند اسمعیل که از افراد فعال این گروه بود موفق به فرار میگردد ، تا اینکه در اثر فعالیت ماًمورین نامبرده که در شرایط زندگی مخفی بـه فعالیت خرابکارانه خود ادامه میداد دستگیر و در مراحل تحقیق روشن می گردد که این شخص در گروه تروریست به اصطلاح مجاهدین خلق ایران - عضویت داشته و در انفجار هتل شاه عباس کبیر اصفهان که سبب کشته ـ شدن سرایدار هتل گردیده با سایر تروریستها همکاری و شخصاً" درفروشگاه پلیس در خیابان خیام بمب کارگذاشته و در انفجارات اتومبیل در خیابـان قلمستان و سایر اماکن تهران شرکت داشته است . در نتیجه نامبرده بـه اتهامات اقدام علیه امنیت کشور ،حمل غیر مجاز اسلحه و مهمات ، دوفقـره تخریب ،استفاده از سند مجعول ،دوفقره معاونت در تخریب و معاونت در آتش سوزی منتهی بقتل تحت پیگرد واقع و بموجب راًی صادره از دادگـاه تجدید نظر به اعدام محکوم و حکم صادره صبح امروز بموقع اجرا گذاشته شده است .

ملاحظه میکنید که مردم چگونه از جرائم فردی و محاکمه متهمین این جرائم در دادگستری با چه طول و تفصیلی آگاه میشوند اما کسی که بر علیه رژیـم قانونی آنها و بر علیه امنیت ملی آنهـا قیام کرده است اینگونه ناشناس دستگیر می شود و فرار میکند و سپس مجدداً" دستگیر می شود و به زندان میافتد و تحت بازجوئی قرارمی گیرد و در مرحله بدوی محکوم میشود و حکم اعدام او در

مرحله استینافی تأیید میشود و سرانجام اعدام میشود ولی ملت ایران از هیچ یک از این مسائل از بدو الی الختم و از جریان دادرسی این فرد و اینکه چگونه از خود دفاع کرده است و دلایل اینهمه جرائم او چگونه بر دادرسان ثابت شده است و چه کسی دفاع او را بر عهده داشته است و این دفاع درچه شرایطی و با حضور چه کسانی انجام گرفته است بکلی بی اطلاع می ماند. من این سئوال را در اینجا باز به تأکید تکرار میکنم، آیا ملت ایران حق ندارد کسی را که بر علیه امنیت و رژیم قانونی او یعنی رژیم مشروطه قیام کرده است بشناسد و حرفهای او را در دفاع از خود بشنود و به ریشه ها و دلایل این قیامها و مخالفتها از راه شنیدن حرفهای آنها و حضور در دادرسی آنها و اصغای دفاعیات آنها آگاه شود؟ آیا مردم با آگاهی از جزئیات و دقائق اختلافات و دشمنی هائی که افراد با نظام سیاسی جامعه خود دارند بهتر میتوانند با این دشمنی ها مقابله کنند و راه رفع این دشمنی ها را از راههای منطقی هموار نمایند یا از طریق جاهل ماندن و نا آگاهی از این دشمنی ها. آیا در قانون اساسی ما حتی خرابکاران و جنایتکاران برای دفاع از خود دارای حقوق قانونی نیستند و نباید تحت شرایط قانونی و آئین نامه های دادرسی محاکمه شوند؟

این وضع انتشار اخبار مربوط به کسانی که بخاطر مخالفت با رژیم اعدام می شوند در روزنامه ها همچنان یکنواخت است، البته همیشه خبر اعدامها مگر بخاطر مصلحت ها و ملاحظاتی که مردم هرگز از علت آن مطلع نمیشوند، منتشر نمیشود و هنگامی هم که منتشر میشود بنحوی است که ملاحظه کردید.

و اما هزاران هزار موارد توقیف و بازجوئی و محاکمه از طرف ماءمورین ساواك و دادرسی ارتش انجام میگیرد که هرگز نه منتشر میشود و نه از طریق مطبوعات به اطلاع مردم میرسد و از این موارد کسی جز اقوام و آشنایان توقیف شدگان و زندانی ها مطلع نمی شوند . اما در مقابل می بینید که یك حادثه تصادف و یا یك قتل عادی و یك تجاوز به عنف در روزنامه ها با چه تفصیلی چاپ می شود و با چه سماجتی حادثه در شبهای بعد مورد تعقیب قرارمیگیرد .

و مثال دیگر و تازه تر در تاریخی که این نامه نوشته میشود خبری است که زیر عنوان " زن تروریست اعدام شد " شماره روز ۲۹ آذر ۱۳۵۵ روزنامه کیهان می خوانیم .

" بقرار اطلاع واصله ماءمورین انتظامی پس از تحقیق از تروریستهای دستگیر شده کسب اطلاع نمودند که مردی بنام زهرا آقا نبی قلهکی نیزمسئول دسته ای از تروریستها است لذا ماءمورین پس از شناسائیهای لازم مخفیگاه او را محاصره می نمایند و وی پس از اینکه متوجه میشود در محاصره ماءمورین است بمقابله با آنها پرداخته و مبادرت به تیراندازی می نماید تا اینکه در اثر تیراندازی متقابل دستگیر و از مخفیگاه وی اسلحه و مواد منفجره و مدارک مضره کشف میشود ، نامبرده در تحقیقات معموله ضمن اعتراف به عضویت وفعالیت در گروه تروریست اظهار داشته که برای امکان فعالیت بیشتر با یکی از افراد گروه مزبور ازدواج مصلحتی نموده و در زمینه ساختن بمب ، نمره اتومبیل ، تهیه مهرهای جعلی فعالیت داشته و ضمن اینکه در چهار نقطه تهران بمب کارگذاری نموده در انفجار پاسگاه سلیمانیه و ترور عباسعلی شهریاری شرکت

داشته و عده ای از جوانان را مورد تبلیغ قرار داده و آنها را بگروه خرابکاران ملحق کرده است ، پرونده اتهامی وی پس از طی مراحل قانونی بدادگاه تجدید نظر احاله و منتهی بصدور حکم اعدام گردید ، که بامداد امروز در باره وی بموقع اجرا گذاشته است".

ملاحظه کنید ساختمان خبر و کیفیت فنی تنظیم آن درست شبیه خبر اولی و اخبار فراوان شبیه آنست ، زنی دستگیر می شود با کوله بار سنگینی از اتهامات و جرائم و با تمام وجود او از لحظه دستگیری تا لحظه اعدام و همه حالات و احوالی که بر او گذشته است برای مردم عموما و قطعا" و مؤکدا" برای اقوام و خویشان او خصوصا" نامرئی و پنهان باقی می ماند .

خبر اعدام موجودی که به علت قیام علیه امنیت کشور دستگیر و محاکمه می شود چگونه بدست مطبوعات می رسد ؟ خواننده نمی داند ، زیرا خبر با این جمله شروع میشود : بقرار اطلاع واصله " و یا " بطوریکه اطلاع حاصل شده" خواننده از خود می پرسد بقرار اطلاع واصله از کی و از کجا ؟ و یا بطوریکه اطلاع حاصل شده یعنی چطور اطلاع حاصل شده ؟ طبعا" خواننده جواب خود را در متن خبر نمی یابد ، روزنامه ها هم اجازه ندارند که کلمه ای بر خبری که برای چاپ به آنها داده اند اضافه کنند ، خواننده بعد از خود می پرسد: " پس از تحقیق از تروریستهای دستگیر شده " چه ماجرائی است ؟ تروریستها چه کسانی بودند ؟ کی و چگونه دستگیر شدند ؟ و تحقیق از آنها چگونه بوده است ؟ بازهم به جوابی نمیرسد . و سپس به شرح مختصری از ماجراهای فراوان میرسد یعنی وجود زن تروریست و همکاران او ، مخفیگاه ،

تیراندازی و جنگ و گریز و سهم اسلحه و مواد منفجره و مدارک مضره ، و سر انجام به تحقیقات معموله و اعتراف زن میرسد و از خود می پرسد این چه گونه تحقیقاتی است که زن تروریست یعنی زنی را که مبارزه مخفی و مسلحانه را انتخاب کرده است به اعتراف وادار میکند ؟

پس از آن به انبوهی از اتهامات و اعمال خرابکارانه زن از قتل و جعل و دزدی و انفجار میرسد که همچنان بعنوان نقل و شرح قصه در متن خبرباقی می ماند و در انتها به طی مراحل قانونی پرونده میرسد که این چه مراحل قانونی ای بوده است که هیچکس از آن خبر ندارد و نقطه پایان اعدام است و این سئوال که چگونه در قرن بیستم بدینگونه یك زن در پرده ای از استتار و اختفا از دستگیری تا اعدام معدوم میشود ؟ آیا این زن که کسی حرفهای او را نشنید ، دفاعیات او را نخواند و یا از مدارك و اسناد جرم او بهیچوجه نه در مرحله بازجوئی و نه در مرحله دادرسی از طریق مطبوعات آگاه نشد از سانسور کنندگان افکار و اندیشه مردم ، از غارتگران خزانه ملت ، از قاتلان مردم در کوچه و خیابان ، از کازینو دارها ، از امضاء کنندگان قراردادهای اسارتبار اقتصادی ، از پورسانتاژ بگیرهای معاملات بزرگ ، از گرانفروشان ، از بساز و بفروشهای میلیاردر ، از بانکداران و صاحبان مونتاژ و شرکای بانفوذ شرکتهای سهامی و گروههای تولیدی خطرناکتر بود ؟ آیا این موجودی که بدون حق دفاع مشروع اعدام شد و یا زیر شکنجه مرد برای ملت ایران خطرناکتر از کسانی است که آزادی و حقوق اساسی ملت ایران را همراه با میلیاردها دلار ثروت ملی کشور تلف کرده اند ؟ .

آیا سازمان امنیت و اطلاعات کشور نمیدانند که خطر زندگی این زن برای امنیت ملی بمراتب ناچیزتر از خطر زندگی فئودالهای اداری و مالی است ؟

و اما اگر به متن این خبر در روزنامه کیهان و آیندگان و اطلاعات ورستاخیز نگاه کنیم خواهیم دید که این خبر در هر چهار روزنامه بدون یك کلمه تغییر و یك کلمه پس و پیش نظیر یك کلیشه از قبل تهیه شده چاپ شده است و آیا این خود دلیل بر این نیست که روزنامه ها حق هیچگونه تحقیق و سئوالی راد ر زمینه دستگیری و بازجوئی و محاکمه این قبیل افراد ندارند و آیا این وضع سانسور و اختناق دلیل بر این نیست که اینگونه اخبار را بسته به میل سازمان امنیت و برطبق مصلحت رژیم براندام هرفردی از افراد کشور می توان دوخت؟ .

اگر این افراد حرفی برای گفتن ندارند ، اگر آنها مقدمین علیه امنیت هستند ، اگر قصد آنها از بین بردن استقلال ملت ایران است پس چرا آنها را آزادانه محاکمه نمیکنید ؟ چرا آنها را آزادانه در معرض داوری مردم قرار نمی دهید ؟ چرا نمی گذارید آنها در هاله ای از شهادت و بصورت مبارزان راه آزادی بدست مأمورین ساواك کشته نشوند و یا محکوم به اعدام نگردند و یا زیر شکنجه قرار نگیرند ، چرا نمی گذارید آنها با هویت واقعی که شما از آنها می سازید یعنی به عنوان خرابکاران و خائنین به ملت و به وطن دربرابر افکار عمومی عریان و رسوا محاکمه شوند ؟ . یك رژیم خدمتگذار و انقلابی که همه ملت را در پشت سر خود دارد و در تمام برنامه های تبلیغاتی خود بر سر ملت بخاطر خدمات اجتماعی و اقتصادی خود منت نمیگذارد و دارای زرادخانه ای عظیم از آخرین سلاحهای غیراتمی جهان است و همچنین افواج بیکرانی

از مأموران مخفی و آشکار امنیتی به عنوان چشم و گوش رژیم در همه جا حتی
تا آمریکا هم پراکنده است و بالا تر از همه اینها در توقیف و بازجوئی ومحاکمه
فارغ از هرگونه قید و بند قانونی و قضائی دستی چنین باز و غیر مسئول وآزاد
دارد تا آنجا که با آزادی تمام یك زن را نه بلکه چندین ده نفر از زنهای
جامعه را با صدور حکم قانونی محکوم باعدام میکند و چندین صد نفرازجوانها
را در کوچه و بازار کشور و در جلوی چشم عابرین با گلوله از پای در می آورد
و جسد آنها را مثل لاشه گوسفند میبرد و در گورستانهای نامرئی بطورناشناس
خاك می کند ، چه ترس و واهمه ای از این یك مشت یاغی خرابکار دارد ؟ چرا
نمیگذارد محاکمه آنها علنی باشد ؟ چرا جریان این محاکمات را نظیر صدها
مراسم و تشریفات و یادبودها از رادیو و تله ویزیون پخش نمیکند تا ملت دشمنان
واقعی خود را بشناسد و جوانان مردم به دام این افسونگران خرابـــــکار
نیفتند ؟ چرا نمی گذارند آیت الله طالقـــانی و صدها روحانی و هزاران
جوان دانشجو از پشت میکروفن رادیو تله ویزیون علت دستگیری و کیفیت -
دستگیری و کیفیت بازجوئی و کیفیت شکنجه ها و توهین ها و فحش ها و نا
سزاهائی را که مأمورین ساواك در باره آنها اعمال کرده اند و به آنها داده
اند تعریف کنند ، چرا ، مقامات امنیتی با این افراد خرابکار در جلوی دور
بین تله ویزیون و میکروفون رادیو رو در روی یکدیگر نمی نشینند و این آقایان
که ظاهراً شب و روز برای حفظ امنیت و آرامش مملکت خواب و راحت ندارند
در جلوی چشم و گوش مردم موارد اتهام و اعمال ضد میهنی و ضد ملی ایــن
خرابکاران را بازگو نمی کننـــد ؟ .

آیا اینهمه سکوت و کتمان و اینهمه توقیفهای نامرئی و بازجوئی های نامرئی و شکنجه های نامرئی و دادرسی های نامرئی و اعدامهای نامرئی علامت ضعف رژیم است یا قدرت آن ، نشانه حقانیت اعمال و تبلیغات رژیم است یا نشانه غیر قانونی بودن این اعمال و دروغ بودن این تبلیغات ؟

اعلیحضرت در بیانات خود خطاب به هیئت رئیسه مجلس شورا و مجلس سنا در ۳۰ شهریور ماه ۱۳۵٤ می گویند :

" به کرات گفته ام اگر مردم نظریات صحیحی بدهند اولین کسی خواهم بود که این نظریات را در راه بهبود کار مملکت پذیرا باشم ....

آنچه که درباره وضع سانسور و اختناق افکار و کیفیت تعقیب ها و بازجوئی ها و دادرسی های جرایم سیاسی گفتیم و شواهدی که آوردیم وضع موجود سیاسی کشور را روشن میکند و قولی است که نه تنها در صحت و اصالت آن کوچکترین تردیدی وجود ندارد بلکه با یك مراجعه ساده به مردم کوچه و بازار ـ بشرطی که احساس ترس و وحشت از مردم برداشته شود ـ و گفت وگو با آنها میزان ضربه های هولناکی که استبداد و اختناق بر پیکر هویت انسانی و ارزشهای جامعه ما وارد کرده است آشکار میشود ، بنابراین اعلیحضرت چگونه و از چه طریق می خواهند پذیرای این حرفهای صحیح و مسائل واقعی مربوط به آن باشند ؟ از راه دولتی که خود به وجود فساد در آن تاکید کردند ، از طریق سازمان

امنیت که وظیفه‌ای جز سرکوبی افکار انتقادی و اندیشه هـــای خـــلاق و انسانهای زنده ندارد ، از طریق سازمانهای بازرسی و اطلاعاتی که هرگز مسائل واقعی و گرفتاریهای مردم و درد دل آنها را بازگو نمیکنند و یااگر میکنند ظاهراً مورد توجه قرار نمی گیرد ؟ .

تنها عاملی که بحرف صحیح ارزش میدهد و اعمال خرابکارانه و حرفهای ناصحیح را در کلیه سطوح از مسیر زندگی جامعه و فعالیت سازمانهای عمومی مملکت دور میکند اول آزادی بیان و اندیشه انتقادی و دوم مسئولیت است ، افراد و سازمانهائی که بهر نحو تصدی امور جامعه را قانوناً بر عهده دارند باید قانوناً نیز در برابر مردم مسئول باشند ، اما می توان این مسئولیت را بر روی کاغذ نوشت ولی در عمل آن را نادیده گرفت ، می توان مجلس شـــورا داشت اما آنرا از اختیار قانونی خود محروم کرد ، مسئولیت باید عملاً وجود داشته باشد و این موجودیت شناخته نمیشود مگر با وجود آزادی بیان و آزادی سئوال و آزادی انتقاد در چهار چوب قانون اساسی . ما در اینجا مثال دیگری میآوریم از قول کسی که در فرانسه و در اروپا به عنوان یك اصلاح طلب شناخته شده است و نه یك انقلابی ، خود او نیز در فرانسه یعنی در کشوری که همه نوع آزادی فکر وجود دارد هرگز این ادعا را ندارد ، اوآقای ژان ژاك سروان شرایبر صاحب موسسه مطبوعاتی اکسپرس است . او مدتی دبیر حزب رادیکال فرانسه بود و اکنون با عضویت در این حزب نماینده مجلس فرانسه است و همچنین خود او و حزب او در شمار اکثریت پارلمانی فرانسه و طرفدار رئیس جمهوری این کشور یعنی والری ژیسکاردستن هستند و طبعـــاً

با برنامه مشترك سوسیالیستها و کمونیستهای فرانسه برای بدست گرفتن قدرت مخالفند .

یکی از گزارشگران تله ویزیون فرانسه در ضمن گفت و گوئی با آقای شرایبر که در شماره (۱۲-٦) دسامبر ۱۹۷٦ مجله اکسپرس چاپ شده می پرسد : هم ژیسکاردستن رئیس جمهور فرانسه در کتاب خود بنام دموکراسی فرانسوی و هم ژاك شیراك نخست وزیر سابق فرانسه در مانیفست اجتماع جدید خود بنام اجتماع برای جمهوری می نویسند که فرانسه مردّد است و در راه خود دچار شك و تردید شده است . "آیا شما هم در فرانسه این شك و تردید را احساس میکنید ؟" .

آقای شرایبر جواب می دهد :

" البته ،بین برنامه مشترك سوسیالیست ها و کمونیست ها و طرزحکومت ژیسکاردستن فرانسویها مردّدند و فرانسه دچار تردید میباشد ،به نظر من نقش جوانها در این میان بسیار مهم است ،برتری عددی با آنهاست، شوق و شور آینده هم از آنها میباشد ،اگر به جوانها جامعه ای پیشنهاد ـ کنیم که دارای حرکت کافی نباشد و شبیه جامعه ای باشد که در پنجاه سال اخیر وجود داشته است طبعاً" آنها بطرف هر تغییر و تحوّلی روی خواهند آورد بدون آنکه بعواقب آن بیندیشند . اما بر عکس اگر بدانیم که چیزی را که بآنها عرضه میکنیم راه روشنی از اصلاحات و به سوی یك تجدید تحول است آنچنان که جوانها آن را به وضوح مشاهده کنند و مورد تأیید قراردهند و آن را درك نمایند، در اینصورت من اطمینان دارم که آنها راه اصلاح و

عقیده از روی دلسوزی و انتقاد سازنده نباشد از اشتباه نمیتوان پرهیز کرد و برای اصلاح و اشتباه باید بهائی بیش از اندازه گران پرداخت . اینهمه سخن که ما از لزوم مشارکت مردم در کارهای خود یعنی کارهای عومی میگوئیم بسبب دریافتن اهمیتی است که وجود یك مکانیسم اصلاح کننده در درون یك سیستم دارد . این مکانیسم را نمیتوان بدون اظهار نظر ،بدون جریان اطلاعات و خبرها ،بدون انتقاد سازنده داشت . ـ مشارکت مردم در قسمت بیشتر چیزی جز همین اظهار نظر و انتقاد نیست . پس از آنست که شرکت عملی آنان در کارها از تلاش مستقیم و ـ سهم گرفتن در پرداخت هزینه ها هر دو برضا و رغبت می آید . اما این استدلالها را پشت میزنشینان بآسانی نمی پذیرند . آنها طبعاً از هر انتقاد هرچه هم سازنده باشد بهم بر می آیند ،از افشای هر سرّاداری در واقع کم و کاستیهای روزانه سازمانها و مقامات خشمگین میشوند . آنها برای اینکه بتوانند بآسانی کار کنند یك پردهٔ سنگین و تیره سکوت بر گرد خود میخواهند . اگر دنیای آسوده اتاقهای در بسته شان بجهان پر سر و صدا و گشاده بیرون کشیده شود احساس عریانی میکنند . سخنان نمایندگان در مجلس یا خبرهای روزنامه ها اگر بوی انتقاد یا اشاره بکم و کاستی ها بدهد آرامششان را بر می آشوبد و بهر جا دست میزنند تا آسودگی خود را باز یابند پیش از هر چیز به وزارت اطلاعات توسل می جویند انگار این وزارتخانه با صدها کارمند و صدها میلیون ریال بودجهٔ خود برای این است که از آرامش آنان دفاع کنند ؟ و جلوی چاپ سخنان ـ

نمایندگان مجلس یا خبرهای ناخوشایند آنان را بگیرد . این چشمداشت
که عموم سازمانهای دولتی از وزارت اطلاعات دارند و یکی از دردسرهای
مسئولان آن وزارت بوده است نه با هدفها و سیاستهای این کشور ، ـــ
چنانکه شاهنشاه بارها و بارها تاکید کرده اند میخواند و نه اصلاً عملی
است . وزارت اطلاعات کارهائی بمراتب حیاتی تر و سودمندتر از حفظ ـــ
آرامش خاطر فلان مقام یا فلان دستگاه از گزند سخنان بر حق نمایندگان
مجلس یا نویسندگان روزنامه ها دارد . به نماینده مجلس و نویسنده ـــ
روزنامه باید پاسخ داد . و باید اشتباه او را اگر اشتباه کرده است یادآور
شد . باید بر آگاهی او و همگان از آنچه میگذرد افزود و نباید از بحث
از پیش کشیده شدن موضوعها ، از انتشار اطلاعات و خبرها ، هراسید .
کار عمومی به عموم مربوط است . نمیتوان همه کارهای این مردم و این
کشور را در خلوت و محرومیت چند ده یا چند صد تن فیصله داد . . . .
پنهان شدن پشت سپر وزارت اطلاعات و فشار آوردن بر مسئولان سیاست
اطلاعاتی کشور که روزنامه ها را متقاعد کنند و مطالب ناخوشایند هـــر
مقام مسئول یا دستگاه اجرائی را انتشار ندهند ، هم نهادهائی مانند ـ
مجلس و مطبوعات را بی اثر میکند و هم وزارت اطلاعات را از کار اصلیش باز
میدارد . و هم جلوی اصلاح سریعتر و ارزانتر شیوه ها و برداشتهای نا ـ
درست را میگیرد . وزارت اطلاعات باید یکبار و برای همیشه برای همـــه
مقامات روشن کند که الزامی ندارد که وقت و نیروی کارکنانش را صرف متقاعد
کردن مطبوعات کند که نتیجه ای جز بی اعتبارشدن همه طرحها ـ از ـــ

مطبوعات وزارت اطلاعات و خود آن مقامات ـ ندارد ."

این نوشته از آن کسی است که خود قائم مقام حزب رستاخیز است یعنی حزبی که همه مقامات دولتی و کشوری و لشکری و مردم به تعبیر دولت و مقامات عالی عضو آن هستند ، و وظیفه آن طبق مرامنامه حزبی تعمیم عدالت اجتماعی و آزادیهای قانونی و حقوق سیاسی ملت ایران می باشد . اما می بینیم که قائم مقام حزب رستاخیز به عنوان یك روزنامه نویس در هر دو مقاله خود از نبودن آزادی بیان و وجود اختناق در مطبوعات و فقدان آزادی در بازگو کردن حقایق در مجلس شورا و در مطبوعات آنهم با زبانی محتاط و محافظه کارانه و در پشت سپر بیانات اعلیحضرت شکایت میکند ، اما مسائل قابل توجه در همین نوشته ها اینست که وقتی مقام سلطنت میگویند طرّاح خطوط اساسی سیاست کشور ایشان هستند و سازمانهای اطلاعاتی و بازرسی اعلیحضرت ایشان را از کلیه مسائل موجود کشور و از همه خطاها و اشتباهاتی که در سازمانهای مملکتی روی می دهد آگاه میکنند و وقتی که اعلیحضرت اینچنین بر وجود آزادی قلم و بیان در چهارچوب قانون اساسی در کشور تأکید می نمایند ، پس چرا این آزادی عملاً در مجلس و در مطبوعات وجود ندارد ؟ چرا همانطور که نویسنده سر مقاله آیندگان هم تأیید می کند وظیفه وزارت اطلاعات عملاً به دستگاه سانسور روزنامه ها و مطبوعات و جلوگیری از نشر حقایق و گفته های نمایندگان مجلسین که صد یك از حقایق موجود را هم نمی گویند تبدیل شده است؟ اگر اعلیحضرت دستور دهند که این اختناق برداشته شود آیا کسی در دستگاه دولت جرأت مخالفت با این دستور را دارد ؟ نویسنده سرمقاله می نویسد که وزارت اطلاعات

کارهائی مهمتر از حفظ آرامش خاطر فلان مقام و یا فلان دستگاه از طریق متقاعد کردن (۱) مطبوعات برای چاپ نکردن انتقادها و نارضایتی ها دارد. اما حقیقت اینست که اولاً مسئله حفظ آرامش سیاست وزارت اطلاعات و یا محدود به آرامش خاطر فلان مقام و یا فلان دستگاه نیست بلکه فقط آرامش - مربوط به صورت سرکوبی هرنوع انتقاد و هر نوع اعتراض برای وانمود کردن وجود امنیت و آرامش در کشور اساس و پایه سیاست رژیم را تشکیل می دهد، و اجرای این سیاست نیز بعهده وزارت اطلاعات نیست بلکه بخش کوچکی از این سیاست یعنی سانسور مطبوعات و سانسور کتاب بر عهده این وزارت خانه و وزارت فرهنگ و هنر (۱) میباشد. سیاست اساسی استقرار آرامش از طریق تحمیل سکوت و خاموشی بر مردم و از راه ایجاد ترس و رعب بر عهده سازمان امنیت و اطلاعات کشور می باشد. به بیانی صریحتر سازمان امنیت به پیروی از یك سیاست کلی حفظ آرامش بهر قیمت و از هر راه یعنی جلو - گیری از آزادی بیان، مهمترین و بزرگترین دشمن امنیت واقعی وطن ما وملت ما و بزرگترین عامل واژگون کننده رژیم مشروطه و برقراری قدرت مطلقه باشد. مفهوم امنیت اگر شامل امنیت اجتماعی و امنیت اقتصادی و امنیت فرهنگی جامعه نباشد و این سه امنیت که هرگز قابل تجزیه نیست جز از راه آزادی فکر وآزادی اندیشه انتقادی بدست نمیاید چیزی جز ضدّ امنیت نیست. و دوم اینکه وزارت اطلاعات مطبوعات را متقاعد به ننوشتن حقایق نمی کند بلکه باپشتیبانی سازمان امنیت به مطبوعات دستور می دهد، و اگر روزنامه ای از این دستور سرپیچی کرد بلافاصله آنرا تعطیل می کند و اگر نخواهد با تعطیل یك روزنامه

آرامش خاطر مردم !!! را بر هم بزند ، نویسنده خبر و یامطلب بدون کوچکترین دغدغه ای از قانون بوسیله ماٴموران ساواک برای تفهیم و درک مفهوم مقدس ـ آرامش و امنیت ! به زیر زمین های کمیته هدایت !! می شود و سر دبیر هم با یک دستور تلفنی اگر به زندان و بازجوئی نرود به منزلش فرستاده میشود .

نویسنده سر مقاله در آخرین سطور مقاله خود می نویسد وزارت اطلاعات الزامی ندارد که وقت و نیروی کارکنانش را صرف متقاعد کردن مطبوعات کند که نتیجه ای جز بی اعتبار شدن همه طرفها از مطبوعات و وزارت اطلاعات و خود آن مقامات ندارد . متاٴسفانه نویسنده مقاله نخواسته است این حقیقت روشنتر از آفتاب را بازگو کند که دیگر برای همه طرفها ـ اعم از وزارت اطلاعات و مطبوعات و خود آن مقامات ـ بخاطر سانسور و تفتیش دائمی افکار و فشار و سرکوبی آدمها اعتبار و منزلتی باقی نمانده است . و با اینکه این حقیقت نیازی به اثبات ندارد اما ما با ذکر یک مثال عینی بار دیگر دلایل وجود این بی اعتباری و ریشه های عمیق آنرا در احساسات و عواطف مردم در اینجـــا بازگو میکنیـــم .

وقتی جرمی در زمینه جرائم عمومی اتفاق می افتد روزنامه ها آنرا با شرح و تفصیل کامل می نویسند و هنگامی که این جرائم به مرحله دادرسی میرسد روزنامه ها شرح جلسات محاکمه را با تفصیل منتشر میکنند ، خانمی که شوهرش را میکشد و آقائی که معشوقه اش را به ضرب کتک و ایراد جرح از پای درمی آورد و پدری که چند فرزندش را به اتفاق همسرش به قتل میرساند و حرایمی از این قبیل در محاکم جنائی دادگستری با حضور تماشا چیان زیاد و درهای

باز به دادرسی کشیده میشود ،دفاع متهم و دفاع وکلا و دادخواست دادستان و سئوال و جواب رئیس دادگاه و شرح جزئیات واقعه همه و همه در روزنامه هـا نوشته میشود . این نوشته ها وگزارشها نیز به اعتبار ذوق و سلیقه خبرنگاران روزنامه و یا خواست و علاقه مردم نسبت به حادثه و یا مقدار جا و فضائی کـه روزنامه دارد متفاوت است و هر روزنامه ای به میل خود و بسته به ذوق واستعداد خبرنگاران آن و یا سیاست و موقعیت روزنامه هرطور که مایل باشد این گونـه حوادث و اخبار مربوط به محاکمات جرائم عومی را منعکس می نمایند ، امّـا هنگامی که بقول روزنامه ها و یا بقول منابع و مقاماتی که اینگونه اخبار را بـه روزنامه ها می دهند ، خرابکاری دستگیر و یا کشته و یا اعدام میشود ، خبرها همیشه خلاصه و مبهم است ، اولاً اخبار این حوادث در همه روزنامه هـا بطور متحد الشکل منتشر میشود یعنی خبری است که از یك مقام و یا یك سازمان به همه روزنامه ها با یك انشاء داده میشود و ثانیاً خبر علاوه بر ایجاز واختصار کامل حاوی هیچگونه مسائل ای که در محاکمات و بازجوئی های مربوط به جرائم عادی دادگستری مطرح میشود نیست.

و ما برای اینکه مطلب بهتر روشن بشود و روشنتر مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد دو نمونه از تازه ترین نمونه های این نوع اخبار را در این نامه ذکرمیکنیم در تاریخ ١٤ آذر ماه ١٣٥٥ روزنامه کیهان زیر عنوان " خرابکار کمونیست اعدام شد" چنین مینویسـد :

" بطوری که اطلاع حاصل شده بدنبال کشف یك گروه براندازکمونیستـی که اعضای آن به منظور بهم زدن اساس حکومت سلطنتی مشروطه ایـران در

تهران و شهرستانها فعالیت داشتند اقدامات لازم برای دستگیری افـــراد وابسته به گروه مزبور معمول و اکثر اعضای آن دستگیر شدند ،لیکن محمد حسن ابراری فرزند اسمعیل که از افراد فعال این گروه بود موفق به فرار میگردد ، تا اینکه در اثر فعالیت ماًمورین نامبرده که در شرایط زندگی مخفی بـــه فعالیت خرابکارانه خود ادامه میداد دستگیر و در مراحل تحقیق روشن می گردد که این شخص در گروه تروریست به اصطلاح مجاهدین خلق ایران - عضویت داشته و در انفجار هتـل شاه عباس کبیر اصفهان که سبب کشـته ـ شدن سرایدار هتل گردیده با سایر تروریستها همکاری و شخصاً" در فروشگاه پلیس در خیابان خیام بمب کار گذاشته و در انفجارات اتومبیل در خیابـان فلسطین و سایر اماکن تهران شرکت داشته است . در نتیجه نامبرده بـــه اتهامات اقدام علیه امنیت کشور ،حمل غیر مجاز اسلحه و مهمات ،دوفقـره تخریب ،استفاده از سند مجعول ،دوفقره معاونت در تخریب و معاونت در آتش سوزی منتهی بقتل تحت پیگرد واقع و بموجب راًی صادره از دادگـــاه تجدید نظر به اعدام محکوم و حکم صادره صبح امروز بموقع اجرا گذاشته شده است .

ملاحظه میکنید که مردم چگونه از جرائم فردی و محاکمه متهمین این جرائم در دادگستری با چه طول و تفصیلی آگاه میشوند اما کسی که بر علیه رژیـــم قانونی آنها و بر علیه امنیت ملی آنهـا قیام کرده است اینگونه ناشناس دستگیر می شود و فرار میکند و سپس مجدداً" دستگیر می شود و به زندان میافتد و تحت بازجوئی قرارمی گیرد و در مرحله بدوی محکوم میشود و حکم اعدام او در

مرحله استینافی تاًکید میشود و سرانجام اعدام میشود ولی ملت ایران از هیچ یک از این مسائل از بدو الی الختم و از جریان دادرسی این فرد و اینکه چگونه از خود دفاع کرده است و دلایل اینهمه جرائم او چگونه بر دادرسان ثابت شده است و چه کسی دفاع او را بر عهده داشته است و این دفاع در چه شرایطی و با حضور چه کسانی انجام گرفته است بکلی بی اطلاع می ماند. من این سئوال را در اینجا باز به تاًکید تکرار میکنم، آیا ملت ایران حق ندارد کسی را که بر علیه امنیت و رژیم قانونی او یعنی رژیم مشروطه قیام کرده است بشناسد و حرفهای او را در دفاع از خود بشنود و به ریشه ها و دلایل این قیامها و مخالفتها از راه شنیدن حرفهای آنها و حضور در دادرسی آنها و اصغای دفاعیات آنها آگاه شود؟ آیا مردم با آگاهی از جزئیات و دقائق اختلافات و دشمنی هائی که افراد با نظام سیاسی جامعه خود دارند بهتر نمیتوانند با این دشمنی ها مقابله کنند و راه رفع این دشمنی ها را از راههای منطقی هموار نمایند یا از طریق جاهل ماندن و نا آگاهی از این دشمنیها. آیا در قانون اساسی ما حتی خلافکاران و جنایتکاران برای دفاع از خود دارای حقوق قانونی نیستند و نباید تحت شرایط قانونی و آئین نامه های دادرسی محاکمه شوند؟

این وضع انتشار اخبار مربوط به کسانی که بخاطر مخالفت با رژیم اعدام می شوند در روزنامه ها همچنان یکنواخت است، البته همیشه خبر اعدامها مگر بخاطر مصلحت ها و ملاحظاتی که مردم هرگز از علت آن مطلع نمیشوند، منتشر نمیشود و هنگامی هم که منتشر میشود بنحوی است که ملاحظه کردید.

و اما هزاران هزار موارد توقیف و بازجوئی و محاکمه از طرف ما"مورین ساواك و دادرسی ارتش انجام میگیرد که هرگز نه منتشر میشود و نه از طریق مطبوعات به اطلاع مردم میرسد و از این موارد کسی جز اقوام و آشنایان توقیف شدگان و زندانی ها مطلع نمی شوند . اما در مقابل می بینید که یك حادثه تصادف و یا یك قتل عادی و یك تجاوز به عنف در روزنامه ها با چه تفصیلی چاپ می شود و با چه سماجتی حادثه در شبهای بعد مورد تعقیب قرارمیگیرد .

و مثال دیگر و تازه تر در تاریخی که این نامه نوشته میشود خبری است که زیر عنوان " زن تروریست اعدام شد " شماره روز ۲۹ آذر ۱۳۵۵ روزنامه کیهان می خوانیم .

" بقرار اطلاع واصله ما"مورین انتظامی پس از تحقیق از تروریستهای دستگیر شده کسب اطلاع نمودند که مردی بنام زهرا آقا نبی قلهکی نیزمسئول دسته ای از تروریستها است لذا ما"مورین پس از شناسائیهای لازم مخفیگاه او را محاصره می نمایند و وی پس از اینکه متوجه میشود در محاصره ما"مورین است بمقابله با آنها پرداخته و مبادرت به تیراندازی می نماید تا اینکه در اثر تیراندازی متقابل دستگیر و از مخفیگاه وی اسلحه و مواد منفجره و مدارك مضره کشف میشود ، نامبرده در تحقیقات معموله ضمن اعتراف به عضویت وفعالیت در گروه تروریست اظهار داشته که برای امکان فعالیت بیشتر با یکی از افراد گروه مزبور ازدواج مصلحتی نموده و در زمینه ساختن بمب ، نمره اتومبیل ، تهیه مهرهای جعلی فعالیت داشته و ضمن اینکه در چهار نقطه تهران بمب کارگذاری نموده در انفجار باشگاه سلیمانیه و ترور عباسعلی شهریاری شرکت

داشته و عده ای از جوانان را مورد تبلیغ قرار داده و آنها را بگروه خرابکاران ملحق کرده است ، پرونده اتهامی وی پس از طی مراحل قانونی بدادگاه تجدید نظر احاله و منتهی بصدور حکم اعدام گردید ، که بامداد امروز در باره وی بموقع اجرا گذاشته است".

ملاحظه کنید ساختمان خبر و کیفیت فنی تنظیم آن درست شبیه خبر اولی و اخبار فراوان شبیه آنست ، زنی دستگیر می شود با کوله بار سنگینی از اتهامات و جرائم و با تمام وجود او از لحظه دستگیری تا لحظه اعدام و همه حالات و احوالی که بر او گذشته است برای مردم عموما و قطعا" و موکدا" برای اقوام و خویشان او خصوصا" نامرئی و پنهان باقی می ماند .

خبر اعدام موجودی که به علت قیام علیه امنیت کشور دستگیر و محاکمه می شود چگونه بدست مطبوعات می رسد ؟ خواننده نمی داند ، زیرا خبر با این جمله شروع میشود : بقرار اطلاع واصله " و یا " بطوریکه اطلاع حاصل شده" خواننده از خود می پرسد بقرار اطلاع واصله از کی و از کجا ؟ و یا بطوریکه اطلاع حاصل شده یعنی چطور اطلاع حاصل شده ؟ طبعا" خواننده جواب خود را در متن خبر نمی یابد ، روزنامه ها هم اجازه ندارند که کلمه ای بر خبری که برای چاپ به آنها داده اند اضافه کنند ، خواننده بعد از خود می پرسد: " پس از تحقیق از تروریستهای دستگیر شده " چه ماجرائی است ؟ تروریستها چه کسانی بودند ؟ کی و چگونه دستگیر شدند ؟ و تحقیق از آنها چگونه بوده است ؟ بازهم به جوابی نمیرسد . و سپس به شرح مختصری از ماجراهای فراوان میرسد یعنی وجود زن تروریست و همکاران او ، مخفیگاه ،

تیراندازی و جنگ و گریز و سپس اسلحه و مواد منفجره و مدارک مضره ، و سر انجام به تحقیقات معموله و اعتراف زن میرسد و از خود می پرسد این چه گونه تحقیقاتی است که زن تروریست یعنی زنی را که مبارزه مخفی و مسلحانه را انتخاب کرده است به اعتراف وادار میکند ؟

پس از آن به انبوهی از اتهامات و اعمال خرابکارانه زن از قتل و جعل و دزدی و انفجار میرسد که همچنان بعنوان نقل و شرح قصه در متن خبرباقی می ماند و در انتها به طی مراحل قانونی پرونده میرسد که این چه مراحل قانونی ای بوده است که هیچکس از آن خبر ندارد و نقطه پایان اعدام است و این سئوال که چگونه در قرن . بیستم بدینگونه یك زن در پرده ای ازاستتار و اختفا از دستگیری تا اعدام معدوم میشود ؟ آیا این زن که کسی حرفهای او را نشنید ، دفاعیات او را نخواند و یا از مدارك و اسناد جرم او بهیچوجه نه در مرحله بازجوئی و نه در مرحله دادرسی از طریق مطبوعات آگاه نشد از سانسور کنندگان افکار و اندیشه مردم ، از غارتگران خزانه ملت ، از قاتلان مردم در کوچه و خیابان ، از کازینو دارها ، از امضاء کنندگان قراردادهای اسارت بار اقتصادی ، از پورسانتاژ بگیرهای معاملات بزرگ ، از گرانفروشان ، از بساز و بفروشهای میلیاردر ، از بانکداران و صاحبان مونتاژ و شرکای بانفوذ شرکتهای سهامی و گروههای تولیدی خطرناکتر بود ؟ آیا این موجودی که بدون حق دفاع مشروع اعدام شد و یا زیر شکنجه مرد برای ملت ایران خطرناکتر از کسانی است که آزادی و حقوق اساسی ملت ایران را همراه با میلیاردها دلار ثروت ملی کشور تلف کرده اند ؟ .

آیا سازمان امنیت و اطلاعات کشور نمیداند که خطر زندگی این زن برای امنیت ملی بمراتب ناچیزتر از خطر زندگی فئودالهای اداری و مالی است ؟

و اما اگر به متن این خبر در روزنامه کیهان و آیندگان و اطلاعات ورستاخیز نگاه کنیم خواهیم دید که این خبر در هر چهار روزنامه بدون یک کلمه تغییر و یک کلمه پس و پیش نظیر یک کلیشه از قبل تهیه شده چاپ شده است و آیا این خود دلیل بر این نیست که روزنامه ها حق هیچگونه تحقیق و سئوالی راد ر زمینه دستگیری و بازجوئی و محاکمه این قبیل افراد ندار نسد و آیا این وضع سانسور و اختناق دلیل بر این نیست که اینگونه اخبار را بسته به میل سازمان امنیت و برطبق مصلحت رژیم براندام هرفردی از افراد کشور می توان دوخت؟ .

اگر این افراد حرفی برای گفتن ندارند ، اگر آنها مقدمین علیه امنیست هستند ، اگر قصد آنها از بین بردن استقلال ملت ایران است پس چرا آنهـا را آزادانه محاکمه نمیکنید ؟ چرا آنها را آزادانه در معرض داوری مردم قرار نمی دهید ؟ چرا نمی گذارید آنها در هاله ای از شهادت و بصورت مبارزان راه آزادی بدست ماءمورین ساواک کشته نشوند و یا محکوم به اعدام نگردنــد و یا زیر شکنجه قرار نگیرند ، چرا نمی گذارید آنها با هویت واقعی که شما از آنها می سازید یعنی به عنوان خرابکاران و خائنین به ملت و به وطن دربرابر افکار عمومی عریان و رسوا محاکمه شوند ؟ . یک رژیم خدمتگذار و انقلابی که همه ملت را در پشت سر خود دارد و در تمام برنامه های تبلیغاتی خود بر سـر ملت بخاطر خدمات اجتماعی و اقتصادی خود منت نمیگذارد و دارای زرادخانه ای عظیم از آخرین سلاحهای غیراتمی جهان است و همچنین افواج بیکرانی

از مأموران مخفی و آشکار امنیتی به عنوان چشم و گوش رژیم در همه جا حتی تا آمریکا هم پراکنده است و بالا تر از همه اینها در توقیف و بازجوئی ومحاکمه فارغ از هرگونه قید و بند قانونی و قضائی دستی چنین باز و غیر مسئول وآزاد دارد تا آنجا که با آزادی تمام یك زن را نه بلکه چندین ده نفر از زنهای جامعه را با صدور حکم قانونی محکوم باعدام میکند و چندین صد نفرازجوانها را در کوچه و بازار کشور و در جلوی چشم عابرین با گلوله از پای در می آورد و جسد آنها را مثل لاشه گوسفند میبرد و در گورستانهای نامرئی بطورناشناس خاك می کند ، چه ترس و واهمه ای از این یك مشت یاغی خرابکار دارد ؟ چرا نمیگذارد محاکمه آنها علنی باشد ؟ چرا جریان این محاکمات را نظیر صدها مراسم و تشریفات و یادبودها از رادیو و تله ویزیون پخش نمیکند تا ملت دشمنان واقعی خود را بشناسد و جوانان مردم به دام این افسونگران خرابکار نیفتند ؟ چرا نمی گذارند آیت الله طالقانی و صدها روحانی و هزاران جوان دانشجو از پشت میکروفن رادیو تله ویزیون علت دستگیری و کیفیت - دستگیری و کیفیت بازجوئی و کیفیت شکنجه ها و توهین ها و فحش ها و ناسزاهائی را که مأمورین ساواك در باره آنها اعمال کرده اند و به آنها داده اند تعریف کنند ، چرا ، مقامات امنیتی با این افراد خرابکار در جلوی دوربین تله ویزیون و میکروفون رادیو رو در روی یکدیگر نمی نشینند و این آقایان که ظاهراً شب و روز برای حفظ امنیت و آرامش مملکت خواب و راحت ندارند در جلوی چشم و گوش مردم موارد اتهام و اعمال ضد میهنی و ضد ملی این خرابکاران را بازگو نمی کنند ؟ .

آیا اینهمه سکوت و کتمان و اینهمه توقیفهای نامرئی و بازجوئی های نامرئی و شکنجه های نامرئی و دادرسی های نامرئی و اعدامهای نامرئی علامت ضعف رژیم است یا قدرت آن ، نشانه حقانیت اعمال و تبلیغات رژیم است یا نشانه غیر قانونی بودن این اعمال و دروغ بودن این تبلیغات ؟

اعلیحضرت در بیانات خود خطاب به هیئت رئیسه مجلس شورا و مجلس سنا در ۳۰ شهریور ماه ۱۳۵٤ می گویند :

" به کرات گفته ام اگر مردم نظریات صحیحی بدهند اولین کسی خواهم بود که این نظریات را در راه بهبود کار مملکت پذیرا باشم ....

آنچه که درباره وضع سانسور و اختناق افکار و کیفیت تعقیب ها و بازجوئی ها و دادرسی های جرایم سیاسی گفتیم و شواهدی که آوردیم وضع موجود سیاسی کشور را روشن میکند و قولی است که نه تنها در صحت و اصالت آن کوچکترین تردیدی وجود ندارد بلکه با یك مراجعه ساده به مردم کوچه و بازار ــ بشرطی که احساس ترس و وحشت از مردم برداشته شود ــ وگفت وگو با آنها میزان ضربه های هولناکی که استبداد و اختناق بر پیکر هویت انسانی و ارزشهای جامعه ما وارد کرده است آشکار میشود ،بنابراین اعلیحضرت چگونه و از چه طریق می خواهند پذیرای این حرفهای صحیح و مسائل وا قعی مربوط به آن باشند ؟ از راه دولتی که خود به وجود فساد در آن تاکید کردند ، از طریق سازمان

امنیت که وظیفه‌ای جز سرکوبی افکار انتقادی و اندیشه‌های خلاق و انسانهای زنده ندارد ، از طریق سازمانهای بازرسی و اطلاعاتی که هرگز مسائل واقعی و گرفتاریهای مردم و درد دل آنها را بازگو نمیکنند و یا اگر میکنند ظاهراً مورد توجه قرار نمی گیرد ؟ .

تنها عاملی که بحرف صحیح ارزش میدهد و اعمال خرابکارانه و حرفهای ناصحیح را در کلیه سطوح از مسیر زندگی جامعه و فعالیت سازمانهای عمومی مملکت دور میکند اول آزادی بیان و اندیشه انتقادی و دوم مسئولیت است ، افراد و سازمانهائی که بهر نحو تصدی امور جامعه را قانوناً بر عهده دارند باید قانوناً نیز در برابر مردم مسئول باشند ، اما می توان این مسئولیت را بر روی کاغذ نوشت ولی در عمل آن را نادیده گرفت ، می توان مجلس شورا داشت اما آنرا از اختیار قانونی خود محروم کرد ، مسئولیت باید عملاً وجود داشته باشد و این موجودیت شناخته نمیشود مگر با وجود آزادی بیان و آزادی سئوال و آزادی انتقاد در چهار چوب قانون اساسی . ما در اینجا مثال دیگری میآوریم از قول کسی که در فرانسه و در اروپا به عنوان یك اصلاح طلب شناخته شده است و نه یك انقلابی ، خود او نیز در فرانسه یعنی در کشوری که همه نوع آزادی فکر وجود دارد هرگز این ادعا را ندارد ، او آقای ژان ژاك سروان شرایبر صاحب مؤسسه مطبوعاتی اکسپرس است. او مدتی دبیر حزب رادیکال فرانسه بود و اکنون با عضویت در این حزب نماینده مجلس فرانسه است و همچنین خود او و حزب او در شمار اکثریت پارلمانی فرانسه و طرفدار رئیس جمهوری این کشور یعنی والری ژیسکاردستن هستند و طبعاً

با برنامه مشترك سوسیالیستها وکمونیستهای فرانسه برای بدست‌گرفتن قدرت مخالفند .

یکی از گزارشگران تله ویزیون فرانسه در ضمن گفت وگوئی با آقای شرایبر که در شماره (١٢-٦) دسامبر ١٩٧٦ مجله اکسپرس چاپ شده می پرسد :هم ژیسکاردستن رئیس جمهور فرانسه در کتاب خود بنام دموکراسی فرانسوی و هم ژاك شیراك نخست‌وزیر سابق فرانسه در مانیفست اجتماع جدید خود بنام اجتماع برای جمهوری می نویسند که فرانسه مردّد است و در راه خود دچار شك و تردید شده است . "آیا شما هم در فرانسه این شك و تردید را احساس میکنید ؟" .

آقای شرایبر جواب می دهد :

" البته ،بین برنامه مشترك سوسیالیست ها وکمونیست ها و طرزحکومت ژیسکاردستن فرانسویها مردّدند و فرانسه دچار تردید میباشد ،به نظر من نقش جوانها در این میان بسیار مهم است ،برتری عددی با آنهاست، شوق و شور آینده هم از آنها میباشد ،اگر به جوانها جامعه ای پیشنهاد- کنیم که دارای حرکت کافی نباشد و شبیه جامعه ای باشد که در پنجاه سال اخیر وجود داشته است طبعاً" آنها بطرف هر تغییر و تحوّلی روی خواهند آورد بدون آنکه بعواقب آن بیندیشند . اما بر عکس اگر بدانیم که چیزی را که بآنها عرضه میکنیم راه روشنی از اصلاحات و به سوی یك تجدید تحول است آنچنان که جوانها آن را به وضوح مشاهده کنند و مورد تائید قراردهند و آن را درك نمایند ،در اینصورت من اطمینان دارم که آنها راه اصلاح و

و راه ورود به جامعه را بدون خشونت ترجیح خواهند داد . .

بجای اینکه تحت تأثیر وضع خاصی که برای خود فراهم آورده ایم قرار گیریم و بخواهیم همه مسائل را با تکیه بر عوامل پدر سالاری و شیوه های شخصی قدرت بدون توجه به ریشه های واقعی آن در زیر الفاظ و جملات خوش ظاهر مخفی کنیم بهتر آنست بواقعیتهای مهمی که در این حرفها و در این عقاید نهفته است توجه کنیم ، این عقاید از مسائل زندگی هیچ فردی از افراد و هیچ ملتی از ملل جهان جدا نیست و هرگز جنبه خصوصی ندارد و محدود به حدود جغرافیائی و تاریخی این یا آن ملت در این و یا در آن قارّه و منطقه نیست . اهمیت مسئله مخصوصاً برای جوامع عقب مانده ـ نظیر ما اینست که در پیشرفته ترین نظامهای سیاسی و اجتماعی امروز جهان نظیر فرانسه افرادی که هیچ تمایلی به راه حلهای کمونیستی ندارند اینچنین نقائص بنیادی نظام سیاسی خود را تحلیل میکنند و جوانها و نسل جوان را در مرکز دایره حیات اجتماعی جامعه قرار میدهند . آقای شرایبر صریحاً میگوید برای اینکه نسل جوان به خشونت و انتخاب راه حلهای خشونت آمیز متوسل نشود باید شرایط اجتماعی و اقتصادی مترقی و روشنی را در جلوی او گذاشت ، آنچنان که او روشنی و صراحت و خصوصیات قابل قبول و قابل درك این شرایط را به پذیرد . و او می گوید اگر ما این راه حل هارا به جوانها عرضه نکنیم آنچنان که مورد قبول آنها باشد آنها در جست و جوی تحول و برای دستیابی به تغییرات و دگرگون کردن چهره اجتماعی جامعه بهر وسیله ای متوسل میشوند بدون آنکه بعواقب و نتایج آن اهمیت بدهند .

این توصیه یك متفكر و سیاستمدار میانه رو ومعتدل فرانسوی به نظام سیاسی کشوری است که بانی و پایه گذار یکی از مترقی ترین بنیادهای سیاسی جهان می باشد . تردیدی نیست که درك این مسائل برای رژیمی که به درد خود مداری یا (اکوسانتریزم) حاد مبتلا شده است و ابراز تفاهم نسبت به این مسائل و راه جوئی های عاقلانه و منطقی برای رژیمی که تقویم را در زندگی اجتماعی ملت به جای تاریخ نشانده است امکان ندارد و چه بسیار از افراد وگروههائی که اصولاً طرح این مسائل را بدینگونه در برابر نظام سیاسی مطلقاً بیهوده و بی ثمر میدانند ، اما حقایق باید بهر طریق و از هر راه وبهر نتیجه ای که برسد گفته شود ، برای اینکه همه حقایق و همه مسائل را نمیتوان با زور و قلدری و قلب حقایق برای همیشه پنهان کرد و هیچگاه نباید ذکر حقایق و طرح نقائص به عنوان مخالفت با اساس نظام - مشروطه تلقی شود ، اینکه اعلیحضرت در ضمن یکی از مصاحبه های خود جرم غیر قابل بخشش و غیر قانونی را در زمینه مسائل سیاسی به دو مسئله یعنی کمونیزم و توهین بمقام سلطنت محدود کردند خود در رژیمی که نه تنها جرایم سیاسی بلکه هیچ عمل قانونی مخالفت سیاسی زیر حمایت - قانونی و قضائی قرار ندارد می تواند در هر لحظه که دستگاه اراده کند و نسبت به هر شخص و درباره هر عمل و یا عقیده تعبیر به گرایشهای کمو - نیستی و یا توهین بمقام سلطنت شود و این خود فضای فکری و اجتماعی جامعه و امکان شرکت و دخالت افراد را در امور اجتماعی تا سرحد خاموشی مطلق و سکوت کامل تنگ و محدود می کند .

در روزنامه کیهان سه شنبه ۳۰ آذر ماه ۱۳۵۵ مقاله ای میخوانیم زیرعنوان "پیاده و سواره در جاده قزوین خواب مرگ می بینند" در این مقاله میخوانیم که هیچیك از وعده ها برای افتتاح اتوبان قزوین انجام نشده است، این جاده از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۴۶ بین تهران و کرج احداث شده است اما ازآن سال تا امسال که سال ۱۳۵۵ است ادامه این راه تا قزوین همچنان در بوته فراموشی مانده است و به قول نویسنده مقاله برای ساختن یك پل هوائی در اتوبان قزوین باید دو تیر سیمانی برق را جابجا کنند اما شش ماه مذاکره برای تغییر محل این تیرها هنوز به جائی نرسیده است. درست توجه کنید در مدت ۱۳ سال از یك جاده ۱۴۴ کیلومتری فقط ۳۶ کیلومتر آن احداث شده است و این جاده ایست که تهران را به قزوین و رشت و گیلان ازسوئی و به تبریز و ترکیه و اروپا از سوی دیگر و به همدان و کرمانشاه و غرب با تمام کشش متراکم آن که شامل هزاران هزار وسیله نقلیه سواری و باری و حمل ونقل کالا ومسافر میشود متصل میکند و از جهت دیگر توجه کنید که این ۱۳ سال مدت ، زمانی است که ازراه نفت میلیاردها دلار به خزانه مملکت ریخته شده است و همچنین در این فاصله صدها مراسم و جشن ها و تشریفات و یادبود ها ها برپاشده و صدهاگونه بذل و بخشش ها وکمك ها و وامها با صدهامیلیون میلیون دلار هزینه انجام شده است، اما یکی از مهمترین نیازهای اساسی- مملکت که در اثر عدم انجام آن تاکنون صدها نفر در اثر تصادف بهلاکت رسیده اند بحال تعطیل افتاده است . آیا اگر دولت در برابر مجلس مسئول و مؤاخذ بود و مجلس مظهر واقعی اراده ملت بود امکان داشت که چنین

بی اعتنائی هائی که صرفاً ناشی از فارغ بودن دولت و مجلس از مسئولیت واقعی است صورت پذیرد ؟ . آیا جاده بین تهران قزوین و سایر اقدامات از این قبیل و کشیدن برق برای روستاها و تأمین آب آشامیدنی دهات و بهداشت و درمان آنها واجب تر است یا خریدن دو کشتی مجلل مسافری اقیانوس پیما از ایتالیا ؟ . در شماره روز ۲۳ آذرماه ۱۳۵۵ روزنامه کیهان در زیر عکس این دو کشتی و در زیر عنوان هتل های شناور برای نیروی دریائی ایران این مطلب را میخوانیم :

" این دو کشتی مجلل مسافربری اقیانوس پیما به نام میکل آنجلو و رافائلو را ایران از ایتالیا خریده است ، ایتالیا این کشتی ها را بمبلغ ۳۵ میلیون - دلار فروخته است و ایران آنها را به هتلهای شناور برای نیروی دریائی ایران تبدیل خواهد کرد . این کشتی ها از سال ۱۹٦۵ در مسیر بندر خبوا تا نیویورک بکار افتادند و ده سال کار میکردند تا اینکه مخارج آنها سنگین شد و زیان آنها تا سالی ٤۰ میلیون دلار رسید . هر کشتی دارای شش استخر شناست و ۱۵۰۰ مسافر را جای میدهد . هرکدام سه سالن رقص و پنج بار دارد . دویست و چهل و پنج میلیون تومان یا دومیلیارد و چهار صد و پنجاه میلیون ریال پول از خزانه ملت برای خرید دو کشتی مجلل تفریحی که نگهداری آن برای صاحبانش در سال ٤۰ میلیون دلار ضررداشته است، برای چه ؟ برای تبدیل کردن آنها به هتل های شناور!!!

آیا همه نقائص مربوط به مدارس و بیمارستانها و راهها و خوراک و درمان و مسکن ملت ایران حل شده است که ما پول مردم را اینچنین در راه راضی

کردن دولتهای ورشکسته جهان و ایجاد وسایل تجملی و تفریحی برای خواص و ثروتمندان و صاحبان مقامات کشوری و لشگری به این آسانی خرج میکنیم؟

آیا کمیسیون شاهنشاهی رسیدگی به ضایعات واقعاً به این مسائل و صدها و هزارها نظیر آن رسیدگی میکند؟ . متأسفانه این یك حقیقت است که صاحبان مشاغل عالی و کسانی که مراکز تصمیم گیری را به خود اختصاص داده اند و اجازه اینگونه خرجها را می دهند هیچگونه تصور و سابقه ذهنی از پول و ماهیت کمی آن ندارند . سابقه ذهنی و تصور کمی و کیفی پـــول از آن کسانی است که درآمد آنها بزحمت کفاف هزینه های ضروری زندگی را می کند و یا کسانی که سطح درآمد آنها بمراتب پائینتر از سطح مخارج ضروری آنهاست . این افراد اکثریت ملت ایران را تشکیل میدهند ، امااقلیت جامعه ، گروههای مرفه صاحبان درآمدهای افسانه ای حقوقهای کلان - پاداشها و انعامهای بیحساب ، صاحبان اندوخته های چند میلیونـــی و چند میلیاردی در بانکهای سوئیس و آمریکا و فرانسه و انگلیس و صاحبان هزاران هزار سهام با نام و بی نام شرکتهای بزرگ بین المللی و کازینوهاو مهمانخانه ها و کارخانه ها ، این افراد که زحمت کارکردن را نمی کشندو هرگز نمیدانند گوشت و نان و سیب زمینی و میوه و مشروبات و شیرینی های گرانقیمت سفره ها و آشپزخانه های آنها چگونه تأمین میشود ، آنها تصوری از کمیت و کیفیت پول ندارند . کسانی که میتوانند با خرج این قبیل پولها از خزانه ملت و بدون کوچکترین مسئولیت برای توضیح و توجیه حمایت دولتها و گروههای سیاسی و اقتصادی بین المللی را نسبت بخود جلب کنند و در

زیر حمایت آنها آزادی و حقوق اساسی ملت را پایمال نمایند و در عین حال کوچکترین رابطه و شناختی با رنجها و گرسنگی ها و محرومیتهای مردم ندارند طبعاً" پول آنهم پولی که میلیارد میلیارد در اختیار آنها قرار دارد برای آنها فاقد ارزش کمی و کیفی است، همین پولی کـــه ده بیست سال دیگر منبع و مأخذ ش خشك میشود و اکنون بجای احیای کشاورزی و تنوع کشت و توسعه بنیادی صنعت و پایه گذاری اساسی آموزش و توسعه واقعی شیوه های رشد و توسعه صرف خرید کشتی های تفریحی و هواپیماها و موشکها ی مافوق مدرن و بذل و بخشش به دولتها و شرکتهای ورشکسته میشود ، همان پولی که مقدار ناچیزی از آن بتوسط دلالان صاحب مقام و بصورت صدها هزار فرانك در کازینو های اروپا به قمار و سرگرمی های لوکس به جیب متصدیان مجالس عیش و نوش حضرات می رود و همین مقدارهای ناچیز میتواند هزاران هزار - خانواده فقیر ایرانی را سیر کند و آنها را از فقر و بیماری و از کرایه نشینی نجات دهد و به سفره آنها غذائی گرم و به تن آنها پوشاکی مناسب یـــك انسان به بخشد و آنها را از بیغوله هائی به نام خانه و اتاق به مسکنی در خور یك انسان منتقل نماید .

خصوصیت استبدادی قدرت نه تنها سابقه ذهنی صاحبان قدرت را از پول و ماهیت اجتماعی کمی و کیفـــی آن از بین می برد بلکه همراه این - دگرگونی ذهنی تاریخ را نیز برای صاحبان قدرت تبدیل به تقویم مینماید. تاریخ یعنی پهنه حرکت پیوسته یك ملت به سوی هدفهای انسانی به مجموعه ای از مراسم خصوصی ستایش و نیایش محدود میگردد ، رعب ووحشت بجای

نشاط و شادی می نشیند و سکوت و خاموشی جایگزین حرکت و تکاپو میگردد .
انسانها در زیر سایه ترس و وحشت از دنیای برونی خود به دنیای درونی خود
رانده میشوند ، بی تفاوتی جای حرارت و جوشش زندگی را میگیرد و روحیه‌ها
تا سرحد " تسلیم برای زنده ماندن و سازش برای آزاد ندیدن ، و اطاعت
برای بیکار نشدن و شرکت و همکاری برای محروم نشدن از شرایط مادی زندگی
سقوط میکند .

در اینجا من برای تشریح دقیق و استادانه این استحاله و مسخ تاریخی
زندگی یك ملت قلم را به متفکر و نویسنده بزرگ چکسلواکی " واکلاو هاول " می
سپارم ، او با بیان هوشمندانه و عالمانه خود چگونگی این سقوط هولناك ملت
چکسلواکی را از تاریخ به تقویم طی نامه ای به آقای گوستاو هوزاك رئیس
جمهور و دبیر اول حزب کمونیست چکسلواکی ترسیم میکند و ما به نقل از شماره
۳۵٤ ماه ژانویه سال ۱۹۷٦ مجله عصر جدید چاپ پاریس شمه ای از این
نامه را در اینجا ذکر میکنیم :

آقای عزیز :

" در کارخانه های ما ، در ادارات ما ، کارمندان با نظم و ترتیب کار
میکنند ، کار هموطنان نتایج مشهودی را عرضه میکند ، سطح زندگی بتدریج
ارتقاء می یابد ، مردم برای خود خانه میسازند ، برای خودشان اتومبیل می
خرند ، صاحب بچه میشوند ، تفریح میکنند ، زندگی میکنند ، مسلماً " هیچیك از
اینها الزاماً " به معنای موفقیت و یا شکست سیاست شما نیست ، بعد از یکدوران (۱)

---

۱ - اشاره نویسنده بدوران رهبری دوبچك و دوره ایست که به بهار پراك بخاطر
توسعه و طرح دموکراسی با چهره انسانی معروف شده است.

جوش و خروش اجتماعی ، مردم همیشه بزندگی عادی روزانه خود باز می -
گردند . برای اینکه آنها میخواهند زندگی کنند . آنها همهٔ این اعمال
را در حساب آخر برای خاطر خود انجام میدهند نه بخاطر این دولت
و یا آن دولتی که بر سرکار است .

اما مردم علاوه بر کارکردن و مصرف کردن و زندگی کردن چنانکه
معمول است ، کارهای دیگری هم انجام میدهند ، آنها برای تولید هدف
هائی را در نظر میگیرند که بآن هدفها برسند و از آنها درگذرند .

آنها در همهٔ انتخابات شرکت میکنند و باتفاق آرا نامزدهائی را که
بآنها پیشنهاد میکنند انتخاب مینمایند . آنها فعالانه در سازمانهای
مختلف سیاسی شرکت میکنند و در اجتماعات و تظاهرات حضور مییابند ،
آنها از همهٔ چیزهائی که حمایت از آنهارا از مردم میخواهند حمایت می
کنند . آنها هیچگونه علامتی از نارضایتی نسبت باعمال دولت از خود نشان
نمیدهند . و این همان چیزی است که نمیتوان بسکوت از برابر آن گذشت
باید بطور جدی از خود بپرسیم که این خود تائیدی بر موفقیت برنامه هائی
که رهبری شما برای خود تنظیم کرده است نیست ؟ . موفقیت در راه -
بدست آوردن تائید مردم و استحکام بخشیدن بوضع کشور ؟ . این مسئله
به نحوهٔ تلقی ما از تحکیم وضع کشور بستگی دارد . اگر بخواهیم فقط -
آمار های گوناگون و گزارشهای اداری و یا پلیسی را در مورد فعالیتهای
سیاسی مردم و سایر مسائلی از این قبیل ضابطه و ملاك قرار دهیم ، —
تحکیم وضع کشور بشدت مورد تردید قرار میگیرد . من با جرأت تائید

میکنم که برخلاف ظاهر جذاب آن ، جامعهٔ ما در باطن استحکامی ندارد جامعهٔ ما برعکس بیش از پیش در بحرانی که بدون وقفه عمیقتر میشود فرو می رود . بحرانی که از بسیاری جهات خطرناک تر از همهٔ بحرانهائی است که ما در تاریخ معاصر خود میشناسیم . سئوال اساسی که در اینجا باید طرح شود اینست که چرا سلوك و رفتار مردم باینصورت که مشاهده میشود درآمده است ؟ چرا آنها تمام اعمالی را انجام میدهند که آنها رابصورت یك جامعهٔ متحد و موافق کامل دولتشان نشان میدهد ؟ .

بنظر من جواب این سئوال برای هر ناظر بیغرضی معلوم و روشن است آنها بوسیلهٔ ترس باین سلوك و رفتار کشانده میشوند . بخاطر ترس معلم چیزهائی را تدریس میکند که خود بآن اعتقاد ندارد . بخاطر ترس از آینده اش شاگرد مطالبی را که استادش میگوید تکرار میکند . از ترس ممنوع شدن از ادامهٔ تحصیل ، جوانان باتحادیهٔ جوانان میپیوندند . و در آنجا هرچه لازم است انجام میدهند ، بخاطر ترس از عواقب ناگوار ، مردم در انتخابات شرکت میکنند ، و به نامزدهائی که بآنها پیشنهاد میشود رای میدهند . و چنان رفتار میکنند که تو گوئی در انتخابات واقعی شرکت کرده اند ، بخاطر ترس از زندگی و کار و موقعیت باجتماعات میروند ، بهرچه از آنها خواسته شود رای میدهند و یا خاموش میمانند . بخاطر وحشت از خودشان انتقاد میکنند و به پرسش نامه های تحقیر آمیز ، جوابهای نادرستی که از آنها خواسته میشود میدهند . از ترس اینکه مورد ایراد قرار نگیرند هرگز بطور آشکار و حتی اغلب در محافل خصوصی عقاید واقعی

خود را ابراز نمیکنند . مردم از ترس در مراسم و یادبودها و تظاهرات و سانسها شرکت میکنند . از ترس اینکه از ادامهٔ کار خود باز داشته شوند بسیاری از دانشمندان و هنرمندان خود را به عقایدی که هرگز آنها را باور ندارند معتقد نشان میدهند و مطالبی مینویسند که رابطه ای با افکار واقعی آنها ندارد . و یا به نادرستی آنها یقین دارند . آنها به سازمانهای رسمی می پیوندند و در کارهائی شرکت میکنند که عقیده و فکر آنها در جهت مخالف آن کارهاست و یا آنکه خود بدست خود افکار و آثار خودشان را انکار میکنند و یا تغییر میدهند برای حفظ امنیت شخصی خودشان برخی از این هنرمندان و دانشمندان تاجائی پیش میروند که رفقای خود را که با آنها در کارهای تحقیقی و هنری شریك و انباز بودند لـو میدهنـد .

ترسی را که من از آن حرف میزنم نباید در جهات روانشناسی رایج و معمولی آن درنظر گرفت که با یك هیجان مشخص و روشنی دانسته می شود . عموماً ما در اطراف خود افرادی را که از ترس در حال لرزیدن باشند مشاهده نمیکنیم . ما هموطنانی را میبینیم که ظاهری رضایتمندانه و مطمئن دارند . ترسی را که من میگویم ، ترسی عمیق است که با شیوه ای کم و بیش آگاهانه نسبت بیك خطر دائمی و همیشه حاضر به شعور و وجدان مشترك مردم بستگی دارد . یك دلهره برای کسی که در خطر است و یا میتواند در مسیر خطر قرار گیرد . یك عادت کردن و خوگرفتن باین خطر نظیر یك عنصر ترکیب کننده اساسی دنیای طبیعی . یك شکل پیوسته

کاملتر و قطعی تر و زیرکانه انطباق با دنیای خارج بعنوان تنها سیستم دفاعی موثر . ترس و وحشت طبعا" تنها وسیله چسبندگی و اتصال در ساختمان اجتماعی کنونی ما نیست . با این وجود ، ترس عامل اصلی و اساسی است که بدون آن هرگز این وحدت ظاهری و این نظم و اتفاق نظری که اسناد و مدارك رسمی با اتکای بآنها موقعیت کشور را تحکیم شده وانمود میکند وجود نداشت .

پایه طبیعی این سیستم اختناق و فشار قدرتی است که بدون وجود آن قدرت ، مسلما" این سیستم وجود نخواهد داشت . جامعیت و پیچیدگی این سیستم بوسیله قدرتی تامین میشود که چیزی جز پلیس دولتی نیست در حقیقت قدرت پلیس مثل عنکبوتی وحشتناك تارهای خود را بر سراسر جامعه و زوایا و خفایای آن تنیده است . همه رشته های ترس و وحشت از همین قدرت منشعب میشود . مسلما" اکثریت مردم ، و در غالب اوقات این تار عنکبوت را نمیبینند وآن را لمس نمیکنند . اما ساده لوح ترین مردم میدانند که این تارهای نامرئی وجود دارد . در هر لحظه و در هرجا ، آنها از وجود و حضور نامرئی پلیس حساب میبرند و طوری رفتار میکنند که از گوش و چشم نامرئی در امان بمانند . باین ترتیب فقط همین احساس که پلیس میتواند در هرجا که بخواهد و در هر موقع که اراده کند ، بزندگی هرکس که باشد هجوم ببرد ، بدون آنکه آن فرد قادر به دفاع از خود در برابر این دخالت باشد . کافی است که هرگونه احساس خود برانگیختگی و اصالت را در انسان فرو ریزد و او را به ریاکاری و تجاهل وادارکند .

ترس از جان و وحشت از محروم شدن از کار و موقعیت در پشت همه‌
اعمالی که انسان بعنوان دفاع از خود انجام میدهد قرار گیرد . خود ـ
خواهی و فرصت‌طلبی مجال تظاهر می یابد ، بندرت اتفاق میافتد که
نظام اجتماعی اینگونه آشکارا میدان را برای مردمی که بخاطر نفع خصوصی
بهمه کار و در هر شرایط دست میزنند و بخاطر قدرت و منفعت شخصی
حاضر به انجام هر عملی هستند باز کند ، و به مزدورانی فرصت دهد که
برای جلب لطف و عنایت دستگاه هر گونه بیحرمتی و تحقیری را تحمل می
کنند و نزدیکترین کسان خود را همراه با حیثیت و شرف خود فدا میکنند
و این اتفاقی نیست که در چنین شرایطی قسمت مهمی از مشاغل عمومی در
حال حاضر دقیقاً بتوسط فرصت‌طلبها و حقه بازها و جویندگان نام و مقام
اشغال شده است . بعبارت دیگر همه‌ آنکسانی که در راه حفظ منافع
خود بی قید و شرط همکاری با هر دستگاه و هر قدرتی را میپذیرد ، برای
آنها چیزی جز حفظ مقام وجود ندارد ، اینها کسانی هستند که در هر
موقعیت و به بهانه‌ اینکه میتوانند چیزی را نجات دهند و یا لااقل از ـ
بدتر شدن وضع جلوگیری کنند همکاری خود را توجیه مینمایند .

و همچنین این از سر تصادف نیست که در چنین وضعی ، فساد شخصیت
ها و افراد صاحب مقام در هر زمینه به بالاترین سطحی که در سالهای ـ
اخیر بیسابقه بوده رسیده است ، این افراد بطور آشکار و بهر دلیل هر
پولی که بآنها پرداخت میشود میگیرند و در تصمیمهای خود ، نظریاتی را
که صرفاً از منافع مادی و خصوصی آنها سرچشمه میگیرند بدون دغدغه

توجیه میکننـــد .

میتوان گفت که به تعبیری همه* ما بطور آشکارا جیرو مزدور هستیـم ، زیـرا هر کس در هرجائی که کار میکند اگر شرایط همکاری با رژیم راپهذ یرد از امتیازهای مورد نظر استفاده میکند . هنرمندان ، نویسندگان اگر در تظاهرات هنری رسمی شرکت کنند اجازه دارند که بکار و خلق آثار هنری خـود ادامه دهند ، تو میتوانی بهر چه که میل داری فکر کنی اما بشرطی کـه موافقت خود را با دستگاه اعلام کنی ، و مشکلاتی برای دستگاه بوجــــود نیاوری و غم و غصه* حقیقت و واقعیت را نخوری ، وجدانت را فراموش کن در اینصورت همه درها چهارتاق بروی تو باز خواهد شد . اما اگر اصل انطباق بصورت اصلی برای ادامه* زندگی در جامعه درآمده است در اینصـورت خصائل خصوصی انسانهائی که باید برای خدمت به جامعه مجهز شوند کدامها هستند ؟ . و آنهائی که در راءس خدمات مهم کشوری قرار میگیرند چگونه آدمهائی هستند ؟ .

بین وضع حمایت آمیز در برابر دنیائی که مولود ترس است و غلبـه* ـ تهاجمی دنیائی که از میل بحصول امتیازات فردی زاده شده ، برهوت بی تفاوتی گسترده شده است . این بی تفاوتی در ایجاد حال و هـــــوای اخلاقی جامعه متحد که امروز بر کشور ما حکومت میکند سهم مهــمی برعهده دارد . رفتار مردم ، امروز بدنبال حوادثی که بر سر ما گذشت و نظمی که برقرار شد (۱) چنان است که گوئی در زمینه* امکان بهبود شرایط اجتماعی

(۱) ـ اشاره بد خالت مسلحانه* شوروی در چکسلواکی بسال ۱۹٦۸ و ـــ تسلط طرفداران شوروی در حزب کمونیست چکسلواکی بر رهبری حزب و دولت.

ایمان خود را به آینده از دست داده اند و احساس مبارزه برای حقیقت و حقوق خود را گم کرده اند . آنها دغدغه ای جز امنیت فردی خود حتی به قیمت نابودی نزدیکان خود ندارند . آنها از انواع وسائل ممکن برای فرار از برابر واقعیت استفاده میکنند ، آنها چنان بلختی و بیحالی افتاده اند که از هرگونه ارزشی در میگذرند . این چیزی جز عدم تحرک و جمود روحی و انحطاط نیست .

و در این میان کسی که از قبول تظاهر بعنوان اصل حیات خود داری می کند و نسبت باین مسئله شك دارد که تحقق شخصیت آدمی از بیگانه شدن انسان از وجود خود ناشی میشود . این چنین کسی در هر قدم که بر میدارد در برابر اطرافیان و آشنایان بیشتر از پیش بصورت یك بیگانه و دیوانه و یا نوعی دن کیشوت جلوه میکند . این بی تفاوتی بدون تردید برخلاف ظاهر یك عامل بسیار فعال اجتماعی است زیرا بسیاری از افراد هستند که پای صندوقهای رای میروند و در تظاهرات و مراسم رسمی شرکت میکنند اما نه فقط بخاطر ترس ، بلکه از سر بی تفاوتی ، همیشه حمایت و علاقه ظاهری برژیم ، از سرعادت یا پیروی از کارهای عادی روزانه و یا خود کاری بدون اراده و سهلی نیست که در پشت آن چیزی جز تسلیم مطلق وجود ندارد . شرکت در همه" مراسم و تشریفات سیاسی که بدان اعتقادی نیست طبعا" مفهومی ندارد ، اما حداقل موجد آسودگی و راحتی خیال میباشد . عدم شرکت در مراسم رسمی چه اثری دارد ؟ . از این جهت هم چیزی عاید انسان نمیشود ، اما با غیبت از مراسم رسمی علاوه بر اینکه

چیزی بدست نمیآورد آسودگی خیالش‌را هم از دست میدهد . غالب آدمها دوست ندارند با قدرت در حالت کشمکش دائمی باشند . باضافهٔ اینکه این کشمکش به نتیجه ای جز شکست فردی که خودش را از این طریق منزوی کرده است منتهی نمیشود . بنابراین چرا آدم باید کاری را که از او مسی خواهند انجام ندهد ؟ . از این کار او هیچ ضرری نمیبیند و حتی درطول زمان فکر این مسئله را هم از یاد میبرد .

ناامیدی انسان را به سستی و بی حسی میکشاند و از سستی و بیحسی به سازشکاری میرسد و سازشکاری باموری منتهی میشود که اکنون بعنـوان فعالیت سیاسی توده ها عرضه میشود .

هرچه امید به بهبودی عمومیِ وضع پژمردهٔتر میشود انسان از ارزشها و هدفهائی که از او در میگذرند دورتر میگردد و بیشتر نیروی خود را در جاهائی مصرف میکند که مقاومت کمتری وجود داشته باشد انسان در این شرایط بیشتر بداخل و درون فضای زندگی خود میلغزد ، هرکسی بیشتر بفکر خودش و خانواده اش و منزلش میافتد ، یعنی آنجائی که امنیت بیشتری دارد ،آنجائی که او میتواند همهٔ بیهودگی ها و اباطیل دنیای خارج را فراموش کند و به خلاقیت خود میدان بازتری بدهد . مردم بخانه و زندگی خود سروسامان میدهند ،کیفیت آنرا بیشتر میکنند ، سعی میکنند زندگی ـ مطبوعتری برای خود فراهم کنند . در کنار دریا و در ییلاق خانه بخرنـد اتومبیل خود را مجهز کنند ، غذاهای بهتری بخورند و پـوشاک بهتری ـ برتن کنند ، تسهیلات بیشتری برای خانه و زندگی خود ایجاد کنند و خلاصه

آنکه مردم جهت فعالیت خود را بر مسائل مادی زندگی خصوصی خود -
تنظیم میکننــــد .

این عقب نشینـی بسوی زندگی خصوصی و داخلی طبعاً میتواند نتایج
اقتصادی مثبتی ببار آورد . یعنی بخشهای فراموش شده ای از فعالیت -
های اقتصادی را رونق دهد . بر تولید کالا های مصرفی و خدمات بیفزاید
و در بالا بردن سطح زندگی مردم نقشی ایفا کند . از نظر اقتصاد طـی
بعنبع فعال مهمی جهت افزایش ثروت مادی جامعه که بخشهای دولتی بخاطر
تشریفات اداری و کاغذ بازی و بیعلاقگی از انجام آن عاجز است تبدیـــل
شود . قدرت با رضایت خاطر باین گونه انتقال نیروها به جو زندگی خصوصی
مینگرد و آنرا تشویق میکند . فعالیتهای تبلیغاتی و روشهای عملی سیاسی
در خفا ولی بطور منظم معرف این گرایش بسوی زندگی داخلی افراد بـه
عنوان تحقق بخشیدن به تعیین فردی میباشد . اما علتی که قدرت بخاطـر
آنها افراد را بانتقال بدنیای خصوصی خودشان تشویق میکند واضح است
رژیم میخواهد مردم را از قلمرو عمومی خارج کند . زیرا بخوبی میدانـــد
که اگر نیروی فکری و جسمی افراد بتواند بسوی خارج روی آورد ، دیر یا -
زود این نیرو بر علیه قدرت و یا برعلیه مشکل کنونی آن وارد مبارزه میشـود
باین ترتیب توجه جامعه آگاهانه از خودش منحرف میشود و از شناسائـــی
امور اجتماعی باز میماند . با تمرکز همهٔ هوش و حواس انسان به منافعـــی
که بعنوان یك مصرف کننده دارد ، او را از ظرفیت ادراك این مسئله کـــه
با چه سرعت روز افزونی بسوی اسارت روحی و سیاسی و اخلاقی کشاند ه -

میشود محروم میکنند . انسان تا نقش حامل یك بعدی آرمانهای جامعه مصرفی تنزل میکند . او میباید خودش را بصورت یك آدم مصنوعی و یك مانکن و نمایش دهنده مطیع و آرامی که هر گونه محرومیت و انحطاطی را ـ بآسانی میپذیرد تبدیل کند . این خطر که او بوسیله‌ٔ یکی از امکانات بی شمار و غیر قابل پیش‌بینی بشری خود مورد وسوسه قرار گیرد باید در نطفه خفه شود . اینکار یا زندانی کردن او در چشم انداز مفلوك و رقت‌آور ـ امکانی که باو بعنوان یك مصرف کننده عرضه میشود انجام میگیرد . همه چیز حکایت از این دارد که عمل قدرت در اینجا نظیر انسانی است که هدفش ادامهٔ زندگی بهر قیمت است ، قیمت چیزی جز مثله کردن خشونت بار انسان نیست . در عین حال قدرت با لجاجتی وسواس‌آلود در جست و جوی اثبات حقانیت خود میباشد . و در این راه یك طرز تفکر انقلابی را که آرمان و هدف آن آزادی کامل انسان است پیش میکشد . اما بر سر انسانی که قدرت شکفتگی شخصیت خود را بصورتی موزون و اصیل دارد چه آمده است ؟ . کجاست آن انسانی که از سلطهٔ وسائل اجتماعی از خود ـ بیگانگی و از چنگال سلسله مراتبی که ارزش ها را واژگون کرده است و از ـ استبداد مالکیت و قدرت پرستنده پول رهائی یافته است . انسان بهره ـ مند از یك عدالت اجتماعی و قانونی که با شیوه ای خلاق در قدرت اقتصادی و سیاسی شرکت کند ، و پرورش یافته در حیثیت و شرف انسانی خود به تشخص و تعین خود بازگردانده شده باشد . ؟ . بجای اینکه شرکت آزادانه در تصمیمهای اقتصادی و سیاسی را از او بخواهند و بجای اینکه

یك شکفتگی روحی و معنوی را باو عرضه کنند ،امکاناتی را باو میدهند که بتواند در بارهٔ نوع و رنگ یخچال و ماشین لباسشوئی که میخواهد خرید-اری کند آزادانه تصمیم بگیـــرد

خلاصه یك ویترین و پیشخوان آراسته ای از آرمانهای بزرگ انسانـــی که در پشت آن منزل محقر یك بورژوازی سوسیالیست قرار دارد : در یکسو شعارهای مطنطـــن در اطراف رشد بیسابقهٔ همهٔ آزادیها و ذخائـــر معنوی زندگی و در سوی دیگر گرفتگی و پوچی یك زندگی که تا درجـــه تکاپـــو برای خرید مایحتاج مصرفی تنزل یافته است . در سطوح بالای ـ سلسله مراتب استبداد و فشار که از انسان گوسفندی بسیار مطیع در گله مصرف کنندگان میسازند یك قدرت مخفی نیرومند و با نفوذ پنهان اســـت این قدرت پلیس است ،این امری اتفاقی نیست که پلیس در میان سایرابزار قدرت بهتر از همه فاصله میان پوسته براق و پرجلای ایدئولوژی و واقعیت روزانه را نشان میدهد .

همـــهٔ کسانی که از امتیاز غم انگیز آگاهی بر مدارك و اسناد سازمان پلیس برخوردارند ،در برابر توضیحات رسمی که در بارهٔ پلیس داده مـــی شود راهی جز خنده ندارند . چرا قدرت با این خشونت به ایدئولوژی ـ خود چسبیده است ؟ . بدون تردید فقط برای اینکه ایدئولوژی بعنوان آداب رابطه قراردادی حقانیت و تداوم و ثبات آنرا تأمین میکند . ایدئو-لوژی برای قدرت بعنوان صورتك و ماسك با اعتباری است که اعمال مصلحـت طلبانه آنرا میپوشانـد . منافع آشکار و واقعی این اعمال بطور اجتناب

ناپذیر ، ایدئولوژی رسمی را اشباع میکنند .

از اعماق کوهسار ایدئولوژیک که قدرت بدون وقفه سعی میکند بوسیله‌ٔ آن مردم را تحت تأثیر قرار دهد و مردم بخاطر پوچی محتوی ، چیزی از آن را لمس نمیکنند بوسیله‌ٔ طنینی عاقلانه و واقعگرانه بگوش میرسد . —
" سیاست را رها کن ، این کار ماست ، فقط کاری را انجام بده که از تو می خواهند ، بیجهت فلسفه با فی نکن ، و در کارهائی که مربوط بتو نیست ـ فضولی و دخالت نکن ، ساکت باش و کارت را در همانجائی که هستی انجام بده ، اگر میخواهی خوشبخت باشی بکارهای خودت برس .

مردم این نصیحت را گوش میکنند ، ضرورت اشتغال بزندگی و امور آن در آخر تنها چیزی است که بر سران بادولت خود بتوافق میرسد . چرا از این وضع استفاده نکنند مخصوصاً" اینکه بهر حال کار دیگری نمیتوان کرد .

این وضع که من تشریح کردم بکجا میرود ؟ . نظامی که پایه اش بر ترس و سستی و بیحالی نهاده شده با انسانها چگونه رفتار میکند . ؟ . چگونه انسانها را بگودال زندگی مادیشان میکشاند ، در حالیکه ریاکاری را بـــه عنوان اصل اساسی رابطه با جامعه بآنها عرضه میکند . یک جامعـه بــه وسیله‌ٔ سیاستی که تنها هدفش بدون کوچکترین توجه بوسائلی که بکار گرفته میشود و اعمالی که انجام میگیرد برقراری نظم و اطاعت عمومی است ، در ـ چه حالتی غوطه ور شده است ؟ .

برای فهمیدن این نکته که یک چنین وضع بنتیجه ای جز فرسودگـــــی تدریجی همه‌ٔ ارزشها و همه‌ٔ قواعد اخلاقی و انهدام همه‌ٔ شرایط شایستگی

ها منتهی نمیشود احتیاج به تخیل زیادی نداریم . این وضع فقط اعتماد بارزشهای نظیر حقیقت و اصول اعتقادی و صمیمیت و بیغرضی و حیثیت و شرف را نابود میکند .

این نوع تنزل بسطح نباتی و بیلوژیك ،اینگونه فساد عمیق معنوی و روحی که از فقدان هرگونه امید و هرگونه اعتقاد در زمینهٔ مفاهیم زندگی ناشی میشود . بجنبهٔ فاجعهٔ آمیز وضع بشری در تمدن صنعتی و بیك بحران واقعی هویت انسان فعلیت تازه ای میبخشد . نظامی که با سرسختی از فرد میخواهد که چیزی غیر از خودش باشد میتواند از فساد و تلاشی هویت او جلوگیری بعمل آورد ؟ .

نظم برقرار شده است اما به چه قیمتی ؟ . بقیمت اسارت روح و بی احساسی قلب و خلاء زندگی . بظاهر همه چیز حکایت از تحکیم و استحکام وضع میکند . اما قیمت این تحکیم یك بحران روحی و اخلاقی تمامی جامعه است . فاجعه اینجاست که این بحران عمیقتر میشود . کافی است که از چشم انداز محدود امور روزانه درگذریم تا با وحشت ببینیم که با چه سرعتی مواضع خود را که حتی تا دیروز در اندیشه افکار آنها نبودیم رها کرده ایم . چیزی که تا دیروز نیز از نظر وجدان عمومی ناشایسته بود امروز بآسانی قابل گذشت تلقی میشود . تا آنکه فردا بمثابه چیزی طبیعی مورد قبول قرار گیرد . و تا پس فردا بدون تردید بصورت یك الگو و نمونهٔ شرافت و حیثیت در آید . چیزهائی را که تا دیروز از خوگرفتن بآنها سرباز میزدیم و قبول آنها را در رفتار و کردار خود غیر ممکن میدانستیم ،امروز بدون

تعجب و شگفتی آنها را بعنوان یك واقعیت پذیرفته ایم ، و برعکس چیزهائی که در گذشته جزء رفتار و کردار معمـولی ما بود ، امروز برای ما بصـورت استثنـا درآمده است و فردا کسی چه میداند که بصورت آرمانهای دست نیافتنی در نیایند . همراه با زوال روز افزون روحی ظرفیت تفکر و خلاقیت ما نیز تضعیف میشود . و باین ترتیب بیماری از میوه و شاخه بتنه و ریشـه میرسد . یك جامعه با وجدانی آگاه از خود که پیوسته عمیقتر و کاملتر و متنوعتر میشود میتواند از داخل توسعه پیدا کند و غنی شود و تغذیـه کند . فرهنگ وسیله ممتاز حصول باین آگاهی است . فرهنگ عرصـهٔ روشن و مشخص فعالیت انسانی است که از راههای مختلف حالت روحی و معنوی جامعه را که خود بزندگی اجتماعی تاٴثیر دائمی دارد در بر مـی گیـــرد .

آنجا که سلطه کامل بر جامعه ، آنرا از رشد متنوع داخلی باز میدارد در درجهٔ اول فرهنگ دچار اختناق میشود . نه تنها خود بخود بلکـه با شکلی تنظیم شده و برنامه ریزی شده ، زیرا ترس از آگاهی جامعه نسبت بوسعت دامنه از خود بیگانگی ، که از طریق فرهنگ ایجاد میشود موجب میگردد که فرهنگ در قدم اول مورد حمله مستقیم قدرت قرار گیرد . فرهنگ به جامعه اجازه میدهد که آزادی خود را عمیقتر کنند و حقیقت را کشـف نمایند . بنابراین قدرتی که پایه اش دقیقاً برنابودی این ارزشها قرار دارد چه اهمیتی میتواند برای فرهنگ قائل شود ؟ . این نوع قدرتها فقط یك حقیقت را میشناسد ، آن حقیقتی است که قدرت در این زمان بآن احتیاج

دارد ، قدرت فقط یك آزادی را میشناسد و آن آزادی است که بتوانـــدـ
چنین حقیقتی را بیان کند . کائنات چنین حقیقتی که محصول یك دیالك ـ
تیك شناخت حقیقی نیست بلکه مولود مصالح قدرت است ، یك کائنات فکری
عقیـــم اســـت .

دنیای جزمیات متحجـــر و اصول اعتقادی بسته و سخت و گرایشهای ـ
مصلحت آمیـز . درباره انهدام شگفت انگیز فرهنگ ما خیلی چیزها نوشته
وگفته شده است . اینکه صدها نویسنده بخاموشی مجبور شده اند ، از ـ
کتابها و آثار سانسور شده ، از دهها مجله تعطیل شده ، از اینکه همه
امکانات برای نشر و چاپ از بین رفته است ، از قطع همه روابط و مبادلا ت
فرهنگی و روشنفکری ، از تالارهای خالی نمایشگاهها ، از اشکال مختلــف
و دائم التزاید فشار و تبعیض از درهم ریختن همه انجمنهای هنری و ـ
مراکز تحقیقاتی ، و از ایجـاد جانشینهای بدلی و قلابی برای سازما ن
های اصیل گذشته که بوسیله گروههای فرصت طلب و مهاجم ولش های ـ
ا صلاح ناپذیر و جاه طلب و ناتوانی اداره میشود که در خلاء عمومی کنونی
بیك بخت و فرصت غیر منتظره دست یافته انـــد .

نظام کنترل و نظارت اداری بر فرهنگ بسیار دقیق است ، مراقبت برـ
همـه شکافهائی که از راه آن آثار مهم فرهنگی میتواند خودش را ظاهــر
کند بی نقص است ، ووحشت دستگاه از هنـــر در میان همه فعالیتهـای
فرهنگی آنچنان زیاد است که کلید همـه درها را در جیب خود حفــظ
میکنـد . من از حکم بازداشتی حرف میزنم که بوسیلـه دولت شما علیه فرهنگ

صادر شده است . همانطور که میدانید غالب مجلات و نشریات فرهنگی که قبل از سال ۱۹٦۸ منتشر میشد ناپدید شدند و امروز منتشر نمیشوند و اگر برخی از آنها هنوز بانتشار خود ادامه میدهند بعلت آنست که جهت خود را تغییر داده اند و دیگر حتی بدرد مراجعه هم نمیخورند نتیجه این توقف چیست ؟ .

در وهلهٔ اول هیچ . جامعه بدون این نشریات هم بزندگی خود ادامه میدهد ، حتی بدون هر گونه نشریه ادبی و هنری و تأتری و فلسفی و تاریخی و سایر نشریاتی که حتی در زمان انتشارشان هم از نظر تعداد جواب نیازهای پنهانی جامعه را نمیدادند ، اما بهر حال وجود داشتند و نقش خود را در زمینهٔ فرهنگ و جامعه ایفا میکردند . چه تعداد از ـ افراد اکنون از مطالعه این نشریات محروم شده اند ؟ . چند ده هزار خواننده ای که بهر حال گروه کوچکی از جامعه بودند ، ولی بهر ترتیب این فقدانی است بسیار خطرناك که بچشم نمیخورد . مثلاً تعطیل یك نشریه تأتری تئوریك تنها یك فقر آشکار برای خوانندگانش بشمار نمیرود و یا به سادگی یك ضربهٔ شدید بفرهنگ تأتری جامعه نیست . این تعطیل قبل از هر چیز معرف اضمحلال یك وسیلهٔ بیداری وجدان و شعور برای جامعه میباشد . و به این ترتیب یك دخالت در شبکهٔ پیچیده مبادله و تحول منابعی است که زندگی این پیکر مرکب یعنی جامعه را حفظ میکند . ضربه ای است که بر پویائی برانگیخته تکامل این پیکر وارد میشود ، آشوب و اغتشاشی است که بر وزن و آهنگ و رابطهٔ تکاملی و تعادل فعالیتهای ـ

مختلف اجتماعی فـــرود میآیـــد .

کسی چه میداند که این فقدانها وکمبودها در زمینه* معنوی و اخلاقی جامعه در آینده چه ببار خواهد آورد ؟ . و چگونه اراده* ما را برای شناسائی خودمان تضعیف میکنـــد . و این فقدان وسائل خودشناختی بر سرافرازی که امروز و یا فردا گامهـای نخستین را برای شناسائی خود بر میدارند چهـ خـــواهـــد آورد .

کی جـرا*ت دارد نتایج ناشی از انقطاع جبری گذرانهای مختلفـــی را که در طـول زمان در زمینه* بیداری و آگاهیهای فلسفی و اخلاقـــی وـ تاریخی ضروری است ارزیابی کنـــد . این جریانها در مسیر تحقیق بـــرای دسترسی بمنابـع ،بوسائل و به برخوردهای آزادانه افکار احتیاج دارند .

بطور خلاصه غیر ممکن بودن زمینه برای جریان و سیر عادی اخبار و ـ افکار و شناسائی ها و ارزشها و همه* تدارکات عمومی عقاید را کی میتواند تقدیر و تخمین کنـــــد ؟ . سئوال اصلی در اینجاست که این عقیم سازی و اخته کردن فرهنگ فردا ،جامعه و مردم را در چه عمقی از ناتوانی اخلاقی و روحی فرو خواهد برد ؟ . من از آن بیم دارم که نتایج شوم اجتماعی این عقیم سازی در جهت منافع سیاسی کسانی که آن را بوجود آورده انـــــــد سالهای دراز دوام یابد . مسئولیت تاریخی کسانی که آینده معنوی جامعه را قربانی بقای خود درمسنـــد قدرت میکنند بی اندازه سنگین خواهد بود .

اگر قانون اساسی فضا استحاله بصورت سکون و بازگشت است ،قانون اساسی زندگی مبارزه بر علیه بازگشت و رجعت ،و در جهت افزایش

ساختمان بخشی خود میباشد . زندگی در برابر هرگونه هم شکلی و یک پارچگی مبارزه میکند . چشم انداز زندگی همشکل گرائی نیست بلکه تنوع گرائی است ،زندگی در برابر وضع مستقر و موجود (استاتو ـ کو) مقاوم ـ است و در جستجوی تازه ها گام بر میدارد و نگران تعالی میباشد . بعد اصلی تکامل و توسعه زندگی برزای مستقر است که علی الدوام در حـــال تجدید و تجدد است . نظمی که قدرت تلقین میکنـد جست و جوی بازدر زمینهٔ اشکال اجتماعی خود سازماندهی پیوسته متنوعتر و منسجم تر نیست برعکس نظمی است که به حداکثر رجعت و سکون بستگی دارد ،قدرت با هم آهنگی در راه رجعت و در جهت مقابل مسیر زندگی گام بر میدارد . می ـ دانیم که در زندگی انسان لحظه ای فرا میرسد که درجه ساختمان بخشی آن ناگهان سقوط میکند و مسیر تکامل او در جهت بازگشت و سکون میافتد لحظه ای که انسان خود نیز در قانون عمومی کائنات در می غلطد و ایـــن لحظهٔ مرگ است . آری کشور ما آرام است ،اما آرامشی که بر گورستان ـــ حکمفـــرما ســـــت .

در جامعه ای که واقعاً زندگی انجام میگیرد ،طبعاً بدون وقفـــه حوادثی اتفاق میافتند ،یعنی مجموعه ای از اعمال و رویدادها ،اعمال و ـ وقایعی آشکار و یا پنهان ،و مواقع و مواقع تازه و منحصر بفردی که خـــود وقایع و اعمال تازه تری را طلب میکند . قطبی بردن اسرار آمیز زندگی بین ثوابت و متغیرها و بین اتفاق ها و ضرورتها ،بین محتملها و نامحتملها ، در زمان تثبیت میشود و بطور فعال تجلی میکند .

هرقدر انسجام زندگی اجتماعی بیشتر شود ، ساخت زمان اجتماعی بیشتر میشود ، یعنی عامل یگانگی و توحید و گریز از تکرار و ناهمکرری بزرگ میشود و این در مقابل ، امکان تولید زمان اجتماعی را در مسیر پیشرفت آن به مثابه' یك جریان بازگشت ناپذیر و موقعیتهای غیر قابل تعویض تقویت میکند و از این طریق میتوان از قبل قوانین تطور اجتماعی را بهتر درك کرد . هر قدر زندگی جامعه غنی تر باشد ، جامعه نسبت به بعد زمان اجتماعی و بعد تاریخی آگاهتر میشود . بعبارت دیگر هرجا که میدانی — برای فعالیت اجتماعی وجود داشته باشد در آنجا عرصه برای حافظه' اجتماعی گشوده میشود و جامعه همراه با یك تاریخ زندگی میکند . بنظر میآید که در جامعه ما از مدتی پیش دیگر تاریخ وجود ندارد . ما آهستگی اما بطور یقین تصور خود را از زمان از دست میدهیم ، آنچه را که برما گذشته است و زمان ماقبل و مابعد وقایع را فراموش میکنیم ، و بی اهمیتی این فراموشی بر احساس ما غلبه میکند ، پیوستگی و تازگی زندگی ناپدید میشود و اینها همه در تیرگی یك دوره که بدون وقفه تکرار میشود انجام میگیرد ، تو گوئی که هیچ واقعه ای اتفاق نمیافتد ، نظم ذلت آور حکومت میکند ، زندگی کاملا" سازمان یافته یعنی کاملا" بیهوش و بیحس شده است فقدان احساساتی که از زمان تاریخی زائیده میشود ، بطور اجتناب ناپذیر زندگی خصوصی مردم را به بحران میکشاند . زندگی خصوصی به سطحی از دوران ماقبل تاریخ که زمان با تعدادی از وقایع معین نظیر تولد و ازدواج و مرگ هماهنگ میشود سقوط میکند . همه چیز آن چنان میگذرد

که گوئی زمان اجتماعی ، جامعه را به عقب بازرانده است ، بزمانهای ماقبل تاریخ بآنجائی که انسانیت در طی هزاران سال در آگاهی خود از زمان تاریخی از محدوده‌ٔ کلیشه ای عوارض جوی در نگذشته است ، بزمانهائیکه تا بینهایت تکرار میشود و با آداب اساطیری مشخص میگردد .

با اینهمه باید یك نظم بجای بی نظمی تاریخ حقیقی بنشیند ، و این نظم یك شبه تاریخ است که خالق آن زندگی اجتماعی نیست بلکه سازنده اش یك برنامه ریز خدمات است . بجای وقایع و رویدادهای حقیقی ، او ـ شبه تاریخ را به ما عرضه میکند . زندگی ما در گذران از این سالروز بآن سالروز و از این یادبود بآن یادبود ، از این تظاهرات رسمی بآن تظاهرات رسمی ، از این کنگره بآن انتخابات و از آن انتخابات باین کنگره و غیره و غیره سپری میشود .

اینگونه وقایع تاریخی بما اجازه میدهد که با یك نگاه ساده بر روی ـ تقویم ، دید کاملی نه تنها بر گذشته بلکه همچنین بر روی آینده داشته ـ باشیم . باین ترتیب ما از یك نظم کامل برخورداریم ، اما بقیمت رجعت به ماقبل تاریخ . با این تفاوت که برای نیاکان ما تکرار آداب اساطیری در ـ برابر عوارض و آفات جوی هر بار حاوی یك مفهوم عمیق از هستی بود ، اما ـ آداب و مراسم ما چیزی جز تکرار بیهوده مکررات نیست . دولت براین مراسم و آداب تکیه میکند تا احساس یك حرکت تاریخی را ایجاد کند و ـ مردم در این مراسم شرکت میکنند تا از ناراحتی و مزاحمتهای محتمل در امان بمانند .

در این وضع مشخص ما ، تاریخ چگونه میتواند حرف بزند . من نه مورخم و نه پیامبر، با این وجود از ذکر برخی ملاحظات در بارهٔ این وضع نمی توان خودداری کرد . هرجا که در برابر قدرت زمینه رقابتی گشوده وجود داشته باشد ، حتی با وجود برخی محدودیتها (و این تنها ضمانست حقیقی برای نظارت قدرت از سوی مردم است که با آزادی بیان همراه می باشد) قدرت چه بخواهد و چه نخواهد باید با نوعی گفت و گوی گسترده و دائمی با جامعه زندگی کند . او مجبور است مسائل متنوع و مختلفی را که زندگی بر او عرضه میکند بطور مداوم حل و فصل کند . هرجا که رقابت آزاد و باز در برابر قدرت وجود نداشته باشد بطور اجتناب ناپذیر آزادی بیان دیر یا زود نابود میشود . و این خصوصیت همهٔ نظامهای متمایل بسکون و رجعت است .

قدرت اجتماعی خودش را با زندگی هماهنگ نمیکند بلکه سعی او این است که زندگی را با خواستهای مخصوص خود منطبق سازد ، و این صریحاً بدان معنی است که بجای اینکه قدرت برای تضادهائی که بروز میکند راه حل پیدا کند . بسادگی تمام تضادها را کتمان میکند . اما با اینهمه تضادها بزندگی خود ادامه میدهند و در زیر سرپوش متراکم میشوند و روزی که سرپوش توان و قدرت شخصی کردن تضادها را از دست بدهد تضادها با حالت انفجار به خارج پرتاب میشوند ، در این لحظه است که سد سکون و بیحرکتی متزلزل میگردد و تاریخ به عرصهٔ زندگی سرازیر میشود .

من از این مسئله بیم ندارم که رهبری کشور زندگی را از جامعه بـــر اندازد و تاریخ را متوقف کند . تاریخ نشان میدهد که هر عصری و هـــر وضعی جای خود را به عصر و وضع دیگری میدهد و عصر تازه و وضع جدید خواه بنفع مردم و یا به ضرر مردم ،بهر حال آن چیزی نخواهد بـــود که دید زمامداران دورهٔ قبلی را تشکیل میداده است .

بیم و وحشت من از چیز دیگری است . ترس من از نتایج شدید و پوچی است که خفقان کنونی بر زندگی آیندهٔ جامعه خواهد گذاشت . تـــرس من از بهائی است که ما باید برای این امتناع در برابر تاریخ و لگد مال ـ کردن خشن و بیهودهٔ زندگی بپردازیم .

در حال حاضر بطور منظم بدترین خلقیات ما از قبیل خودخواهی ـ بی تفاوتی نامردی و نامردمی ، ترس ، تسلیم ، میل به حل مسائل شخصـــی بهر قیمت و از هر راه بدون توجه به نتایج عمومی آن ، مورد تشویق و ـــ تحریك قرار میگیرد ، در حالی که دولت اکنون این قدرت را دارد کـــه بـــه جای استفاده از بدترین خصوصیات اخلاقی ، جامعه را باستفاده از ـــ بهترین خصائل خود تشویق کنــــــد .

اکنون شما ساده ترین و راحت ترین راه را برای خود و خطرناکترین ـ طریق را برای جامعه انتخاب کرده اید ،این راه چیست ؟ : " ظـــواهـــر فریب دهنده بقیمت انحطاط باطنی و درونی و مسمومیت زندگی ، راهیکه ـ تنها وسیلهٔ دفاع شما از قدرتتان بیهای و خیمتر کردن بحران اخلاقـــی و روحی جامعه و انهدام منظم و مستمر حیثیت و شرافت انسانی تأمیـــن

میکنـــند .

در اینجا نامه تمام میشود اما همانطور که محتوی عالمانه‌ٔ نامه نشان میدهد این یك نامه‌ٔ ساده یا یك شکوائیه خصوصی نیست ، این یك داد خواست و یك ادعانامهایست با تصویری بسیار دقیق از استبداد و عوارض مزمن و ویرانگر آن برای تمامی عصرها و تمامی ملتها ، هر انسانی در هر سرزمینی که اسیر استبداد و خفقان است میتواند مفاد آئین نامه را با تمام شعور خود احساس کند و میتواند آنرا بعنوان یك دادخواست ، انسانی اسیر و مقهور قدرت و محکوم بخاموشی و تسلیم امضاء کند ، این نامه آینـــه ایست تابناك و روشن که هر قدرت مستبد و مطلقه ای میتواند چهره‌ٔ - خود را با تمام تاریکیها و تیرگیهای آن مشاهده کند و اگر بلحظه‌ٔ بسیار نادری از آگاهی و بیداری برسد ، بجای شکستن آئینه به تصحیح و ترمیم این تاریکیهـــا بپردازد .

دقیقتر و روشنتر از این نمیتوان توقف تاریخی یك جامعه را با تمام — عوارض معنوی آن تحلیل کرد . در برابر یك چنین تصویری از واقعیت و — حقیقت ، حقانیت و صداقت نامه ای که من در تأکید به ناتوانی دولت برای مقابله با فساد نوشتم آشکار میشود که هرگز چیزی بنام انقلاب در کنار فساد وجود ندارد و هرگز یك گروه حاکم و یك نظام سیاسی مسلط نمیتواند هـــم فاسد باشد و هم با فساد مبارزه کند ، هم خود منشاء و مولد ضایعات اجتماعی و اقتصادی باشد و هم مأمور رسیدگی به ضایعات و دافـــــع ضایعات شود . هم باعث و بانی فساد و مروج و مبلغ آن باشد و هم مجری

انقلاب و مقنن انقلاب و داور اعمال انقلابی باشد . و یك نظام سیاسی نمی تواند هم قانون اساسی را قبول داشته باشد و هم آزادی بیان و حـــق اندیشه و تفکر انتقادی را از مردم سلب کند ، هم صاحب بزرگترین اندوخته های مالی و بانکی باشد و هم با بیعدالتی اقتصادی و اجتماعی مبارزه ـ کند هم ماءمور حفظ استقلال ملی و حافظ ثروتهای طبیعی کشور باشد و هم راه را بر چپاول بیدریغ قدرتهای استعماری و شرکتهای بین المللـــی و قدرتهای کوچك و بزرگی که روزی آنها بخوان نعمت ملت بینوای ایـــران حواله شده است بـاز بگذارد . ما نوشتیم که یك چنین سازش و تفاهمی بین اینگونه اضداد غیر ممکن است ، اما اکنون بار دیگر با تشکیل کمیسیـــون ـ شاهنشاهی برای رسیدگی بضایعات گام دیگری در راه نهادن تضادها درکنار یکدیگر برداشته میشود . اگر رژیم ما قانون اساسی و اصول آن و ـ قدرتهای قانونی مقننه و قضائیه را قبول داشته باشد دیگر کوچکتـــرین احتیاجی به تشکیل اینگونه کمیسیون ها و سازمانها نیست ، هرگز نیازی به توقیفهای نامرئی و شکنجه ها ومحکومیت هـــای نامرئی و کشت و کشتارهای نامرئی و آشکار مخالفان نخواهد بود . زیرا اگر قدرت از قانون اطاعـــت کند ، اولین اثر آن اینست که اختلافها بجای تبدیل شدن به درگیری و ـ کشمکش خشونت بار به مسیر گفت و گوهای گسترده خواهد افتاد ، زیراوقتی نماینده ملت در برابر ملت بخاطر آزادی انتخاب و آزادی راءی مسئول ـ باشد طبعا" دولت مبعوث و منتخب این نمایندگان واضع لوایح و مجـــری قوانینی میشود که مستقیما" از مصالح و منافع اکثریت جامعه برمیخیـــزد .

و در نتیجهٔ مقام سلطنت چه از نظر قانون اساسی و چه از نظر سیر طبیعی امور اجتماعی و اقتصادی در مجاری قانونی نیازی به صدور فرمان واداره ـ کشور از طریق صدور فرامین کتبی و شفاهی نخواهند داشت . و این آن عاملی است که حقانیت قانونی و مشروعیت طبیعی نظام مشروطه سلطنتی را در دنیای پر تحول کنونی تضمین و تأمین میکند . و اجازه میدهد که اکثریت ملت از صورت اطفال صغیر و تحت قیمومیت در آیند و خود با آگاهی و شعور اجتماعی از طریق انتخاب نمایندگان واقعی ، اداره جامعه را در مسیر تعمیم عدالت اجتماعی و اقتصادی قرار دهند . در اینجا و برای ـ جواب بیك مسئله ای که در برابر حقانیت ملت برای در دست گرفتن سرنوشت خود بارها و بکرات مطرح شده و میشود بگفتار پرزیدنت جولیوس نیرره رئیس جمهور تانزانیا و از رهبران مترقی آفریقا اشاره میکنیم که میگوید :

ماهرگز استدلالهائی از نوع آمادگی داشتن برای استقلال را نپذیرفته ایم یعنی این حرف را که مردم برای حکومت کردن برخود آمادگی ندارند . این سخن شبیه اینست که بکسی بگوئیم که تو برای زندگی کردن آمادگی نداری . چگونه میشود بملتی و بمردمی گفت که شما برای انسان بودن ـ آمادگی ندارید ؟ .

این حرف که مردم برای حکومت کردن آمادگی ندارند جوازی است برای ادامه استبداد و حکومت مطلقه ، و حکومت مطلقه و استبداد نیز نتیجه ای جز ادامهٔ بیسوادی و نا آگاهی اجتماعی و سیاسی اکثریت مردم ندارد ، گذشته از آن ، اگر رژیم ما این چنین بر آماده نبودن مردم ایران ـ

برای حکومت برخود پس از هفتاد سال مشروطه پای میفشارد در اینصورت این تاکید خود در درجه اول مبین اینستکه نظام سیاسی ایران پس از - انقلاب مشروطه تا امروز هرگز از حقانیت و مشروعیت نظام مشروطه برخوردار نبوده است ، زیرا آنچه در زمینه واقعیت و حقیقت غیر ممکن است اینست که هیچ ملتی در یك نظام دمکراسی هفتاد ساله با همه امکانات مادی و معنوی اینچنین از قافله فرهنگ و تمدن و پیشرفت جهان عقب نمیماند . مگر آنکه نظام مشروطه او نظامی صوری بوده باشد . در چنین نظام مشروطه واقعی است که افراد مستعد و آگاه برای اداره امور جامعه در صحنه سیاستهای داخلی و بین المللی با دانشی عمیق و با منشی انسانی و - علاقمند بمصالح وطن و اعتلای و استقلال ملی تربیت میشوند و از تحول و تطور امور سیاسی و اقتصادی جهانی و شیوه تماسها و روابط بین - المللی درکیفیتی غنی و سرشار از تجربه های عینی و اندوخته های علمی آگاهی مییابند و از طریق تماس و رابطه دائمی و مستقیم با مردم و - زندگی اکثریت و رفت و آمد در کوچه و بازار و خیابانها و شهرها و روستاها و گفت و شنود آزادانه و صریح و عاری از تشریفات با مردم بحقیقت و واقعیت زندگی آنها و آرمانها و نیازهای آنها و بشکل معقول و متعادل تحولی که زندگی اجتماعی جامعه باید در ترکیب شرایط درونی جامعه و عوامل گوناگون سیاستهای جهانی بدست آورد آشنا میشوند . احتیاجی بتذکار نیست که اکنون جامعه ما در قالب سربسته ای از یك نظم سرکوب کننده زندگی میکند . حرکت تاریخی زاینده و فزاینده در متن این زندگی متوقف

شده است . بنیادها و نهادهای سیاسی و اجتماعی جامعه نظیر مجلس شورا و انجمن های شهری و شوراها و احزاب و گروههای حرفه ای وروشن فکری و علمی و هنری بکلی در حالت تعطیل و انجماد مطلق بسر میبرند . مصادر امور ، وزرا و معاونین و کارشناسان و مقامات عالی اداری و نمایندگان مجلس سنا چشم و گوش بسته و خارج از هرگونه ابداع و تفکر مستقل و فرصت برای تجربه های آزاد فکری و حرفه ای و بیرون از هر گونه رابطه و تماس با مردم کوچه و بازار از طریق مطبوعات و یا مجامع و محافل اجتماعی و احزاب و اصناف واقعی بسر میبرند و ابعاد فکری آنها هرگز از چهارچوب دستورالعملهای روزانه ای که در محدوده منافع رژیم و خارج از هر گونه بحث و انتقاد ابلاغ میشود فراتر نمیرود و چنین است وضع فکری و روحی استادان و دانشجویان در دانشگاهها و مدارس عالی و سایر محافل علمی .

با چنین شکلی از جمود و فقدان کامل تحرک و شور و شوق فکری نظام سیاسی ما در برابر هر مشکل ظاهری و باطنی داخلی و یا خارجی و در برابر محظورات ناشی از عکس العمل اعمال دولت در محافل جهانی مشکل تازه ای برای حل مشکلات موجود ایجاد میکند . و این درست داستان مولوی است که گربه بچه را در آغوش دایه سیاه بیاد میآورد . که مشکل ضایعات و مشکل فساد و مشکل گرانفروشی و مشکل کم کاری کارگران و کارمندان و مشکل نابودی کشاورزی و مشکل کمبود مواد غذائی و مشکل تراکم عبور و مرور و آلودگی محیط ، و مشکل رشوه و ارتشا که بصورت مذهب مختار

زمان در آمده است و مشکل مسکن و صدها مشکل اساسی دیگر ناشی از مشکل اصلی یعنی توقف و تعطیل کامل بنیادهای قانونی نظام مشروطه ایران میباشد . مشکل اصلی در شکل روبروشدن دولت با مسائل حیاتی اجتماعی و اقتصادی کشور استکه بخاطر حضور دائمی و بدون وقفه* فشار پلیسی و فساد مالی بر فکر و اندیشه های خلاق و بر خزانه* ملی هیچ راه حل مترقی منطبق با نیازهای واقعی اکثریت مردم و عرف پیشرفته جهانی در عرصه* حیات ملی ما مطرح نمیشود ، مشکل اصلی اینستکه طبقه* حاکم میخواهد هم حداکثر سود خصوصی را بنفع خود از خزانه ملت ببرد و هم اکثر قدرت سیاسی خود را از طریق سازمانهای فشار و سرکوبی مجهز و بدون مسئولیت قانونی بر ملت اعمال کند . مشکل اصلی اینستکه رژیم اصلا" و مطلقا" نمیخواهد جوابگوی اعمال و اقدامات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خود در نزد ملت باشد . در مطبوعات و در مجلس و در مجامع عمومی و در کلاسهای درس و در سخنرانی هاو در سمینارها و در کمیسیون ها جز مدح و ستایش و تمجید و تعریف از اعمال رژیم چیزی گفته و نوشته - نشود ، و کوچکترین انتقاد و اعتراضی از دخالتهای مالی و اقتصادی رژیم از درآمد و خرج کشور و از فشارهای سیاسی روزافزون و خشن آن بعمل نیاید .

رژیم میخواهد با حفظ همه* افراد و همه* گروههای حاکمه و همه امتیازهای اجتماعی و اقتصادی آنان ، چیزی بنام انقلاب را بمردم بقبولانند وآنها را به تائید چیزی وادار کند که هرگز آثار مفید اجتماعی و اقتصادی

آنرا احساس نمیکنند و بلکه در فشار روز افزون شرایطی قرار دارند که آن ـ ها را بسرعت فقیرتر و طبقه* حاکم و وابستگان آنها را در بخش خصوصی بسرعت ثروتمند تر میکنند .

مجموع فعالیتهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی رژیم در الفاظ و ـ جملات و گفتارهای خوش‌آب و رنگی بسته بندی میشود و از طریق مطبوعات تحت سانسور و برنامه های تبلیغاتی رادیو و تله ویزیون و نطقهای وزرا و مقامات تحویل مردم میگردد که محتوی و مضمون ، یعنی جنبه های عملی آن در هیچیک از مراجع واقعی و آزاد و مستقل قانونی ملی مورد ارزیابی و ممیزی انتقادی قرار نمیگیرد .

شرایط زندگی و تعداد درآمدها و مقدار ثروت و کیفیت رفتار و کردار افرادیکه مرتب و بهر مناسبتی دم از انقلاب میزنند بهیچوجه با هیچیک از معیارهای شناخته شده انقلابی قدیم و جدید جهان مطابقت ندارد .

این چه انقلابی است‌که درآمد و اندوخته و اموال منقول و غیر منقول بانیان انقلاب را در مدتی کوتاه از صفر به صد و از صد بهزار و از هزار به میلیون و از میلیون به میلیارد و از یك میلیارد به میلیاردها می رساند ؟ این چه انقلابی است‌که کشاورزی را نابود میکند و یك کشوری را بصورت یك وارد کننده محض همه* محصولات اعم از کشاورزی و صنعتی در میآورد و چاپ و انتشار کتاب را به حداقل خود میرساند و بحث و گفت و گو های اجتماعی را تعطیل میکند و زندانها را لبریز از محکومین سیاسی مینماید و کمترین مخالفت را با شدید ترین عقوبت سرکوب مینماید ؟ و ـ

میلیاردها دلار پول نفت را چنان آتش میزند که اکنون برای قرض کردن با شرایط سنگین دست طلب بسوی منابع سرمایه داری بین المللی دراز می کند . واین چه انقلابی است که بجای رواج دادن اخلاق حسنه انسانی اعم از قناعت و خودداری از تجمل و اسراف وگریز از تشریفات بخش مهمی از سرگرمیش را تجمل و تشریفات و سور و ضیافتهای افسانه ای تشکیل می دهـــــــد ؟ .

انقلاب باید ریشه های اجتماعی و اقتصادی کشمکشهای خشونت بار را بین گروهها و طبقات از میان بردارد مردم را به تفاهم و گذشت و توسل بگفت و شنود بجای خونریزی و انتقام جوئی وادار کند ، نه اینکه بقول روز- نامهٔ لوموند از اول سال ۱۹۷۶ تا پایان آن طبق اطلاع خود دولـــــت ۷۰ نفر را در خیابانها مأمورین ساواك کشته اند و ۱۷ نفر راهم از طریق دادرسی اعدام کرده انـد . عوامل بنیادی تبعیـض و نابرابریهای اجتماعی و اقتصادی را ریشه کن کند و آنها را به حفظ نظم و احترام به قانون و خود داری از تجاوز بحق دیگران و همکاری و مشارکت گروهی و وجدان اجتماعی و علقه های انسانی و میهنی علاقمند و دلبسته نماید ، حال آنکه جامعه ٔ ما اکنون در جهتی کاملاً مخالف این مسائل گام بر میدارد آنچنان کـــه هرانسانی را که از خشونتها و درگیریهای قهرآمیز ناشی از بیعدالـــتی و استبداد گریـــزان است و در آرزوی یك تحول واقعی فارغ از خشونـــت و خونریزیهای اجتماعی بسر میبرد به نا امیدی میکشاند و در برابر این - نوشتهٔ خانم سیمون دوبووار به تفکر و امید اردکه با اندیشه ژرف خـــود

میخواهد ثابت کند که هیچ انسانی و هیچ گروهی از انسانها حاضر ـ نیستند که از سر مصلحت اندیشی منطقی و عاقلانه منافع خصوصی و فردی خود را بدلخواه قربانی مصالح اجتماعی کنند و با تعدیل قدرت خود بهر ترتیب برای بروز کشمکش ها و درگیریهای خشونت بار اجتماعی مجالی باقی نگذارد . سیمون دوبوار مینویسد :

" . . . . مورخان محترم ما میکوشند ثابت کنند لوئی شانزدهم و وزیرانش میتوانستند بدون خونریزی اصلاحاتی را که انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه انجام داد بوجود آورند . آنها فراموش میکنند که در اینصورت این اصلاحات ـ معنائی اساساً متفاوت میداشت . فراموش میکنند که حکومت ما و نهادهای اجتماعی ما از وقایعی که آنها را ایجاد کرده است عمیقاً تأثیر پذیرفته ـ اند . صورت خاصی که دموکراسی فرانسه دارد ، تشکیل احزاب و کیفیت کار آنها جز با توجه بمنیاد آنها قابل تبیین نیست ".

متأسفانه با توجه بنوشتهٔ آقای ..شتی در زمینهٔ فقدان افراد دلسوز و وطن دوست و بیغرض در پیرامون شاه فقید و سرانجام وجود عوامل بی شخصیت و ترسو در رأس مقامات بزرگ دولتی ، فاجعهٔ کنونی نظام سیاسی ما اینست که استبداد مداوم و مطلقی که از صدها سال قبل در بافت حکومت و نظام سیاسی واجتماعی ایران تنیده شده است بسرعت اطراف هر سلطانی را از افراد شجاع و با ایمان و درستکار خالی میکند و این خلاء آنچنان در تکامل قدرت مطلقه عمیق و گسترده میشود که حتی وقتی اعلیحضرت در برابر گروهی انبوه از کسانی که خود را بعنوان اندیشمند

مأمور بررسی مسائل مربوط بانقلاب سفید میدانند میگویند من سال قبل از شما خواستم که در باره‌ٔ ریشه و علت تروریسم مطالعه کنید ،آنها که همه دارای عناوین دانشگاهی وکارشناس در رشته های اقتصاد و جامعه شناسی و مهندسی و فنون و علوم مختلفند در برابر این سئوال همچنان-سکوت میکنند ،سکوت آنها طبعاً نه بخاطر ندانستن علت و ریشه آنچیزی است که از آنها سئوال میشود ،بلکه سکوت آنها از سر ترس و بخاطر آگاهی از این وضع است که لابد شنیدن جواب این سئوال برای مقام سلطنت -خوشایند نخواهد بود ،بنابراین آنها و دیگر مقامات بخاطر ترس و نیــــز بخاطر مصلحت و حفظ وضع خود حقیقت مسائل راحتی هنگامیکه از آنهــــا سئوال میشود کتمان مینمایند و نه فقط از تشریح عوارض و مسائلی کــــه مولود اطاعت کورکورانه آنها در برابر قدرت و طبعاً همراه با منافع ـــ خصوصی آنها نیز میباشد خودداری میکنند بلکه گذشته از آن همه اعمال و افعال خود را هم در زمینه‌ٔ وظائف و مسئولیتهای اداری ناشی از ـ دستورات و فرامین اعلیحضرت قلمداد مینمایند و اینها همان کسانــــی هستند که هرگز مسئولیت عوارض و آثار منفی ناشی از اعمال خود را بــــه گردن نمیگیرند و پیوسته با تعــذر بــه مصداق المأمور معذور خــود را آلت فعل و بیگناه قلمداد میکنند .

حقیقت اینست که امروز دولت و بطور کلی وزرا مسئولین در مقابل همه اعمال اساسی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ،از قبیل مسائل مربوط به ـ نفت و برنامه ریزی و مخارج درآمدهای نفت و پولهائی که بکشورهای دیگر

داده میشود ، و نفوذ روز افزون شرکتهای خارجی در اقتصاد ملی ایران و درآمدهای سرشاری که محافل مالی وبین‌المللی ازذخائرارزی ایران و بازار های فروش داخلی ما میبرند و اجرای سیاستهای مخرب کشاورزی و صنعتی و برنامه های آموزشی و قراردادهای بسیار مساعدی که در زمینه بازرگانی و مالی بنفع کشورهای دیگر و بضرر اقتصاد ملی ما منعقد میشود و مهمتر از همه در مسائل مربوط به آزادیها و اختناق سانسور و سلب اختیار از قوه مقننه و قوه قضائیه خود را بکلی مطیع و مجری اوامر و دستورات مقـــام سلطنت میدانند ،وبطور کلی این مسئله را قبول کرده اند که بهیچگونـــه مسئولیتی که قانون اساسی در اعمال حق حاکمیت ملی متوجه آنها کـرده است پایبند نیستند و همچنین ساحت خود را از کلیه عوارض و ضایعات ناشی از این وضع مبرا میدانند و اعلیحضرت نیز درکلیه مصاحبه ها و گفت و گوهای خود مسئله فرماندهی و قدرت مطلقه خود را بصورت مرکز اساســی و یگانه تصمیم گیریهای اصلی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مورد تائیـــد قرار میدهند ، در حالیکه فلسفه قانون اساسی و انقلاب مشروطه و اصولی که هم اکنون در نحوه توزیع قدرت سیاسی و تقنینی و قضائی و اجرائی کشور موادی از قانون اساسی ما را تشکیل میدهد .آنجائی که شاه از را از — مسئولیت مبرا میکند اینست که حکومت باید در دست قدرتی باشد که طبق روح انقلاب مشروطه وجوهر دموکراسی بتواند در برابر مجلس مسئول و مواخذ اعمال و رفتار و تصمیمهای خود باشد ، یعنی هر وقت که مجلس اراده کند به ترتیبی که در قانون و در عرف حکومت مشروطه پیش بینی شده است در-

برابر مجلس حاضر شود و انتقادها و سئوالها و توصیحات نمایندگان ملت را بشنود و اعمال خود را در جهت مصلحت اکثریت جامعه با ارائه دلائل توجیه نماید و از اقدامات خود دفاع کند، تا اگر صلاحیت او از نظر حفظ منافع مردم و اداره کشور مورد تردید قرار گرفت و اکثریت نمایندگان بروشها و سیاستهای اجتماعی و اقتصادی او رأی مثبت نداد از کار کناره گیری - کند، بنا براین مقام سلطنت چه از نظر قانون اساسی و چه از نظر اصول تجربی و عملی یك رهبری با مسئولیت طبعاً نمیتوانند مسئولیت تمامی اعمال سازمانهای پیچیده و گسترده دولت را در همه سطوح اداری و اجتماعی واقتصادی و فرهنگی بایستی متحمل و از همه اساسی و بنیادی سیاست های اجتماعی و اقتصادی دولت از طریق فرامین و دستورهای کتبی و شفاهی اعلیحضرت تنظیم و اجرا میشود برعهده گیرند. زیرا این گونه تمرکز قدرت و تنظیم سیاستهای اساسی کشور در شاخه های مختلف سازمانی از سوی مقام سلطنت گذشته از اینکه قوای سه گانه اجرائی و تقنینی و قضائی - کشور را از بیخ و بن ضعیف و فاقد هویت و شخصیت واقعی آنها میکند و آنان را از اعمال قدرتهای قانونی و قبول مسئولیت های قانونی خود باز می دارد، شخص مقام سلطنت را در برابر عوارض و آفاتی که از نحوه اعمال - اجتماعی و اقتصادی دولت ایجاد میشود قرار میدهد و در نتیجه جریان - طبیعی بسط و گسترش آزادیهای اساسی و توسعه و تحکیم بنیادهای مترقی را در درون ساختمان سیاسی جامعه متوقف میسازد و بجای اینکه قدرت سیاسی با افزایش رشد فرهنگی و بلوغ سیاسی جامعه هر چه بیشتر

در میان مردم وگروههای اکثریت اجتماعی تقسیم شود ، قدرت بیش از پیش بسوی تمرکز و مطلق العنان بودن و اتخاذ تصمیمهای یکجانبه و چشم ــ پوشی از مشورتهای اجتماعی متمایل میشود ، و تقویت آنچنانی قدرت نیز جز از طریق توقف رشد سیاسی و اجتماعی جامعه و برکناری افراد بیغرض و وطن دوست و شجاع، میدان دادن بافراد زبون و فرصت طلب و مطیع و نابودی هرگونه آزادی بیان و عقیده میسر نمیشود .

بحث در مسئله‌ٔ مطلق بودن قدرت و حقانیت ذاتی این مطلق بودن و مخلوط کردن قدرت با پدرسالاری تاریخی ، و برتر بودن از همه‌ٔ قوای ـ سه گانه در عین واقع شدن در مرکز همه‌ٔ تصمیم گیریهای اساسی کشور و اداره کشور بر اساس فرامین کتبی و شفاهی اینها و همه‌ٔ مسائل دیگر مربوط بقدرت در صورتی است که ما اصولاً قانون اساسی را بکناری بگذاریم حضور و وجود اصول آن و همچنین آثار اجتماعی و سیاسی مربوط بانقلاب مشروطه را اساساً ندیده بگیریم ، یعنی وقتی راه را بر هر گونه گفت و شنود آزادانه در بارهٔ مسائل مربوط بقدرت و حاکمیت ملی که در قانون اساسی ما برسمیت شناخته شده است بسته شود طبعاً بدون وجود آزادی راه برهر گونه تعبیر و تفسیر از قدرت و ایجاد هر گونه حقانیت و مشروعیت برای تصمیم گیری در بارهٔ مسائل اساسی جامعه بآسانی گسترده میشود اما در مقابل مقام سلطنت را بطور مستقیم در برابر عوارض و ضایعات اجتماعی و اقتصادی ناشی از اعمال دولت قرار میدهد ، بعبارت دیگر اگر دولت مسئول اعمال ـ خود در برابر مجلس باشد طبعاً عوارض و آفاتی که از رهگذر اعمال دولت

ایجاد میشود بخود دولت بر میگردد . ولی اگر مقام سلطنت خود را در مرکز اصلی قدرت و تصمیم گیریهای اساسی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی قرار دهند در اینصورت طبعاً مسئولیت کلیه آثار و عوارض ناشی از تصمیم ها را نیز متوجه خود میسازند و این همان نتیجه اینست که مسئولیت دولت را در برابر مجلس و مسئولیت مجلس را در برابر ملت لوث میکند ، و سرانجام دولت و مجلس و قوه قضائیه که از صورت مراکز تصمیم گیری خارج شده اند از مسئولیت نیز خود را مبرا میدانند .

اگر بخاطر داشته باشیم در بحران سوئز بسال ۱۹۵۶ هنگامیکه حمله نظامی انگلیس و فرانسه و اسرائیل بمصر بدنبال ملی کردن کانال سوئز از طرف عبد الناصر بشکست منتهی شد و انگلیس و فرانسه و اسرائیل مجبور شدند زیر فشار آمریکا و تهدید شوروی قوای خود را از منطقه کانال و صحرای سینا خارج کنند ، دولت انگلیس در برابر این شکست با بحران و مخالفت جناحهای کارگری در مجلس و مطبوعات قرار گرفت ، و کار این مخالفت چنان بالا گرفت که آنتونی ایدن نخست وزیر محافظه کار مجبور بکناره گیری شد و مک میلان بجای او نشست ، بعبارت دیگر آنکه در این میان مورد حمله قرار گرفت و میدان را خالی کرد رئیس حکومت بود نه رئیس دولت یعنی ملکه الیزابت . کسی که مسئولیت شکست سیاست تجاوز به مصر بگردنش افتاد کسی بود که در برابر مجلس مسئول بود و در حقیقت برگزیده اکثریت مجلس بود ، اما در این میان هیچکس ملکه الیزابت را که رئیس کشور و رئیس دولت بود مورد سرزنش قرار نداد . و هرگز بی اعتباری ناشی

از این شکست متوجه رئیس مملکت نشد و این بخاطر آنست که در رژیمهای مشروطه سلطنتی شاه مظهر وحدت ملی است و مظهر وحدت ملی هرگز نباید بخاطر آلوده شدن بقدرت و عوارض گوناگون آن در مجلس مورد سئوال و جواب قرار گیرد و یا در تصمیم گیریهای اساسی مطلق العنان باشد و یا در عزل و نصب کابینه بهیچ قید و بندی محدود و مشروط نباشد .

مسئله مبرا بودن از مسئولیت برای اینست که مقام سلطنت نباید هرگز بعنوان مظهر وحدت ملی در افکار عومی و در قلوب مردم علت و موجب همه ضایعات و نارضایتی های ناشی از فساد دستگاههای دولتی و اختناق پلیسی و ضعف قوای تقنینی و قضائی معرفی میشود . در حالیکه دولت آقای هویدا از سالها قبل و در کلیه مسائل اساسی جامعه و بهر مناسبتی واز زبان هروزیر مسئولی خود را تابع دستورات و فرامین اعلیحضرت و همچون سربازی که پیرو وتابع بیچون و چرای فرماندهی خود یعنی مقام سلطنت است معرفی میکند ،پافشاری بر این تابعیت که طبعاً با همه واقعیت موجود خود نمیتواند نافی و ناقض دستور صریح قانون اساسی مربوط به مبرا بودن پادشاه از مسئولیت و مسئول بودن دولت در برابر مجلسین باشد ، خواه ناخواه اعلیحضرت را در برابر کلیه ضایعات ناشی از اعمال و افعال خلاف دولت که خود منبعث از بی اعتنائی باصول قانون اساسی و روح و دات انقلاب مشروطه است قرار میدهد ،شاید اعلیحضرت اطلاع داشته باشند و یا نداشته باشند ولی بعنوان مثال میگوئیم که مسئله شکنجه کسانی که ازطرف ماٴمورین مافوق قانون ((سازمان امنیت

توقیف میشوند و با چشمهای بسته و پاهای شکسته به زیرزمینهای مافوق قرون وسطائی !!! کمیته برده میشوند در مطبوعات خارجی و محافل اجتماعی جهان بجائی رسیده است که مجله محافظه کار اشپیگل هم بصدا درآمده و سخن از کندن گوشت قربانیهای شکنجه و سوختن و کباب کردن و خوردن آن در شکنجه گاههای ایران از طرف موجوداتی میشود که بصورت مأمورین شکنجه بصورت ضحاکانی درآمده اند که هر صبح بیماری روانی آنها باید با فریادهای ناله و ضجه های اسرای زندانی و بوی سوخته گوشت تن آنها و صدای شکسته شدن استخوان های آنها درمان شود . اگر این تمامی واقعیت رفتار رژیم سیاسی ایران با مخالفین و بیگنا هانی باشد که جز اختلاف عقیده جرم دیگری ندارند پس وای بر ما و بر سرنوشت رژیم سیاسی ایران و بر زخمها و جراحاتی که از اینهمه نامردی و نامردی بر دامان آینده این ملت باقی خواهد ماند و اگر نیمی از واقعیت و یا جزئی از واقعیت هم باشد باز مسئله باین سئوال ختم میشود که آیا اعلیحضرت از این جنایات در شکنجه گاه های ساواك خبر دارند و یا ندارند ؟ مسئول اعمال ساواك مسئول این توقیف ها و بازجوئیهای غیر قانونی و شکنجه های وحشتناك دادرسیهای و محکومیتهای سرتاپا ظالمانه کیست ؟ آیا دولت است ؟ اگر دولت است پس چرا در مجلس نسبت باینهمه جنایات مورد سئوال و مواخذه قرار نمی گیرد ، چرا در برابر اینهمه قصه ها و واقعیتها و داستانهائی که از زبان مردم ایران و از قلم مطبوعات خارجی در باره شکنجه ها و شکنجه گاهها

ساواك گفته و نوشته میشود ، یك وكیل مجلس حتی یكبار از دولت سئوال ـ نمیكند و توضیح نمیخواهد ؟ ، چرا در روزنامه ها یك كلمه از این جنایات نوشته نمیشود و به خانواده ها پدران و مادران و همسران اجازه نمی دهند كه درباره‌ٔ فرزندان و شوهران زندانی و شكنجه شده و مفقود شده و محكوم شده خود سئوالی بكنند ؟ . آیا این بآن معنی نیست كه مجلس در برابر مردم مسئولیتی ندارد و خود را منتخب مردم نمیداند بلكه بر ـ گزیده‌ٔ دولت و ساواك میشناسد ؟ . اگر دولت و مجلس مسئول تحمیل این نوع نظام ظالمانه قضائی و سیستم ضد امنیت اجتماعی بر ملت ایران ـ نیستند ، پس مسئول واقعی ، یعنی كسی كه بتواند نه از راه زور و فشار پلیسی بلكه از طریق گفت و شنود انسانی از این نظام در برابر بی اعتنائی كامل آن به قانون اساسی دفاع كند كیست ؟ آیا طبق منطق دولت اینهم جزئی از دستورات و خط مشی هائی است كه دولت از فرماندهی و از مركز اصلی تصمیم گیریهای سیاسی دریافت میكند و با اینكه دولت با تمام مسئولیت و اختیارات قانونی خود طبق قانون اساسی هرگز درمورد این اعمال و همه‌ٔ اعمالی كه ضایعات و آفات آن نتیجه ای جز ویرانی و نا امیدی مردم و ورشكستگی اقتصادی و انحطاط اخلاقی هموطنان ندارد نه اختیاری دارد و نه اطلاعی ؟!! در چنین وضعی است كه برنامه های ـ اقتصادی مملكت بطور كلی بر اساس منافع بیگانگان و رفع نیازمندیهای آنان در قبال حمایت بیدریغ از رژیم تنظیم میشود ، و زیربنای اقتصادی و اجتماعی جامعه چنان است كه غارت منابع ملی و ثروتهای طبیعی و درآمدهای نفت

را با حد اکثر شرایط مساعد برای دولتهای خارجی و شرکتهای بـــزرگ جهانی تسهیل مینماید ،براین سفرهٔ گسترده همهٔ کشورها اعم از چــپ و راست و دموکراسی ها و دیکتاتوری ها و شرق و غرب و شمال و جنوب به یغما خوانده شده اند ،بهای این یغما یك چیز بیش نیست و آنهم حمایت از رژیم اســـــت .

نگاهی ساده به برنامه های پذیرائی از افرادی و هیئت ها و قرارداد ها نشان میدهد چگونه در برابر مبلغی در حدود پانصد و اندی میلیون دلار صادرات کشور ما اکنون با رقمی متجاوز از سیزده میلیارد دلار واردات بجائی رسیده است که در مدارس شهسوار و رامسر پرتقال اسرائیلی بیـــن شاگردان توزیع میشـــود .

واقعیتی که در کوچه و خیابان و در چهار دیوار زندگی اکثریت جامعه ما میگذرد . با آنچه که در پشت دیوارهای قصور و ابنیهٔ صاحبان قدرت و دفاتر پـــر تجمل مقامات عالی کشور و در ضیافتها و مجالس عیش و نوش اغنیا سپری میشود و با آنچه که در جلسات رسمی کمیسیونها و سمینارها برگزار میگردد تفاوتی فاحش دارد . بین آنچه که در نطقها گفته میشود و در گزارش ها و سخنرانیها منعکس میگردد با آنچه که در درون شرایط اجتماعی و ـ اقتصادی اکثریت مردم جریان دارد ،خلاءای عظیم و وحشتناك بچشم مـــی خورد خلاءای که شبح آن بصورت یك فاجعه هر روز غلیظتر و بزرگتر میگردد بین این خلاء بعنوان یك حقیقت و واقعیت ملموس و موجود وشخص پادشاه سایه های متراکم و فشرده ای از دروغ و ریا و تملق و چاکری و ترس انباشته شده •

است . من با تمام هوش و حواس خود صدای ترک خوردن و شکاف برداشتن سقفهائی را که بر سر قدرت سیاسی کشور گسترده شده است میشنوم و در هنگامیکه دستگاههای تبلیغاتی دولت و مشاطه چی های گوناگون آن ، هم چنان بر چهره‌ٔ چروك و بیمار و نزار نظام سیاسی کشور سرخاب و سفیدابی غلیظ از دروغهای رنگارنگ میمالند و جارچیهای رژیم در کوچه و پس‌کوچه های تاریك و بیفروغ زندگی پر از فقر و مسکنت اکثریت جامعه دائماً مردم را بخواب راحت و خاموشی و سکوت دعوت میکنند بیاد گفته‌ٔ مرد انقلاب اکتبر یعنی لنین میافتم که میگوید نظامی که بحال زوال میافتد و جامعه ای که از شدت فساد و استبداد بجان میرسد بچنان حالتی میافتند که دولت دیگر قدرت حکومت‌کردن ندارد و جامعه و مردم غیر قابل حکومت میشوند و اکنون رژیم اندیشه و دغدغه ای جز حفظ خود و ادامه‌ٔ موجودیت خود بهر قیمت ندارد و مردم نیز با استفاده از همه وسائل و راههائی که برای فرار از مسئولیت فراهم شده است هدفی جز نجات خود از چنگ مشکلات زندگی و گرانی روز افزون مایحتاج روزانه از هر راه ممکن و از هر وسیله‌ٔ مشروع و نامشروع ندارند . پول از صورت وسیله بصورت هدف اساسی زندگی مردم در آمده است ، زیرا نظام سیاسی کشور بر سر ماندن خود بهرقیمت دو عامل اساسی بقا و رشد جامعه یعنی ایمان و قانون را از زندگی و روابط اجتماعی و اخلاقی مردم برداشته است . و دزدی و گرانفروشی و کم فروشی و بی تفاوتی و فرار از کار و سازشکاری و فرصت‌طلبی برای مردم به صورت سلاح زندگی و موفقیت و تنها وسیله‌ٔ مقاومت برای سقوط نکردن در

ورطـه‌ٔ فقر در آمده است . و هنگامیکه موج نا امیدی و نارضایتی به عکس العملهای خشونت‌آمیز در برابر اعمال خشونت‌بار منتهی میشود در این هنگام است‌که اندیشمندان و محققین و کارشناسان رسمی دولتی خاموش میمانند ، یان برکلین نویسنده‌ٔ فرانسوی در زمینه‌ٔ خشونتی که جوانان — ایالت‌برتانی برای کسب خود مختاری ایالت خود از فرانسه نشان می دهند مینویسد :

" . . . . . . من خشونت‌را از هر نوع و بهر عنوان که باشد تائید نمی کنم ، اما تائید نکردن خشونت یك چیز است ، و طرد کردن اندیشه برای درك خشونت‌چیز دیگری است . این مسئله طبیعی است‌که در برتانی جوانها بحد نهائی آشفتگی و نا امیدی رسیده اند ، آنها دیگر محرومیت از میراث خود را قبول نمیکنند ، متحمل از خود بیگانگی فرهنگی خویش نمیشوند ، آنها در برابر اختناق شخصیت خود سر به عصیان برمیدارند .

" از شماره‌ٔ اکتبر ۱۹۷٦ روزنامه‌ٔ لوموند "

ما میدانیم که جوانهای ما مفت و ارزان در کوچه ها و خیابانها بدست ماموربن سازمان امنیت کشته میشوند و یا در شکنجه گاهها در زیر شکنجه های هولناك میمیرند و ناشناس و بدون حضور پدر و مادر و اقوام و خویشان خود بدرون گودالهای بی نام و نشان انداخته میشوند ، و یا سالهای - دراز در زندانها پوسیده میشوند و در حالیکه دولت و نظام مملکتی مرتب از انقلاب و پیشرفت و رضایت مردم دم میزنند و مردم را غرق در مزایای - انقلاب و بهره مند از رشد اقتصادی و رفاه مادی و معنوی وانمود میکند

وآنها را با نوشته ها و گفتارهای دروغی دلالها و مزدوران تبلیغاتی خود پیوسته در برابر رژیم شرمنده از احسان رژیم و شکرگزار نعمت بید ریغی که از آزادی و رفاه بوسیله‌ٔ رژیم بآنها ارزانی شده است وانمود میکنند اما ـ هرگز این کشت وکشتارهای دائمی و شکنجه های دائمی و حبس‌های ــــ دائمی در جامعه و در محافل اجتماعی ما مطرح نمیشود و دولت حاضــــر نیست اجازه دهد که نخست ماهیت خشونت و تروریزم وخرابکاری بوضوح و روشنی و در پرتو بحثهای آزاد و محاکمه های آزاد و آگاهی مردم درك شود و ـ افکار عمومی نه بطور یکطرفه و فقط از راه دستگاههای تبلیغاتی دولت بلکه از طریق تماس و رابطه‌ٔ مستقیم با عوامل و عناصر تشکیل دهنده‌ٔ تروریزم و خرابکاری آنرا درك کند و در برابر آن عکس‌العمل نشان دهد . و درست در این نقطه است که باید میزان ترس و تسلیم اندیشمندان و نخبگان رژیم نسبت بافشای حقایق و آشکار کردن عمقی که در خلاء وحشتناك بیعدالتی ها و سرکوبی آزادیهای اجتماعی در جامعــهٔ ما بوجود آمده است و شجاعت و فضیلت از افرادی که در تاریکترین لحظه های تاریخ حیات جامعه ما بازگو کردن حقیقت را بر حفظ جان وافزایش مال و تثبیت موقعیت خود ترجیح ـ داده اند مورد مقایسه و داوری قرار گیرد . در این نقطه است که بر هر ـ فرد ایرانی وطن دوست و با ایمانی فرض و واجب است که بعنوان حقشناسی و ادای دین بکسانی که جان عزیز خود را صادقانه در راه حقیقت فدا ــ کردند برخیزد و بدون بیم و ترس از غضب و سخط قدرتمندان سر تعظیم ـ در برابر خدمت و جانفشانی خدمتگزاران واقعی وطن فرود آورد .

و در این نقطه است که باید چهره های جاودانه ٔ تاریخ معاصر وطن ما نظیر قائم مقام فراهانی و میرزاتقی خان امیر کبیر و میرزا علی خان امین الدوله و دکتر محمد مصدق برجستگی واقعی خود را بازیابد .

در آنجائی که همت و فضیلت این مردان بزرگ راهی تازه در تاریخ پر از فساد و استبداد ملت ما میگشود و در آنجائی که این خط نوگشوده تاریخ ، چند گامی نپیموده است بدست طمع کاریها و حسادتها و خیانت های افرادی نظیر حاج میرزا آقاسی ها و میرزا آقاخان نوری ها و میرزا علی اصغر خان اتابکها و زاهدیها و بکمک اجانب و برای تجدید اسارت اجتماعی و اقتصادی ملت ایران کور میکردیـــد .

وای برحال مردمی که در اسارت ترس و بخاطر ادامه ٔ زندگی و در زبونی ، خدمت مردان بزرگ تاریخ خود را فراموش کنند و ذکر خیر افرادی را که بقیمت جان و هستی خود گامی در راه رهائی وطن ما از اسارت و مردم ما از جهالت برداشتند از یاد ببرند ، این ناسپاسی خود علامت انحطاط و زوال اخلاقی است .

همیشه مردانی که بخاطر دفاع از آزادی مردم و پیشرفت واقعی وطن در نظام سیاسی زمان خود و در متن تبلیغات طبقه ٔ حاکمه ٔ زمان خود افرادی ماجراجو و خائن و توطئه گر خوانده میشوند همانهائی هستند که تاریخ پس از خاتمه ٔ عمر آن نظام سیاسی حق واقعی آنها را ادا میکند و از آنها بعنوان مردانی فداکار و شجاع و با فضیلت و دوستدار عدالت و آزادی یـــاد میکنـــــد .

میرزا آقاخان کرمانی و میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل ، خبیرالملك شیخ احمد روحی ، ملك المتکلمین ، محمد تقی خان پسیان ، فرخی یزدی خیابانی ، میرزا کوچك خان و صدها مرد آزاده و مبارز و شهید تاریخ معاصر ایران همان کسانی هستند که در نظام مستبد و خودکامه قاجاریه عنوان خائن ولا مذهب و بیوطن و یاغی و مخل نظم و مخالف قانون و نظم مقدس و آسمانی قبلهٔ عالم ها و ظل الله ها و قدرقدرتها بزندان افتادند و بگناه آگاهی و فضیلت و مخالفت با استبداد و خرافه پرستی و عبودیت سیاسی شربت شهادت نوشیدند و هرگز در برابر استبداد و صدها امتیاز آن تسلیم نشدند و همانهائی هستند که امروز تاریخ بدرستی و حقیقت ، آنها را ستایش میکند و بعنوان قربانیان صمیمی و با شهامت آگاهی و آزادی ملت خود میشناسد .

آیا اعلیحضرت میدانند کسانی که امروز بدون حضور کوچکترین عنصر قانونی از طرف مأمورین سازمان امنیت در خیابانها کشته میشوند و در شکنجه گاهها جان میدهند و یا در گوشه و کنار زندانهای تاریك کشور با شکم گرسنه ومحروم از غذا و درمان و حمایتهای قانونی روزگار میگذرانند کسانی که امروز از طرف تبلیغات رژیم بعنوان خرابکار و مهدور الدم و واجب القتل معرفی میشوند ، در آینده نزدیك و یا دور تاریخ وطن ما از آنها بعنوان قهرمانان آزادی و شهدای راه حقیقت و قربانیان راه استقلال و رهائی ملت ایران یاد میکنند ؟ .

وقتی برای ملت ایران وسیله ای برای ارزیابی و پخش افکار و عقاید

عناصر ناراضی و مخالفین وجود ندارد ، یعنی این افراد نه در مطبوعات و نه در سایر وسائل ارتباط جمعی و نه در بازجوئیهای قضائی و پلیسی و نه در محاکماتی که از آنها بعنوان خرابکار بعمل میآید به غیر از آنهائی که بدون همهٔ این مقدمات در خیابانها و کوچه ها بدست ماٴموران ساواک کشته میشوند ، کوچکترین مجالی برای دفاع از خود و عقاید مخالف خود ـ ندارند و اصولاً " حق مخالفت با روشهای سیاسی و اجتماعی رژیم بهیچ وجه از طرف نظام سیاسی ما شناخته نمیشود ، در اینصورت ملت ایران حق دارد که حرفها و تبلیغها و نسبتها و اتهامات یکجانبه رژیم را نسبت باین افراد مورد تردید قرار دهد ، زیرا در همهٔ ادوار تاریخ پیوسته مردم ناراضی و مخالف با قدرتهای فردی و گروهی مردمی مزاحم بودند و از ـ طرف دستگاههای رسمی بعنوان خائن و مرتد نسبت برسوم و سنن حاکم و دشمن خانمان برانداز امنیت و آرامش مردم معرفی میشدند ، در این زمینه گواهان زیادی وجود دارد و تاریخ سرشار از این نوع اسناد و ـ مدارک و گواهی وشهادت بر حقانیت اعمال و افکار کسانی است که در برابر ظلم و استبداد قدرتهای حاکم قیام کردند و مردانه در راه عقیده خود جان دادند .

مابرای ارائهٔ یک گواهی از میان هزاران گواهی بکتاب سال دوم دبیر ـ ستان چاپ وزارت آموزش و پرورش ایران صفحهٔ ۲۲۱ مراجعه میکنیم که در وصف عیاران و دلاوران جوانمرد که در قرون اولیه اسلامی در ایران ـ علیه فساد و استبداد مبارزه میکردند چنین میگوید :

" . . . . . آرمانها و مرام عیاری در شهرها و در ولایاتی که ظلم و جور و دودستگی و اختلافات شدید طبقاتی و همچنین فقر و تنگدستی - عمومی شیوع داشت بیشتر و بهتر تجلی میکرد . عیاران تا آنجا که امکان داشت بداد ستمدیدگان و بیچارگان میرسیدند و عندالفرصه متجاوزان و ستمکاران را تنبیه میکردند و گوشمال میدادند . طبعاً چنین روشی مورد پسند طبقات جوان و افراد با ایمان و پاکی قرار میگرفت که بیش از هر کس در جستجوی راه دفع مظالم بودند . .

امادر مقابل همین عیاران و مبارزان راه عدالت و جوانمردی کسانی بودند که ستمکاران قدرتمند یعنی حکام و اغنیا و مزدوران دیوانی و اداری آنها و داروغه ها و شحنه ها آنها را اوباش بی سر و پا و دزدان قداره بند و گردنه گیری معرفی میکردند که کار آنها باج گرفتن و سلب امنیت و آسایش مردم و تجاوز بحریم قانون است . میبینیم که گفته ٔ نویسنده ٔ - فرانسوی همچنان معتبر است که من با خشونت مخالفم اما این مخالفت نباید مرا از تفکر درباره ٔ ریشه و علت خشونت بازدارد ! .

میبینیم که مسائل را از هر راه و بهر طریق که مورد بحث قرار دهیم سرانجام باین نتیجه میرسیم که :کمیسیون شاهنشاهی رسیدگی به ضایعات نیز نظیر سازمانهای دیگر بدلائل آشکارد رامر جلوگیری از ضایعات اقتصادی واداری موفق نخواهد شد . زیراکمیسیون رسیدگی بضایعات در برابر ضایعات اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی و فرهنگی و انسانی نظیر تخته پاره ای - است در برابر سیلابی عظیم ،و این تازه در صورتی است که این کمیسیون

پوششی تازه بر روی حقایق و یا قرص مسکن برای تخفیف موقتی دردها نباشد ،اما حقایق آنچنان عظیم و آنچنان گسترده و روشن است که دیگر چنین پوششهائی قدرت پنهان کردن این حقایق را ندارند و دردها چنان عمیق و مزمن و ریشه دار هستند که دیگر با چنین قرصهای مسکن حتی برای یك لحظه تخفیف نمییابند . بهتر آنستکه اگر صداقتی داریم حتی بخاطر مصلحت خود هم که شده است با شجاعت و صراحت با حقایق روبروشویم و در گام نخست چنگال فرصت طلبها و ترسوها و رشوه بگیرها و چاپلوسها را از نظام سیاسی و اداری و اجتماعی و اقتصادی کشور قطع کنیم . باین علت است که کمیسیون رسیدگی بضایعات با وضعی که تشکیل شد و با افرادی که برای کار وعضویت در آن خوانده شدند و با ـ نحوهٔ اختیارات و قدرتی که بآن داده شده است هرگز کاری از پیش نخواهد برد بدلائلی که خلاصه ای از آن را در اینجا ذکر میکنیم :

دلیل اول آنستکه کمیسیون مأمور رسیدگی بضایعات است نه رسیدگی بریشه و علت اساسی ضایعات .

دلیل دوم آنستکه کمیسیون مأمور رسیدگی بضایعاتی است که خود ناشی از ضایعات دیگر است ،و اختیارات کمیسیون از رسیدگی به ضایعات از درجهٔ دوم و یا سوم که در حقیقت معلول هستند نه علت تجاوز نمیکنند .

دلیل سوم اینستکه کسانی که خود در ایجاد ضایعات اقتصادی و اداری و اجتماعی دست دارند و در سالهای اخیر در مقام وزارت و ـــ

ریاست و مدیر کلی و همکاری مقامات عالی دولتی را در سطوح مختلف — اشغال کرده اند نمیتوانند بمسائلی که خود بوجود آورنده و ادامه دهنده و تشدید کننده آن بودند رسیدگی کنند . کسانی اکنون در — کمیسیون رسیدگی بضایعات عضویت دارند که خود عضو دستگاه بمعنای — اعم و عضو دولت و یا وابسته بدولت و خط مشی های سیاسی و اقتصادی و اداری رژیم بوده اند و شغل و مقام و مزایای فراوان و موقع ممتاز اداری وسیاسی و اقتصادی خود را از همکاری و سازشکاری با همین دستگاه بدست آورده اند ، بنابراین افرادی از این قبیل چگونه میتوانند از سطح ظاهری ضایعات قدم در اعماق علل و ریشه های ضایعات بگذارند ؟ آیا همین افراد و افرادی نظیر آنها در مبارزه باگرانی وگرانفروشی و یا در مبارزه با فساد موفق شده اند ؟ اگر آنها موفق شده بودند طبعا" دیگر نیازی نبود که کمیسیون رسیدگی به ضایعات تشکیل شود .

دلیل چهارم اینست که فرمان تشکیل کمیسیون رسیدگی بضایعات خود دارای آنچنان محتوی و مضمونی نیست که بتواند عوارض و پدیده های ناشی از ضایعات را یکجا همراه با علل و ریشه های اساسی ضایعات مورد — رسیدگی قرار دهد . بنا براین فرمان برای اینکه از حداکثر توانائی و قدرت و صلاحیت برای جلب نظر مردم و اعتماد آنها و همچنین موثر بودن خود برخوردار شود میبایست قبل از هر چیز و در درجه اول حاوی دو اصل زیر باشد :

اصل اول - رسیدگی و بررسی کامل و دقیق عوارض ناشی از فقدان آزادی ها و پایمال شدن حقوق اجتماعی و اقتصادی مردم و اجرای قانونی —

تعقیبهای قضائی مربوط به تخلف کسانی که موجب ضایعات شدند در همه سطوح اداری و دولتی .

هیچ رسیدگی در زمینهٔ عوارض و ضایعاتی که در فرمان ذکر شده است بنتیجه نمیرسد مگر آنکه بوضع اختناق و استبداد و خشونتهائی که امروز زیر مسئولیت دولت از طرف سازمان امنیت و در زیر پوشش قانون انجام میگیرد رسیدگی شود و آنهم البته نه از طرف این دولت و یا از سوی مجلس که نمایندهٔ واقعیٔ مردم نیست و یا سازمانهائیکه جز اجرای دستورات و فرامین مقامات عالی دولتی وظیفه ای ندارند بلکه از سوی نمایندگان — واقعی مردم و از طرف کسانی که مورد اعتماد مردم قرار دارنـد .

اصل دوم ـ فرمان میبایست برای اینکه از حداکثر اعتماد مردم برخوردار شود و حامل حداکثر ممکن اراده برای رسیدگی بضایعات باشد در درجهٔ اول و بطور جدی و صریح رسیدگی به فعالیتهای مالی و اقتصادی و انتفاعی سازمانهای وابسته بدربار و افراد خانوادهٔ سلطنتی نظیر بنیاد پهلوی و بانک عمران و سایر مؤسسات وابسته مستقیم و غیر مستقیم باین مؤسسات را مورد توجه قرار دهد . زیرا عوارض اجتماعی و سیاسی ناشی از فعالیتهای مالی و انتفاعی این سازمانها گذشته از آثار منفی بیکران بر روی اقتصاد کشور خود یکی از عوامل اشاعهٔ فساد و گسترش ضایعات ـ اقتصادی و تبعیض های اداری و غارت ثروتهای ملی و اموال عمومی از سوی سایر افراد و گروههای مالی و بازرگانی در بخش عمومی و خصوصی می باشد . امتیازاتی که اکنون در شهرک غرب تهران و اراضی خوورد ین و یا

در سازمان خانه سازی اکباتان و سایر سازمانهای متعددی که بطور مستقیم و یا غیر مستقیم به بنیاد پهلوی و بانک عمران و موسسات وابسته بافراد خاندان سلطنت تعلق دارد نصیب دست اندرکاران آنها میشود چنان سرسام آور است که جز از طریق یک برنامه ضربتی و موثر که کمیسیون رسیدگی بضایعات فاقد آن است نمیتوان از آثار مخرب آن بر وضع اقتصادی و اجتماعی کشور جلوگیری کرد . نمایان بودن انتساب و تعلق این سازمانها با سودهای افسانه ای آنها به بانک عمران و بنیاد پهلوی چنان آشکار است که مـی بینیم مهندسین شرکت ساختمانی اکباتان که متصدی آن آجودان کشوری شاهنشاه و مفتخر به لقب جناب است بدریافت نشان از سوی دربار مباهی میشوند . در حالی که اگر این موسسه یک سازمان خصوصی است و منافع سرشاری از آن بجیب شرکای آن میرود و مهندسین آنهم در قبال کاری که انجام میدهند طبعا مزدهای کلانی میگیرند دیگر چرا بگرفتن نشان ـ مفتخر میشوند .آیا کار این چند نفر مهندس که در خدمت یک شرکت خصوصی بساز و بفروش قرار دارند از خدمت چندین هزار نفر معلم و کارمند زحمتکش دولت که بعد از سالها خدمت با حقوقهای ناچیزی زندگی میکنند گرانبهاتر است ؟ ! ! . و شایعات مربوط به استفاده از اعتبارات ـ بانک رهنی و سیمانهائی که در بازار آزادانه بقیمتهای گزاف فروخته می شود از جمله مسائلی است که همراه با صدها مسائل دیگر نظیر معاملات مختلف این موسسات و افراد و گروههای وابسته بآنها و وابسته بمقامات عالی باید در همین گونه اقدامات واقعی قضائی مورد رسیدگی قرارگیرد .

ما در اینجا فقط بذکر یك مثال از میان صدها مثال مبادرت میورزیم - برای اینکه ثابت‌کنیم ضایعات اقتصادی و اداری چگونه ایجاد میشود .

در شماره‌ٔ روز سی ام مرداد ماه ۱۳۵۵ روزنامه‌ٔ کیهان این آگهی را زیر عنوان :

" تغییرات شرکت تولیدی قندکرج (سهامی خاص) بشرکت تولیدی قندکرج (سهامی عام) میخوانیم :

" طبق صورت جلسه‌ٔ مجمع عمومی عادی و فوق العاده که در محل شرکت تشکیل شد تغییرات زیر در شرکت سهامی خاص تولیدی قندکرج بوجود آمد :

الف - نام و شماره‌ٔ ثبت شرکتها . شرکت تولیدی قندکرج . . . . بشرکت سهامی عام تولیدی قندکرج تبدیل میشود .

ب - موضوع شرکت عبارتست از ۱ - تأسیس و اداره‌ٔ کارخانجات قند و تصفیه‌ٔ خانه های قند و شکر و محصولات قندی از چغندر و شکر خام و مواد دیگر . . . . . و همچنین فروش محصولات آنها و انجام کلیه‌ٔ امور صنعتی مربوط بصنعت قند سازی و سایر امور تولیدی و کشاورزی ۲ - اقدام هرگونه عملیات صنعتی ، کشاورزی برای تهیه مواد اولیه و سایر عملیات . . . . . .

ج - مرکز اصلی شرکت - شهر کرج محل کارخانجات است .

د - مدت شرکت نامحدود است .

هـ - سرمایه‌ٔ شرکت مبلغ ۱۷۱۰۲۰۰۰۰ ریال میباشد که به ۱۷۱۰۲

سهم ده هزار ریالی با نام و بی نام تقسیم وکلاً پرداخت شده است .

ز ـ جناب آقای دکتر هوشنگ رام بسمت رئیس هیئت مدیره و آقایان محمد حسن مساوات و احمد حسین جهرمی و مهندس علی اکبر سجادی و علی جدلی عراقی بسمت اعضاء اصلی و آقای علیرضا زرین کفش بسمت عضو علی البدل هیئت مدیره و آقای دکتر منوچهر سیادت بسمت مدیر عامل شرکت انتخاب شده اند ....

طبق ترازنامه شرکت در تاریخ آخر اسفند ماه ۱۳۵٤ مبلغ ۱۷۹٥۱۱۸۸۹ ریال به بانک عمران مدیون است .

رئیس اداره ثبت شهرستان کرج

همانطور که میدانیم آقای رام و آقای مساوات و سایر اعضای هیئت مدیره و مدیر عامل شرکت قند کرج در عین حال رئیس و اعضای هیئت مدیره بانک عمران هستند یعنی در حقیقت کارخانه قند کرج متعلق به بانک عمران است و نه تنها مدیریت مشترک شرکت قند کرج و بانک عمران که وابسته به بنیاد پهلوی است این مسئله را ثابت میکند بلکه از میزان وامی که در ترازنامه شرکت قند کرج ببانک عمران منعکس است چنین بر میآید که میزان وام شرکت قند به بانک عمران حتی مبلغ هشت میلیون و چهارصد و نود و یکهزار و هشتصد و هشتاد و نه ریال هم از میزان سرمایه اصلی شرکت بیشتر است البته نگاهی بفهرست اسامی شرکتها در دفتر ثبت شرکتها و علائم صنعتی تعداد و نوع مشارکت بانک عمران و مدیران این بانک را به نمایندگی بانک عمران در سایر شرکتهای انتفاعی صنعتی و کشاورزی بخوبی آشکار میشود

و این فهرست طبعاً مربوط به چگونگی فعالیت این بانك و یا موٴسسات ـ وابسته به بنیاد پهلوی در کشورهای خارج نمیباشد . و همچنین است نام و نشان افراد متنفذ و عالیمقام دولتی در شرکتهای خصوصی داخل و یـا خارج ،و اینها نیز خارج از صورت سهام بی نام و پولهای بی نامی است که بعنوان پیشکش از طرف فئودالهای مالی به مقامات عالی تقدیم میشود .

بنابراین با ذکر این یك نمونهٔ ساده این سئوال پیش میآید که ایـن سرمایه گذاریها و فعالیت ها چگونه است ، سرمایه های آن از کجا بدست آمده است و عواید و سودهای کلان آن بـکجـا میرود ؟ و از همه مهمتـر آنکه امتیازات و مزایای ترجیحی و استثنائی این موٴسسات متکی بر چـــه قدرتی است و تا کجا با قوانین عمومی مالی کشور وفق میدهد و میزان ـــ مالیاتهای ناشی از این فعالیت ها چقدر است و چگونه وصول میشود و به هر حال تاٴثیر مثبت و منفی آن بر اقتصاد کشور چیست ؟

این بخاطر آنست که وقتی کمیسیون رسیدگی بضایعات تشکیل میشود این کمیسیون بتواند واقعاً و برای جلب اعتماد و افـکار عمومی به تمـام ـ سئوالها و پرسشهائی که بر لبها و در دلهای مردم است پاسخی قانـــع کننده بدهد و مثلاً باین سئوال جواب بدهد که وقتی روزنامه ها عکس ـ مردمی را که باتهام استعمال تریاك دستگیر میشوند با تفصیل و البته بـــا دستور مقامات سانسور چاپ میکنند پس دهها هکتار اراضی که از سوی ـــ شاهپور محمودرضا در جنوب و کرمان و سیرجان بزیر کشت خشخاش رفته ـ است صرفنظر از آنکه اراضی آن چگونه بدست آمده است و چگونه برای کشت

تجهیز شده است !! ـ و هر سال خروارها محصول آن بصورت تریاک ناب و باصطلاح سناتوری و مافوق سناتوری به بازار میآید و با قیمتهائی بسیار گرانتر از قیمت رسمی دولتی بمصرف کنندگان فروخته میشود چه صیغه ایست ؟ چگونه کاشتن و فروختن تریاك جرم نیست اما کشیدن آن جرم است ؟

اگر باین مسائل اساسی که ما فقط نمونه های ساده ای از آن را ذکر کردیم توجه نشود همانطور که گفتیم کمیسیون رسیدگی بضایعات نیز نظیر اقدامات مربوط به گرانفروشی و مبارزه با فساد و مبارزه با بیسوادی که با خروارها محموله های تبلیغاتی رادیو تله ویزیون و مطبوعاتی هر روز و ساعت بخورد مردم داده شده و میشود عملاً به نتیجه ای نمیرسد بلکه بخاطر اطمینانی که مردم از نمایشی بودن و بی اثر بودن این قبیل اقدامات بدست آورده اند نه تنها بر بی تفاوتی و نا امیدی آنها افزوده میشود بلکه بر اطمینان و جسارت سازمانها و گروهها و افرادی در بخش دولتی و خصوصی که همچنان مشغول غارت مردم و خزانهٔ ملت هستند بمراتب افزوده میشود . باین ترتیب حقانیت و مشروعیت نظام سیاسی ایران هنگامی بمنابع حقوقی و قانونی خود میرسد که حداکثر هماهنگی و انطباق خود را با قانون اساسی و نظام مشروطه سلطنتی نشان دهد .

در این زمینه بازگشت به حدودی که در قانون اساسی برای قدرت های سه گانه اجرائی و تقنینی و قضائی مخصوصاً در اصول ۲۶ و ۴۴ و ۶۴ متمم قانون اساسی پیش بینی شده است یعنی رجوع به مفهوم واقعی

کلمهٔ مشروطه که محدود کردن قدرت‌ها بقیود مربوط به آزادیهای اجتماعی و حقوق اساسی ملت است شرط اساسی تحکیم و تثبیت نظام سیاسی ایران و حقانیت آن در مقابله با مطامع بیگانگان و قدرتهائی که در انتظار سقوط نهائی رژیم در منجلاب فساد نشسته اند میباشد .

در این زمینه با توجه بوضعی که از تضعیف حاکمیت ملت ایران و دخالت های ماهرانه در مکانیزم قدرت اجرائی و تقنینی و قضائی و سایر انجمنهای سیاسی و اجتماعی و همچنین مطبوعات و سایر وسائل ارتباط جمعی به وجود آمده است ، اقداماتی لازم است تا بتوان با حد اکثر سرعت ممکن در نتیجهٔ انجام آن زمینه را برای تفاهم ملی و کاهش فواصل اجتماعی و اقتصادی و از بین رفتن نا امیدی و بی تفاوتی عومی و تحرک بخشیدن بمسئلهٔ مشارکت و نظارت ملی و متوقف کردن جریان دائمی و مخرب ضایعات گوناگونی که اکنون در نتیجهٔ استبداد و فساد ملت ایران و حیات اجتماعی ما را در بر گرفته است مساعد نمود .

برخی از ضروری ترین و مهمترین این اقدامات عبارتند از :

۱ - لغو و انحلال کلیهٔ قوانین و مقررات و سازمانهائی که در سالهای اخیر مخالف با استقلال و تمامیت قانونی قوهٔ مقننه و قوهٔ قضائیه و مسئولیت های قانونی قوهٔ مجریه بوجود آمده اند .

۲ - آزادی کلیهٔ زندانیان و محکومین سیاسی و همهٔ کسانی که بدون محاکمه و فقط بخاطر عقیدهٔ سیاسی خود در زندانهای کشور بسر میبرند .

۳ - رسیدگی دقیق درbارهٔ ضایعات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی

بمفهوم وسیع کلمه و در تمام سطوح مربوط بوظائف دولت ، و تعقیب قضائی جدی مسئولین این ضایعات .

۴ ـ لغو و انحلال کلیهٔ نمایندگیهای قانونی ملت در مجلسین و انجمن ها و شوراها و در همهٔ بنیادهائی که بصورت انتخابی تشکیل شده اند .

۵ ـ لغو سانسور در کلیهٔ بخشهای ارتباط جمعی اعم از مطبوعات و کتب و رادیو و تله ویزیون و هنرها نظیر تأتر و سینما و سایر فعالیت های خلاقه فرهنگی و برقراری نظارتی که با احترام باصول آزادی و عقاید اجتماعی مشوق خلاقیت های فکری و فعالیت های هنری باشد و از هرج و مرج فکری و انحراف ذوقی و اعتقادی نسل جوان جلوگیری کند .

بقول نویسندهٔ چکسلواکی من از توقف تاریخ بیم ندارم ، زیرا تاریخ اگر چندی جای خود را به تقویم دهد و از راه تکامل باز ماند دیر یازود حرکت خود را بسوی آینده باز می یابد .

من از نتایج و آثاری بیم دارم که از اینهمه ضایعات معنوی و مادی تا سالیان دراز در پیکر اجتماعی ملت ما باقی خواهد ماند ، من از این همه توقف و اینهمه غارت و اینهمه اتلاف وقت و پولی که میشد بطور واقعی در راه پیشرفت اکثریت ملت ایران و رهائی مردم از چنگال بیسوادی و فقر مادی و معنوی صرف کرد دریغ میورزم و از آثار فرهنگی و اخلاقی اینهمه خشونت و سفاکی و سبعیت و اختناق وحشت دارم که اینهمه ضایعه و اینهمه زخمهای عمیق و مزمن چگونه جبران میشود و از چه راه درمان می یابد . و سرانجام ملت ایران با اینهمه عوارض و آفاتی که از زخمهای

ناشی از استبداد و فساد بر جان و تن او باقی مانده است چگونه می‌تواند در برابر سیل حوادث آینده و هجوم امواج سیاسی جهانی و رقابتها و کشمکشهای ابر قدرتها که در میدان جغرافیای سیاسی منطقه روی خواهد داد مقاومت نموده و از موجودیت و حیات سیاسی و استقلال اقتصادی و آزادی و حقوق ملی خود دفاع نماید.

چهرهٔ سرشار از غرور و خودبینی بیمارگونه (پارانوئیاک) نظام سیاسی مادرداخل و برای مردمی که بابیست و چند میلیارد دلار درآمد نفت و انبوهی از امکانات پربار بالفعل و بالقوه طبیعی و انسانی در عسرت و حسرت زندگی میکنند و چهرهٔ لبریز از خنده و تسلیم و خوشخدمتی این نظام در خارج که نظیر سفارت ایران در آمریکا همراه با دهها ضیافت پرخرج و مستمر هرگونه تحمیل و هرگونه تقاضائی را با دل و جان می پذیرد یکی از مضحکترین و در عین حال بینواترین قیافه هائی است که تاریخ سراسر کشور ما از شکل و هیئت دولت خود نشان میدهد دولتی که برای مصرف داخلی افکار عمومی در قضیهٔ سرنگون شدن هواپیمای نظامی ایران در عمان در مطبوعات خود و رادیو تله ویزیون آنهمه توپ و تشر به یمن جنوبی میزند و در باطن برای باز پس گرفتن خلبان زنده و خلبان مرده و لاشهٔ هواپیما به عربستان سعودی متوسل میشود. دولتی که وزارت خارجه آمریکا در جواب گزارش سناتورها و ایراد آنها نسبت به فروش اینهمه اسلحه بایران میگوید که درست است که ما این سلاحها را بایران میفروشیم و در ازای آن میلیاردها دلار پول میگیریم و صدها -

میلیون دلار در سال از بابت حقوق کارشناسان نظامی و فنی آمریکائی در ایران از آن دولت دریافت میکنیم اما واقعیت اینست که شما نباید نگران باشید زیرا ایران نه قدرت فنی استفاده از این سلاحها را دارد و نه مجاز به استفادهٔ از آنها میباشد .

آری اعلیحضرت باید بدانند که چنین دولتی نه تنها حقانیت و مشروعیت نظام سیاسی کشور را برای مردمی که حق هیچگونه سئوال و پرسشی در بارهٔ سرنوشت خود و حقوق خود ندارند متزلزل کرده است بلکه با نهایت تأسف حیات ملی و استقلال سیاسی و اقتصادی ما را که پدران ما جان عزیز خود را در راه آن فدا کردند به نابودی کشانده است .

در خاتمه لازم است که محض دوری از هر گونه سوء تفاهم و یاپرونده ـ سازی و یا نسبتها و اتهامی که ساخت و پرداخت آنها جزء کارهای جاری و روزانهٔ کارشناسان امنیتی دولت است نکاتی را هر چند بدیهی و آشکار مورد تأکید قرار دهم :

۱ ـ مسائلی که در این نامه گفته شد ربطی به عقاید خصوصی من در زمینهٔ راه حلهای اجتماعی ندارد بلکه اینها مسائلی هستند که در جامعه ما و در کلیهٔ شاخه های فعالیتهای دولت اعم از اجتماعی و اقتصادی و ـ سیاسی وجود دارد ، و بحث و گفت و گوی از آنها اگر در مطبوعات و سایر ارتباط جمعی ممنوع است ولی در همهٔ محافل و در میان همهٔ خانوادهها و همهٔ گروههای اجتماعی جاری و ساری است . بعنوان مثال اینکه من میگویم آزادی وجود ندارد ، این یك عقیدهٔ و نظر خصوصی نیست ، بلکه ـ

قولی است که جملگی برآنند و حرفی است که بر دهان همه‌ٔ ایرانیان و همه‌ٔ ناظران بیغرض خارجی و همه‌ٔ مردم کوچه و بازار که آگاهی مختصری از وضع اجتماعی خود دارند میگذرد ،بنابراین آنچه مربوط بمن است ابداع این واقعیت و اختراع آن نیست بلکه تکرار آن و گفتن و نوشتن آن در این نامه است و بهمین ترتیب است واقعیتهای گوناگون دیگر نظیر دزدی و فساد و شکنجه و تبعیض و توقیف و قتل و کشتار فردی وجمعی مردم بدست مأمورین امنیتی و نا امیدی و بی تفاوتی مردم و ضایعات مختلف بنابراین چه دستگاه از من خوشش بیاید و چه از من نفرت و کینه داشته باشد ،چه بمن مجال زندگی بدهد و چه مرا نابود کند و یا توقیف کند و به محاکمه بکشد ،بهر حال این واقعیتها محصول فکر و دماغ و ساخته و پرداخته‌ٔ ذهن من نیست . این واقعیت‌ها بهر ترتیب وجود دارد زیرا آنها مخلوق اعمال رژیم است نه محصول فکر من .

۲ ـ من با اینکه بهمه‌ٔ راه حلهائی که جوامع انسانی از راه علمی و یا تجربی و با تلاش‌های خلاقه برای بهبود زندگی انسانها و رهائی آنها از رنج گرسنگی و فقر و بیعدالتی بدست میآورند و بکار میبندند ایمان و اعتقاد دارم ولی بهیچ دسته و گروه خاص و یا ایدئولوژی و مکتب سیاسی داخلی و خارجی بستگی ندارم و در برابر قانون اساسی و اصول آن و نظام مشروطه بعنوان خونبهای جانبازی پدران ما در انقلاب مشروطه و تلاش آنها برای استقرار عدالت اجتماعی و حقوق انسانی و ریشه کن کردن قدرتهای مطلقه فئودال درهمه‌ٔ سطوح سیاسی و اجتماعی و

اقتصادی سرتعظیم و تکریم و اطاعت فرو میآورم و عقیده دارم که حقانیت و مشروعیت نظام سیاسی ایران که در قانون اساسی ما مشروطهٔ سلطنتی است به هیچ ضابطه ای بستگی ندارد جز به میزان هماهنگی سیاسی و اجتماعی آن با اصول قانون اساسی و مخصوصاً اصول مربوط به حق حاکمیت ملت بر سرنوشت خود و غیر قابل واگذار کردن حقوق سیاسی و ـ اجتماعی و اقتصادی ملت ایران و محترم بودن جان و مال و آزادی مردم بوسیلهٔ قانون . و حاکمیت مطلق بودن و بدون خدشه و غیر قابل تفکیک ـ قانون اساسی در تعیین حدود اختیارات قدرتهای اجرائی و تقنینی و قضائی و حاکمیت مطلق و غیر قابل تجزیه قوانین متکی بقانون اساسی و ـ منبعث از این قانون در داوری نسبت به اختلاف عقاید اجتماعی و سیاسی افراد و کیفیت اعمال فردی و اجتماعی آنها در استفاده از حقوق اجتماعی مصرح در قانون اساسی .

با این ترتیب باعتقاد من بانظام مشروطه آنچنان که قانون اساسی ما تعیین کرده است و اصولی که در قانون اساسی ما پیش‌بینی شده است بشرطی که بتوان از دخالت قوای سه گانه اجرائی و تقنینی و قضائی در ـ کار یکدیگر و حوزهٔ اختیارات قانونی آنها جلوگیری کرد ـ میتوان عدالت اجتماعی و اقتصادی واقعی را بدون توسل بخشونت آنچنان که شامل اکثریت افراد ملت گردد تأمین کرد و بدون اینکه نظام سیاسی مشروطه به نظام سیاسی مطلقه تبدیل شود و یا دستخوش هرج و مرج آشفتگی و آنارشی گردد حقانیت و مشروعیت آنرا تثبیت و ثبت کرد .

۳- وظیفه‌ٔ هر انسان آگاه و وطن دوست و صاحب فضیلت واقعی آنست که در مفهوم اصیل امر بمعروف و نهی از منکر با استفاده از هر وسیله‌ٔ و طریقی که قانون و عرف و سنن فرهنگی و اجتماعی ملی و جهانی اجازه می دهد در بارهٔ مسائل اجتماعی جامعه خود آشکارا گفت‌وگو کند و نظریات انتقادی و اعتقادی خود را در بارهٔ روشهای اجرائی و تقنینی و قضائی نظام سیاسی کشور خود بیان نماید . نظام سیاسی کشور مکلف و موظف است که اینگونه فعالیتهای سالم فکری و اجتماعی افراد و محافل آگاه و وطن دوست را بعنوان ضرورت حیاتی و اساسی رشد و ارتقای فرهنگی جامعه بپذیرد ، و رژیم سیاسی باید این واقعیت را بپذیرد که نارضایتی های خاموش و یا خشونتهای علنی و پنهان ناشی از این نارضایتی معلول طبیعی موانعی است که دولتها از طریق قانون و یا از طریق غیر قانونی در راه اینگونه فعالیتهای خلاق و سالم اجتماعی بوجود میآورند .

در اینجا من از فرهنگ عمیق و انسانی مرد بزرگی نظیر آندره مالرو کمک میگیرم که در کتاب معروف خود بنام " امید " مینویسد :

" قدرت یک اندیشمند نه در تأئید و تصدیق اوست و نه در اعتراض و انکار او ، نیروی یک متفکر در تفسیر و تحلیل اوست ، یک روشنفکر چگونگی و ریشه و علت مسائل را تشریح میکند ، و سپس اگر ضروری باشد در مقام اعتراض بر میخیزد " .

٤ - من با اعتقادی که به بینش انقلابی پیامبر بزرگ اسلام بر اساس رهائی از بردگی و اسارت از راه جهاد و امربمعروف و نهی از منکر به

مفهوم اصیل آن دارم ، در نگارش این نامه با قانون اساسی انقلاب اسلام یعنی قرآن مشورت کردم و این آیه از سوره توبه مرا برانجام وظیفه ای که مسئولیت انسانی من در قبال ملت و تاریخ و مخصوصاً نسلهای آینده وطن عزیز بر عهده من نهاده است مصمم تر نمـــود .

" مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَـــنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ، ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لَا نَصَبٌ ، وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَلَا يَطَئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ ، وَلَا ـــ يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا " إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَ جْـــرَ الْمُحْسِنِينَ . " " سوره توبه آیه ۱۱۹ " .

یعنی : " مردم مدینه و بادیه نشینان اطراف نمیبایست از پیامبـــر خدا روی برگردانند و نه جان خویش از جان وی عزیزتر دارند ، چنین است زیرا در راه خدا تشنگی و رنج و گرسنگی بآنها نمیرسد ، و در جائی کـــه کافران را بخشم آرد قدم نمینهند و بدشمنی دست اندازی نمیکنند مگـــر آن که در مقابل برای ایشان عمل شایسته ای نویسند که خدا پاداش ـ نیکوکاران را تباه نمیکنـــد . " .

گفتن حقیقت و بیان واقعیت یك واجب عینی است نه کفائی ، اگر انسان ها حقیقت را نگویند دنیا و زندگی در سیـــاهی و تباهی فرو میرود ، من بعنوان یك انسان و یك ایرانی ، با تمام نقائص و ضعفهائی که در خود ـ سراغ دارم و بوجود آنها در خود معترفم ، در سنینی فراتر از پنجاه کـــه همچون گذشته نه هوس مال دارم و نه سودای جاه ، بلحظات و دقائقـــی

میاندیشم که همهٔ وجود زندگی فقط و فقط در بیان حقیقت و ضرورت ـــ جاودانه امر بمعروف و نهی از منکر خلاصه میشود ، در زمانه ای که بقول ـ بزرگترین مجاهد اسلام علی ابن ابیطالب :

" قدرتمندان دو پهلویشان از پرخوری باد کرده و همواره میان آخور و سرگین سرگرم تن آسائی انـــد" (از خطبهٔ شقشقیه) . و در سرزمینی که برای سی میلیـــون انسان زنـــده بصورت گورستان خاموش و برهـــوتـــی قفـــر و خشك درآمـــده است ، چه وظیفه ای بالا تر از افضل الجهاد ــ برای انسان باقی میمانـــد ؟ ، آری بالا ترین و با فضیلت ترین جهاد بقـــول پیامبر اسلام کلام حق در برابر قدرت قاهر است . و من در این لحظه هـا که همهٔ ذرات آن از کثرت خاموشی و سکوت لبریز از انتظار است ، این حقیقت را بازگـــو میکنم و چـه بسیار کسانی کـــه در لحظه های جاودانه شهادت این انتظار را با ایثار جان خود بازگو کردند ، زیرا بقـــول ـــ عارف بزرگ نجم الدین رازی :

" یکباره قحط سالی مردان و روز بازار نامردان پدید آمـد ، اگـــــر امروز اظهار حـق نکنی ، فـردا چـه عذر آری ؟ " .

و هنگامیکه این نامه پایان می پذیرد به پیـام نغـز و تابناك عـــارف دیگـــری از بـــزرگان سخـــن وطـن خـود میاندیشـــم .

به فرید الدیـــن عطـار که انسان را باصـــل مستغنـــی و پاك فـــرا میخـــوانـــد ، اصلـــی کـــه باقـــی میمانـــد و فرعی کـــه یا در محـــدوده حیات دیـــر یا زود چشم از جهـا ن فـرو میبندد و یا در محـــدودهٔ ـ

قدرتها ،هرگز از آسیب پذیریهای محتمل و نا محتمل حوادث در امان نمی ماند :

" اصل ماند و اصل ، مستغنی وپاك گربود فرع و اگر نبود چه باك "

" هست خورشید حقیقی بر دوام گونه ذره مان ،نه سایه ،والسلام"

با احترام :علی اصغر حاج سید جوادی

چهارم دیماه ۱۳۵۵

بنظرمن کسانی‌که به‌آینده وطن خود علاقه‌دارند باید با تمام خطرهای ممکنی کـه جان آنها را از طرف خشونت‌های قانونی دولت تهدید میکنداین حقیقت را بازگوکنند وبا صراحت عواقب‌فاجعه آمیزسیاسی و اجتماعی این تجاهل را که ازطرف دولت برای فرار از واقعیت مشکلات و توسل‌به معاذیری نظیر تـوطئه بیگانگان وانمـود میشود بدون ترس از زنـدان و شکنجه و یـا مرگ‌های نامرئی بگویند ......

نامهٔ اول ص ۴۱

در سرزمینی که برای سی میلیون انسان زنـده به صورت گورستان خاموش و برهوتی قضر وخشك درآمده است، چه وظیفه‌ای بالاتراز افضل الجهاد برای انسان باقی میماند؟

و من در این لحظه‌ها که همه ذرات آن از کثرت خـاموشی و سکـوت لبریز از انتظـار است ایـن حقیقت را بازگو میکنم و چه بسیار کسانی‌که‌در لحظه‌های جاودانه شهادت این انتظار را با ایثار جان خود بازگو کردند ......

نامه‌دوم ص ۲۱۹

شماره ثبت ۲۴۱۲ / ۵۷/۱/۲۷

بها ۱۸۰ ریال